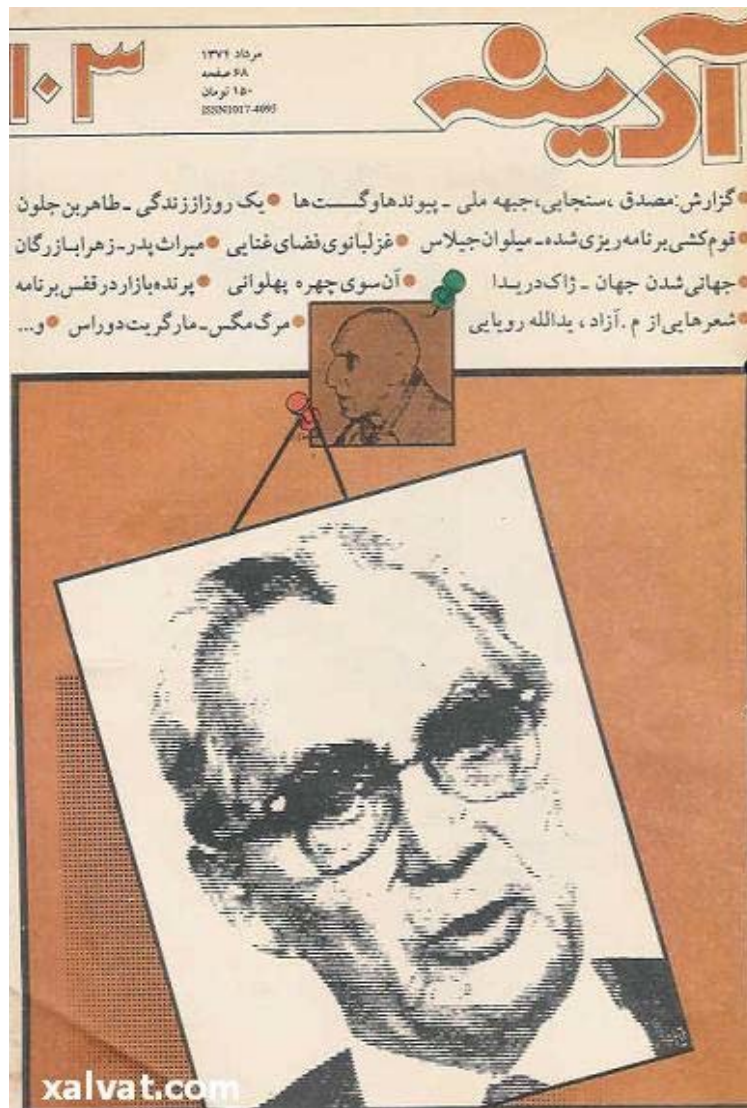


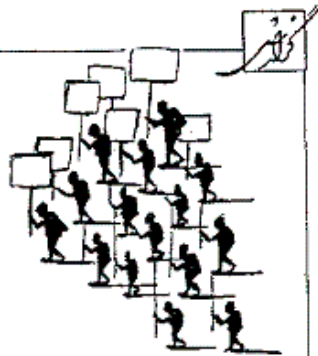
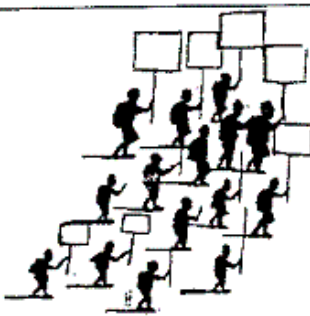


از نگاه فریدون ایل بیکی	کتاب خانه خلوت	نشر دیگران	از نگاه دیگران	از این و آن نارنما	ایران در نشریات فرانسوی زبان
از نگاه م. ایل بیکی	آگاهی نامه	آوا و نما	عکسها و طرحها	فرستاده های دیگران	صفحات اول نشریات سالیان پیش

۸۲۶

- مسعود بهنود : جبهه بی مصدق و مصدق بی جبهه
- ابراهیم یزدی : سنجایی به چه دلیل استعفاء داد؟
- پرویز ورچاوند : مصدق آری ، راه مصدق و جبهه ملی نه !
- مسعود حجازی : مصدق بی جبهه یا تحریف واقعیت ها
- غلامرضا نجاتی : از آزاده کی و فضیلت انتقادپذیری مصدق پیروی کنیم
- حسین مکی : مصدق را اصرار من به سیاست کشاند
- نطق مصدق در دادگاه بین المللی لاهه : ملی کردن حق مسلم ملت ها است





مصدق، سنجابی، جبهه ملی - پیوندها و گسست‌ها

دمکرات قوام به این مجلس راه یافته بودند و دولت‌های پس از قوام درگیر بودند و فریاد آزادی سر می‌دادند. چون ماجرایی تعدید قرار داد نفت پیش آمد خود را به مصدق رساندند و توانستند براتر از جویی او پیروز آیند و مبارزات خود را با نام او شکل دهند.

در این زمان، در صحنه سیاسی دو قدرت وجود داشت. دربار و حزب توده. دشمن خوبی یکدیگر. هر دو در یک زمان پدید آمدند. دربار جدید با آغاز تبعید رضا شاه، با بازگشت اشرف و علیرضا از اصفهان به تهران شکل گرفت و حزب توده دوسه روز بعد، در منزل سلیمان میرزا امکندری. در فاصله شش سال، هر چه دربار خط مستقیم و هدفدار خود را پیمود، حزب توده منحرف شد و از آن چه سلیمان میرزا در نظر داشت، فاصله گرفت. شأن دربار پهلوی این بود که زیر نفوذ قدرت‌های خارجی بیرون و در هر گام سر به بیگانه بسپارد اما حکم ازلی حزبی که به قصد پایان دادن به ستم‌ها و آزادی شتمبران و خدمت به استقلال ایران نطقه بست این نبود که زیر طاق کرملین قرار گیرد.

چنین بود که دو قدرت سیاسی، با امکانات بسیار. گرچه نه به اندازه یکدیگر. می‌تاختند و اکثریتی از مردم پا سواد و آنها که افکار عمومی جامعه شهری را تشکیل می‌دادند، همچنان در انتظار نوید دهنده‌ای بودند. در این طیف دانشجویان، کارمندان دولت، فرهنگیان و آنها که قرار می‌گرفت که نه دل با سکندر داشتند و نه به دارا سر سپرده بودند. در روزهای پایانی مجلس پانزدهم که طرح الحاقی نفت را دولت ساعد به مجلس برد، ساکوبیت به هر بهانه قدرت نظامی و سرکوبگر خود را به رخ می‌کشید و سوء قصد به شاه، بیانه‌ای به دست داده بود تا حزب توده را غیر قانونی کند. نفس‌ها در سینه حبس بود و گمان می‌رفت، درست همچون سال ۱۳۱۲ (۱۹۳۳ میلادی) که رضا شاه با خفقان، قراردادی ۳۰ ساله و بدتر از قرارداد دارسی را تحمیل کرد، اینکه نیز پرداخت ۲ شیلینگ اضافی برای هر تن نفت، سئله شرکت نفت تا سال ۱۹۹۶ کشی پیدا کند اما راه‌نمایی دکتر مصدق و دلاوری حسین مکی کار خود را کرد و مکی شبی در مجلس خوابید و در همین شب، فرشته یخت به سراغش آمد و او را بدان جاده که می‌خواست رساند. مکی در آن شب نام خود را به عنوان مخالف لایحه نفت درخت سبزه نوشت و در نتیجه امکان آن را یافت که نطقی ایراد کند و این نطق را اقتدر کش داد تا دوره‌ی پانزدهم به پایان رسید. دست دکتر مصدق در این کار بود و به اشاره او جمعی از تحصیلکرده‌گان و متخصصان برای مکی که دانش لازم را نداشتند، می‌نوشتند و او پشت تریبون روز و شب می‌خواند. تا گفته نماند که دربار و اکثریت مجلس هم نمی‌خواستند، و گرنه یک پیشنهاد کفایت مذاکرات کار این نطق طولانی را می‌ساخت. آنها نمی‌خواستند و گویی صحنه آماده شده بود تا آن‌ها سر تن اقلیت ناگهان قهرمان شوند. چشم ملت به سناریو نهاده، بقای،

با در گذشت دکتر کریم سنجابی، یکی از آخرین بازماندگان قدر اول نهضت ملی کردن نفت، از پایه گذاران و رهبران جبهه ملی، قاضی اختصاصی ایران در دادگاه بین‌المللی لاهه، وزیر فرهنگ کابینه‌ی دکتر محمد مصدق و وزیر خارجه‌ی دولت مهندس بازرگان روی در نقاب خاک کشید. در کارنامه سیاسی چهره‌های فعال، به ویژه در کشورهای پیرامونی که تاریخ‌شان در فراز و نشیب و تلاطم بسیار شکل می‌گیرد، به ناگزیر افت و خیزهای بسیار در کار می‌آید و داورهای نیز از سیاه به سپید در نوسان است. هر چند که هیچ نسلی نمی‌تواند در باره‌ی حوادث و چهره‌های سیاسی زمانه‌ای که خود در آن درگیر است به بی‌طرفی و به دور از موضع‌گیری داور کند که هر تصویری از تاریخ، برآیندی است از دیدگاه و موضع‌نگرنده و عینیت. درباره‌ی دکتر کریم سنجابی نیز داورهای متفاوتی مطرح است. گروهی بر آنند که سنجابی در زندگانی سیاسی خود، راه مصدق را رفته و گروهی دیگر اعتقاد دارند که راه جبهه ملی و سنجابی از سویی و مصدق از دیگر سو سیری یکسان نبوده است. به انگیزه‌ی در گذشت دکتر کریم سنجابی و تقارن تاریخ انتشار شماره‌ی ۱۰۳ آدینه با ۲۸ مرداد، گزارش این شماره به بررسی ابعادی از کارنامه جبهه ملی و سنجابی اختصاص یافته است و دو مقاله از مسعود پهنود و علی اردلان - از اعضای رهبری جبهه ملی - در این شماره به چاپ رسیده است.

مسعود پهنود

جبهه بی‌مصدق و مصدق بی‌جبهه

اما آن ۳ تن که نام نیک داشتند و جان از دست رضا شاه به در برده بودند حکایت‌شان دیگر بود. هوتن الملک به سبک و سیاق مرضیه مشیرالدوله و مستوفی‌الممالک، گذرگاه عاقبت راتنگ‌تر از آن دید که از کتابخانه بیرون آید و چند بار پیشنهاد صدارت و وکالت را رد کرد. سلیمان میرزا که گویی می‌دانست عمرش آذایی یرب بام است، زودتر از بقیه به میدان کشیده شد و حزب توده زیر نام او شکل گرفت حزبی که تا سالیان دراز تنها حزب واقعی و تشکیل‌یافته در ایران بود. فقط مانده بود دکتر مصدق که با اکراه به میدان آمد و در سالی که سرای او بود، مجلس، در یک فرصت دو ساله انگیز از خود برسیاست ایران زد و دوباره خانه‌نشین شد. او در مجلس چهاردهم، هم کودتای سوم اسفند را برای نسل جدید معنا کرد و هم سید ضیا و سر سلسله پهلوی را شناساند و هم هیلیسپو را راند، هم با پیشنهاد طرحی راه باج خواهی استالین (نفت شمال) را بست و در همین فرصت، نور آمیدی در دل نسل تازه‌ای تاباند که سری می‌خواستند که سودایی جز سرنویشت ملت در آن نباشد. قوام که در پایان صدارت طوالتش مجلس پانزدهم را با حزب دمکرات خود شکل می‌داد، در همه کار با دربار مخالفت داشت جز آن که هر دو - به اضافه حزب توده که سومین نیروی مملکت شده بود - تحمل دکتر مصدق را نداشتند. پس با شروع مجلس پانزدهم، باز مصدق خانه نشین شد. اما در همین حال نیز، پشت و پناه آنها بود که پناهی می‌جستند. چهار نفری که از راه حزب

جنگ جهانی دوم که فرار سید نصیب ایران از آن، سقوط دیکتاتوری رضاشاهی بود و اشغال کشور و پیامدهای آن. از دیدگاه ملت، رهبر و مرادی نبود که بتواند شعله‌های آزادی طلبی را در یک جا جمع کند و آتش پیروزی و نامش وسعت بخش نیروهای ملی باشد. رضا شاه در دوران بیست‌ساله قدرت، شانس‌های پس از خود را به دو شیوه از بین برده بود: گروهی را با دعوت به کار و آلودن آنها به تنگ همکاری با دیکتاتوری از چشم ملت انداخته و گروهی دیگر را کشته و از صفحه روزگار رانده بود. از یادگاران جنبش مشروطه چند تن باقی مانده بودند که یا مانند دکتر مصدق در تبعید بودند و یا مانند هوتن الملک ازوا گزیده، یا مانند سلیمان میرزا در کنج زیر زمین خانه خزیده زیر نظر اداره‌ی سیاسی نظامی. حتی آدم‌های نه چندان خوشنام و متوسط القامه نیز با مانند فروغی در زیر کرسی به تصحیح متون ادبی مشغول بودند و یا مانند قوام السلطنه در خانه منزوی مانده، یا چون تقی زاده و عدل الملک در فرنگستان پناه گرفته و این صف دراز بود.

هنوز کشتی حامل رضا شاه به تبعیدگاه نخستین نرسیده بود که متوسط اقامه‌ها را فروغی به محنه کشید. دولت‌های فروغی سهیلی، قوام السلطنه، ساعد، حکیم الملک، صدرالاشراف و وزیر یک به یک آمدند و در آن غوغا و هیاهو چند سیاسی حکم رانده، خدمت با خیانتی اندک از آنها بروز کرد. تنها قوام السلطنه بود که با سیاست‌بازی و بیرون کشیدن آذربایجان از دهان استالین، نقش از خود به یادگار گذاشت.

عبدالقدیر آزاد و مکی دوشته شده بود و با متعجب می‌دیدند که با شگردهای پارلمانی چطور این چهار تن در مجلس ترندهای شرکت نفت (بخوان دولت انگلستان) و دربار دولت دست نشاندهاش را باطل می‌کنند. از این رهگذر هم دربار و شرکت نفت دانستند که حضور یک اقلیت به پیشوایی دکتر مصدق تا چه اندازه می‌تواند خوابهایشان را پریشان کند و هم آزادپنوهاان دریافتند که حضور مصدق و یاران اندک او در مجلس - حتی با وجود اکثریتی درباری و قدرت طلب - تا چه حد کارساز خواهد بود. در نتیجه، دکتر مصدق که پیش از آن امید می‌بخشید نیروی ثبات و می‌رفت که از کارهای سیاسی برای همیشه صرفنظر کند، دلگرم شد و با تمام توان به میدان درآمد، دربار نیز با تمام نیرو در صدد جلوگیری از ورود این گروه به مجلس بود. در این زمان اتفاق مهمی هم افتاده بود و آن بازگشت حسین فاطمی از پاریس بود که حالا یک عنوان «دکتر» هم با گذراندن مدرسه علوم سیاسی پاریس دیال اسمش بود.

پاری ، تابستان ۲۸ انتخابات دوره شانزدهم برگزار شد و مطابق نقشه هژیر - که همه امور را زیر نظر داشت و دکتر اقبال وزیر کشور مجری نظریات او بود - همه کانون‌ها و خوانین ولیست تأیید شده تهران از صندوق‌ها سر به در آوردند، کار داشت به سامان می‌رسید که روز ۲۳ شهریور دکتر مصدق از جمعی از روزنامه نگاران دعوت کرد تا در خانه‌اش گرد آیند و آنها بحث از مداخلت دولت در انتخابات و حفظ و تعطیل مطبوعات بود و سرانجام قرار شد سه روز بعد که جمعه بود، این گروه در دربار متحصن شوند و دکتر مصدق به نام خود پانتهای داد که روزنامه‌ها آن را چاپ کردند و در آن نوشت «ما تصمیم گرفته‌ایم روز جمعه در جلوی سردرستی (کاخ شاه) حاضر شویم. ای مردم ما دلتان را بیکی نگذاریم.» روز موعود دهی در حدود ۵ هزار نفر گرد آمدند و چون ورود همه به دربار ممکن نشد مصدق خود ۱۹ تن را برگزید. آنتی که در دربار رفتند و بعداً به عنوان موسس جبهه ملی معروف شدند عبارت بودند از دکتر مصدق، دکتر شایگان، شمس‌الدین امیر علائی، حسین مکی، حائری زاده، دکتر مظفرقائی، عبدالقدیر آزاد، محمود ترمینان، احمد ملکی، عباس علی، عمیدی نوری، دکتر حسین فاطمی، جلالی نائینی، ارسلان خلعتبری، مهندس یزید زاده، حسن صدر و سجت الاسلام جعفر غروی. آنها به دربار رفتند و نامه‌ای در اعتراض به دخالت‌های دولت تقدیم کردند. هژیر حیل گریست و ستاس و خوش سخن بود. به قصد آن که تفرقه‌ای بیندازد پیام فرستاد «چند نماینده انتخاب کنید، جای برای همه نداریم.» دکتر مصدق که پشت میکرور بود فریاد زد «چرا تفرقه می‌اندازید، ما خودمان نماینده‌ایم و همه ما هم می‌آئیم.»

این گروه چهار روز در تحصن بودند و بی نتیجه و هر روز تا هزار و شام با وزیر دربار، به حدیث و بحث و سخن می‌گذشت. هژیر، همه را در اتاق بزرگی جا داده بود. شب‌ها در رختخوابی که از خانه‌هایشان آورده بودند می‌خوابیدند و در همه اسواال خائن ملک سامانی نوشتند و از رجال قدرتی و دوستان نزدیک هژیر با آنها بود می‌گذشت برای گزارش گفتگوها آنجااست. فقط دکتر مصدق را در اشتاق کوچککی جدا جدا داده بودند. روزنامه‌های منفی و نیمه منفی حزب توده هم ناسزا می‌گفتند و این تحصن دامخرو می‌کردند.

روز چهارم، دکتر مصدق به احمد ملکی مدیر روزنامه ستاره که جسور و تند سخن بود یاد داد که سر تاها را قلعه به پا کند و چنین هم شد، ملکی اعتراض کرد و تا هژیر آمد زبان باز کرد، میز را به هم ریخت. دکتر مصدق به اعتراض برخاست و اعلام کرد اعصاب غذا می‌کند، دیگران ناچار به تبعیت شدند. فردایش نامه موهنی که هژیر دیکنه کرده بود رسید. در آن نامه شاه

خطاب به هژیر وزیر دربارش می‌گفت که به وزیر کشور دستور میدی که به عرایض متحصنین را داده است. مصدق، جمع را آماده برای حرکت تندر ندید و از جمله دانست که آنها اهل اعصاب غذا نیستند، تومید و دلشکسته اعلام‌های داد که معانی آن دل پریدن از خانه بود و تحصن پایان گرفت.

بعد از این شکست دکتر فاطمی توانست با گفتگوی مداوم با مصدق بار دیگر او را دلگرم کند و در جواب سخن او که می‌گفت فعالیت سیاسی تشکیلات و امکانات می‌خواهد ومن ندانم، پیشنهاد تشکیل حزبی را داد، ولی دکتر مصدق معظ به حزب و حزب بازی نبود، فاطمی سخن از تشکیل یک جبهه پیش کشید و مصدق تلویحاً پذیرفت و بازنده روز بعد - روز اول آبان - از متحصنین دربار دعوت کرد تا در احمد آباد جمع شوند و در همین جمع بود که برای نخستین بار سخن از جبهه ملی به میان آمد. صحبت از هدف بوده گفته شد: الفای حکومت نظامی، لغو سانسور مطبوعات، تأمین آزادی بیان و... ولی هر کدام رد شد و قرار شد فقط یک هدف انتخاب شود و آن مبارزه انتخاباتی و وارد کردن نامزدهای جبهه به مجلس بود.

با اعلام تشکیل جبهه ملی، ناگهان گویی زندگی به صدا درآمد که صدای آن را آن انبوهی از مردم شنیدند که نه به دربار دلستگی داشتند و نه جذب حزب توده شده بودند و هم آنان که در ابتدا مجذوب حزب توده شدند، ولی با آشکار شدن بستگی این حزب با شوروی از آن بریدند. طبقه متوسط گویی فریادی شنید که می‌گفت می‌توان وارد سیاست شد و هم از تدریجی و کمونیسم به دور ماند و هم جبهه و آبرو کسب کرد. باز جمله نخستین کسانی که به این جمع روی آوردند، بازاریان، دانشجویان، استادان دانشگاه‌ها، کارمندان دولت بودند. در دوازده روز، جبهه ملی که هنوز نه اسامی‌های داخه و نه هدف و منشوری چنان تحرکی به صحنه سیاسی کشور داد که وقتی با گلوله‌ی میدحسین امامی عضو فدائیان اسلام و مرید آیت‌الله کاشانی، عبدالحسین هژیر، پاسر پرشور و آرزوهای دور و دراز جلوی مسجد سپهسالار به خاک افاد و او را به بیمارستان بردند و اشرف پهلوی حامی او، برایش حاضر شد، هژیر بعد از ابراز نگرانی برای شاه و اشرف (بخوان رژیم سلطنتی و پهلوی) گفت: «خطر بزرگ از جانب آنها نیست که به من تیر زدند، بلکه از جانب پروان مصدق است... مواظب مصدق باشید.» این را گفت و رد گذاشت.

در این زمان، شاه در تدارک سفر به امریکا بود و هواپیمای ترومن برای بردن او به نخستین سفر رسمی خارجیش در مقام شاه به تهران می‌آمد. قتل هژیر، انتخابات تهران را هم باطل کرد. شاه با این کار، خود را از زیر بار انتقادات روزنامه‌ها و محافل مستقل امریکائی بیرون کشید و فعالیت جبهه ملی و ترور هژیر را به یکدیگر مربوط ندید. مصدق، و در حقیقت دکتر فاطمی و اقلیت مجلس پانزدهم - با لغو انتخابات تهران زمینه را مساعد فعالیت دیدند. چهار روز بعد در مینگ بزرگی که به دعوت دکتر مصدق در میدان پارسان برپا شد، جبهه ملی عملاً فعالیت خود را آغاز کرد و دیری نگذشت که دکتر مصدق وکیل اول تهران شد و نامزدهای جبهه ملی نیز همگی برگزیده شدند. در آن مینگ دکتر مصدق برنامه کار نمایندگان جبهه ملی را مخالفت با قرارداد الحاقی (گس - گلشایان) و حفظ و حراست از آزادی‌های فردی و اجتماعی قرارداد.

در مقدم مجلس شانزدهم، دولت ساعد سقوط کرد و شاه، علی منصور (متصورالملک) را به نخست‌وزیری رساند که در این انتخاب به نوعی نظر دکتر مصدق رعایت شد و بود. منصور نیز در شرح برنامه دولت خود درباری قرارداد الحاقی پیچیزی نگذشت و آن را ربرعهه مجلس گذاشت. برای ایات وصیت هژیر به اشرف پهلوی همین بس بود که نخستین نطق مصدق در مجلس به گوش شاه

برسد که مجلس موسسان را قلابی و مصوبات آن را بی اعتبار خواند. دکتر مصدق تهدید کرد که اگر مصوبات آن مجلس در مورد تجدید نظر در قانون اساسی در مجلس مطرح شود، مجلس متشجع خواهد شد. اشاری او به اختیار انحلال مجلس بود که مجلس مؤسسان هژیر ساخته به شاه داده بود. اما مصدق این حمله را پس نگرفت. او به آن جهت که اعضای موسس جبهه ملی موافق نبودند و دیگر بدان جهت که آن رامسطهای عمومی نمی‌دید که مردم را به حرکت درآورد. وی در این زمان نظریات آیت‌الله کاشانی را هم به دقت در نظر می‌گرفت. چنان که در حملات بعدی به دربار و جناح درباری و اشرف نیز بدون پشتیبان ماند. آیت‌الله کاشانی به این و آن توصیه می‌کرد (این پسره (یعنی شاه) را دلش کشید. بی سوادها). اما روزگار به زودی سوزی مناسب و مردم پسند را در اختیار مصدق و کاشانی گذاشت. شاه با اکراه و براساس اشاری امریکائی‌ها روز آبان را از ریاست ستاد ارتش به نخست‌وزیری رساند. اگر دیگران از پشت پرده واکراه شاه به این انتصاب بی خبر بودند، مصدق از طریق منصور الملک از ماسرا خبر داشت. با توافق کاشانی و مصدق که روز به روز به یکدیگر نزدیک‌تر می‌شدند و هریک از چشم آن دیگری گمشده‌ای بود که پس از سال‌ها پیدا کرده بود، یک حمله حساب شده علیه رژیم آریا برنامه‌ریزی شد. روز چهارم خرداد (۱۳۲۹) دکتر مصدق در تملقی در مجلس فاش کرد که رژیم آریا قرار است - به تحریک عوامل خارجی - نخست‌وزیر شود و روز ۶ تیر که این انتصاب آشکار شد، اعلامیه جبهه ملی را خواند و در آن رژیم آریا را متهم به شه کودتا کرد. اعلامیه آیت‌الله کاشانی حسنه را تندر کرد و این همان عاملی بود که جبهه ملی لازم داشت تا در سراسر کشور پال بگستراند و گروه‌های مختلف را به خود جلب کند.

حادثه‌ی دیگری که چند روز پیش از نخست‌وزیری رژیم آریا رخ داد، تشکیل کمیسیون نفت در مجلس بود. وقتی لایحه الحاقی مطرح شد، نمایندگان در بن بست مانده پذیرفتند که لایحه در یک کمیسیون ویژه بررسی شود و برای ریاست این کمیسیون کسی را بهتر از دکتر مصدق نیافتند. گرچه در ترکیب کمیسیون، دو نفر نایب رئیس (میرمحمد علی بیهبانی و جواد گنجی‌ای) از جناح درباری بودند، ولی حسین مکی، که به عنوان منبر کمیسیون برگزیده شد، دیر جبهه ملی بود و علاوه بر آن الهیار صالح، حائری زاده، دکتر شایگان نیز از جبهه در کمیسیون بودند. دیگر اعضای کمیسیون عبارت بودند از خسروشائی و دکتر حسن علوی (منشی‌ها) و دکتر کاسمی، ناصر ذوالفقاری، جمال امامی، سرتپ زاده، عبدالرحمن فرامیزی، دکتر محمدعلی هدایتی، بالیزیان و قبه‌زاده. حالا با رژیم آریا بود که در مقابل این کمیسیون وضع خود را روشن کند. او چنجاك جلسه علنی (راهنگام معرفی کابینه‌اش) تحمل کرد. در این جلسه دکتر مصدق آقدر فریاد زد که غش کرد و نمایندگان جبهه ملی پیش دستی‌های چوبی مستدلی‌ها را شکستند. آریا که با پوشیدن لباس عادی می‌خواست از هیئت نظامی خود بکاهد، بازی را به هم ریخت و مصدق پیر و نحیف به رژیم آریا گفت «سرت رامش مرغ می‌بوم. خودم می‌بوم.» رژیم آریا که مخالفت‌های کاشانی و جبهه ملی، یکسره او را فلج کرده بود، ماهی پس از تشکیل دولت، به سوی چپ متمایل شد. او از پیش هم با ملاقات با شاگرد قدیمی خود در مدرسه نظام (خسروشائی) با توده‌ای‌ها ملاقات‌های را آغاز کرده بود که محمدمسعود قربانی شد تا آن را از افشا نشود. در آستانه نخست‌وزیری دهم آریا احمد دهقان مدیر نشریه ضد کمونیستی تهران منصور که دوست نزدیک رژیم آریا و رابط او با اشرف پهلوی بود نیز کشته شد تا صحنه برای نزدیکی او با سفارت شوروی آماده شود. رژیم آریا با چنین آرایشی

مذاکرات نفت را پنهانی جلو می‌برد و خوف آن وجود داشت که قرار داد نفت را با شرایطی کمی بهتر از لایحه الحاقی به تصویب برساند. دکتر مصدق تا زمستان جنگ با رژیم آرا را با همکاری با آیت‌الله کاشانی چنان‌باند که توجه تمام مردم را به ماجرا جلب کرد. در این زمان با انتشاری، فروهر وزیر دارایی رژیم آرا را وادار به واکنش کرد. در لایحه‌ای که دولت تصویب گرفته بود قرارداد الحاقی را، علی‌رغم جبهه ملی، از دستور مجلس خارج کند و به مبارزات پارلمانی جبهه ملی پایان دهد، نقلی فروهر که از سر عصبانیت ایراد شد و موهن و زنده بود، بهانه‌ای شد تا دکتر مصدق اکثریت موافق دولت را به افعال اندازه، «استخوان وزیر دارایی را مرده» اعلام کردند و به این ترتیب، «مصدق موفق شد تا اعضای کمیسیون نفت را وادار تا تصویب کنند که «لایحه الحاقی برای استیغای حقوق ملت ایران کافی نیست» این پیروزی برای یک اقلیت ۱۶ نفره چیزی نبود که به آسانی به دست آید. تمام کشور فریاد شادی سردارد. در تمام این مدت در جبهه ملی خبرهایی بود. جلساتی برپا می‌شد، بر سرگیری جبهه بین مکی و دکتر شایگان جنگ بود. هنوز چیزی نشده عمیدی نوری و عباس خلیلی به اتهام رفت و آمد با دربار و سخن چینی اخراج شدند و... دکتر مصدق چندان اعتنایی به جبهه ملی نداشت و این نقد دکتر حسین فاطمی بود که با جدیت و پشتکاری عجیب این جمع ناهمگون را با یکدیگر و در کنار هم نگه می‌داشت. آنها تقریباً در همه موارد با هم اختلاف داشتند.

آیت الله کاشانی در جلسات شرکت می‌کرد و با بودن او و رعایتی که مصدق می‌کرد جلسات صحنی داشت. اما بعد از این‌ها، دکتر فاطمی کمیسیون‌هایی درست کرده بود و در هر یک از کمیسیون‌ها که در چای برگزار می‌شد، روابط اعضای جبهه ملی را با یکدیگر و بادرگان گرم نگه می‌داشت. وسعت مشرب او باعث می‌شد که از جهانگیر قاضی و هیراشافی و عمیدی نوری تا کاردار سفارت آمریکا و نفر دوم سفارت بریتانیا و سفیر شوروی همه در حلقه ارتباطات قرار گیرند. فاطمی با جدیت بسیار تبلیغات برای جبهه ملی را جلو می‌برد و در کار کمیسیون خارجی و داخلی هم دخالت می‌کرد. گویي او ساخته شده بود تاموتور محرک تشکیلاتی چنین باشد. از آغاز زندگی زناشویی، اعتنایی به خانواده نداشت یا در حال نوشتن مقاله برای باختر امروز بود و یا در جلسات مختلف. دکتر مصدق، پیداست از این کارها دلخوش نبوده ولی تا آن زمان نمی‌دید چیزی نمی‌گفت. او هر چه به حرکات این روزنامه‌نگاران جنبجالی و افراد پرهیاهو و کم سواد بدین بود، در مقابل به جمعی از استادان دانشگاه نظر خوش داشت و به آنها به عنوان ذخیره‌های اصلی مملکت نگاه می‌کرد که دکتر شایگان، دکتر صدیقی، دکتر ستجایی، مهندس زیرک زاده، مهندس حسینی، دکتر حمایی، دکتر آذر، و بعدها، مهندس بازرگان. از آن جمله بودند. مصدق با سیاست پدرشانه خود، برخلاف اعضای جبهه ملی، حتی در جناح اکثریت مجلس نیز کسانی دادر لحاظاتی به رو دیباچستی می‌انداخت و روی کسانی تاثیر مستقیم داشت و عملاً یک جناح مستقل (معتدلی، اردلان، قمرمند، امیر تیمور، قشقایی، آشتیانی زاده، فولادوند و...) را در مجلس با خود داشت. و به این ترتیب می‌توانست در مواقع لازم، حسن وطن پرستی آنها را به جوش آورد و با تعارفی آنها را از رژیم آرا جدا کند.

اگر تیر حسین امامی به مفر وزیر راه عبور جبهه ملی را به مجلس هموار کرد، تیر خلیل طهماسبی در مفر رژیم آرا، در حساس‌ترین لحظه‌ها، تمام نقشه‌های سفارت خانه‌ای و دیپار را به هم ریخت و حاکمیت در بن بست کامل قرار گرفت. گروهی از حاکمیت، سرهایشان به

طرف سید ضیاءالدین طباطبائی چرخید، حتی شاه را قانع کردند که سید برای مدتی صحنه را بگرداند تا غایب نفت پایان گیرد تا بعد. اما همه می‌دانستند که نمی‌توان یک باره سیدضیاء را به دولت رساند، مقدمه‌ای لازم بود. جمال امامی که عملاً ریاست فراکسیون اکثریت را بر عهده داشت، ناگهان، و در زمانی که حسین علا پیغام فرستاده بود که به جهت اصرار کمیسیون نفت مجلس (یعنی مصدق) بر تصویب اصل ملی کردن نفت قادر به نخست‌وزیری نیست - در مجلس به دکتر مصدق پیشنهاد صدارت داد. مصدق از طریق حسین علا از پشت پرده وحشی بی‌حلی شاه به نخست‌وزیری سید ضیاء خبر داشت، پشت تریبون رفت و به شرط تصویب ۹ اصلی ملی شدن نفت (گزارش کمیسیون نفت) در مجلس، پیشنهاد را پذیرفت. پیش از این، دست کم سه بار آشکارا دکتر مصدق دعوت به تشکیل کابینه شده بود و هر بار او از قبول چنین امری سر باز زده، اما اینک داستان فرق می‌کرد، موضوعی وجود داشت جاناته (نفت) و مردمی آماده حرکت و از دیدگاه او شرایط جهانی نیز مهیا بود. پس اردیبهشت ۱۳۳۰ خبری مثل بعب روی تلکس خبرگزاری‌های جهان نشست «دکتر مصدق نخست وزیر شد».

در این زمان جبهه ملی متحل شد، چرا که دکتر مصدق نه فقط حاضر شد چنان که اکثریت اعضای مؤسس می‌خواستند، کابینه خود را از اعضای این جبهه تشکیل دهد، بلکه اعلام داشت که از این پس صلاح نیست عضو جبهه ملی بماند. در جلساتی که برای همین منظور تشکیل شد و به دنبال کشید و دکتر مصدق به تهر بیرون رفت، عبدالقدیر آزاد پیشنهاد کرد که دکتر مصدق را از جبهه ملی اخراج کنند. فقط حسین فاطمی با زبانتانی و ملن و موقع سیاسی نگذاشت این هر دو موضوع مورد بحث قرار گیرد و جبهه ملی با رفتن عبدالقدیر آزاد (حزب استقلال) به کار خود ادامه داد. دکتر مصدق به زور واکرا پذیرفت که حسین فاطمی را معاون نخست‌وزیر کند و ابتلا اصراری به دعوت وی به جلسات هیأت دولت نداشت. عبدالقدیر آزاد به سرعت به جناح دربار پیوست و در روزهای بعد کنار عبدالصاحب صفایی، نصرتیان، شوشتری و پیروان در مجلس جا گرفت. تا این جا سه تن (عمیدی نوری، عباس خلیلی و آزاد) از هیأت مؤسس جبهه ملی به صف مقابل رفته بودند. وقتی کابینه دکتر مصدق معرفی شد، فغان بیه هم برخاست یوسف مشای، دکتر ستجایی و شمس‌الدین امیر علایی تنها سه نفری از جبهه ملی بودند که در کابینه عضو شدند. در این کابینه فقط دو نفر (امیر تیمور و دکتر ستجایی) برای نخستین بار وزیر می‌شدند، بقیه همگی قبلاً وزیر شده بودند و از جمله ۴ تن در کابینه قبلی (دولت علا) عضویت داشتند و مانند: وارسته، سرلشکر زاهدی، امیر علایی، ضیاءالملک فرمند و عباس تقیسی معاون علا نیز باز به معاونت نخست‌وزیر رسید و در کنار دکتر فاطمی نشست.

مصدق، با چنین ترکیبی کار را آغاز کرد ولی در حوادثی که در ۲۷ ماه دولت او در کار آمد، ناگزیر ۱۲ بار کابینه خود را ترمیم کرد و در هر گام گروهی از موسسین جبهه ملی از او جدا شدند، بعضی به صف مقابل رفتند و از بزرگ‌ترین دشمنان دولت او و نهفت شدند، بعضی کنار رفتند و این خوشنامی را برای خود حفظ کردند. نهفت ملی کردن نفت و دولت مصدق (که بارها به غلط دولت جبهه ملی خوانده شد) در گذر ایام و در برخورد با صخره‌های سخت ایران تازه گرفت و از هم‌زمان نخستین نقطه این‌ها ماندند: دکتر شایگان، محمود فریمان، دکتر حسین فاطمی، مهندس زیرک زاده که وزیر کابینه بودند (شمس‌الدین امیر علایی (سفیر بلژیک بود) و دکتر ستجایی... در مقابل آن چهار وکیل (اقلیت) مجلس پانزدهم بقائی، آزاد، حائری زاده و مکی، چنان در صف مقابل جا گرفته

و دشمن نهفت و دکتر مصدق شده بودند که همگی از اولین کسانی بودند که بعد از کودتا در پاشگاه افسران به ملاقات سرلشکر زاهدی رفتند و به او تبریک گفتند. به ویژه باید از دوتن آنها نام برد، اول حسین مکی که در مجلس شانزدهم و هفدهم به عنوان دبیر جبهه ملی بر سر و صدارتین بود، در ماجرای خلع پد عنوان سر باز غذا کار وطن گرفت، و همو در ایجاد اختلاف آخرین بین مصدق و کاشانی نقش اصلی را ایفا کرد (مهم ترین زمینه‌ساز کودتا) و ماجرای دشمنی او که دبیر جبهه ملی خوانده می‌شد، با دکتر مصدق به جانی رسید که وقتی مجلس او را به عنوان عضو هیأت نظارت برانداخته و ستجایی برگزیده، در واقع به معنای اعلام جنگ علنی مجلس با دولت مصدق بود، چرا که قطعی بود که او با شرکت در جلساتی بررسی انقذعت اسکسای قصد دارد انجباری را به گوش ملت برساند که حاصل آن افزایش شدید نیت‌ها و فشار بر طبقه ضعیف و متوسط و جدا کردن آنها از نهفت خواهد بود. دکتر مصدق این را تاب نیاورد و برای انحلال مجلس دست به فرماندوم زد. کاری که بسیاری از دوستان و پیروانش با آن مخالف بودند. در آن لحظات حسین مکی، پیرمرد را بدان نقطه رسانده بود که برای جلوگیری از اطلاع این باجمهر از اسرار، خواست مجلسی را که خود عمری به آن احترام گذاشته بود و نمایندگان آن در دورهی نخست وزیری خود او انتخاب شده بودند، متحل کند. وقتی که دکتر ستجایی، «آقای دکتر فروهر و خلیل ملکی رهبران سه حزب (ایران، ملت ایران و نیروی سوم) آخرین وفاداران به مصدق حدود ۲۰ مرداد ۱۳۳۲ خود را به مصدق می‌رساند تا او را از بسن مجلس باز دارند. ملکی حتی تهدید می‌کند. اما پیرمرد نمی‌پذیرد و ملکی برمی‌خیزد و می‌گوید: «آقای دکتر، این داهی که می‌زدید به جهنم است. ولی ما تا اینچنین به دنبال شما خواهیم آمد.» قلم از یادآوری این صحنه می‌گیرد این چنین را حسین مکی ایجاد کرده که خود را بنیادگذار اصلی جبهه ملی می‌دانست.

آن دیگری، دکتر مظفر بقائی، عضو هیأت مؤسس جبهه ملی که سازمان نگهبانان انتضایات آزادی را رهبری می‌کرد و فردی تشکیل دولت مصدق، حزب زحمتکشان ایران را ساخت، تا روزی که جنگ نفت به دروازه‌ای با آمریکا نرسیده بود، با نهفت ماند و بعد به جانی رفت که درباریان جرئت آن را نداشتند (زمینه چینی برای قتل فجیع افشار طوس رئیس شهر بانی مصدق) و در نهایت ساخت و پاخت با دربار و تحریک علی زهری (نفر دوم حزب زحمتکشان) که به استیضاح دولت مصدق و هموار کردن راه کودتا.

پس، جبهه ملی (آن جبهه‌ای که با نهفت ملی کردن نفت و دکتر مصدق همراهی و همتام و هم شروشت است) اگر نه در شروع دولت مصدق، دست کم در کوتاه زمانی بعد از سستی دیگر وجود نداشت. اگر داشت دردن همان مردمی بود که در سستی فریاد زدند: «بباخون خودنوشتم یا هرگ با مصدق» و نوشتند. دکتر مصدق سال‌ها بعد، وقتی یادداشت‌هایی از سر دانشی می‌نوشت، دربارهی مجلس شانزدهم و نمایندگان، در ارتباط با سیاست خارجی، دو گروه را برمی‌شمارد. دکتر مصدق می‌نویسد که نمایندگان جبهه ملی دو گروه بودند. اول آنها که به آزادی و استقلال مسلک ایمان داشتند و هیچ چیز آنها را از عقیده و ایمان خود منحرف نمی‌کرد و تا آخرین لحظه در عقیده خود باقی ماندند. دوم آنها که آزادی و استقلال را وسیله پیشرفت اعتراض و مقام قرار داده بودند و از همان اول تشکیلی دولت اینجانب، سرلشکر زاهدی وزیر کشور را نامزد نخست‌وزیری کردند، که من بعد از غایب ۲۳ تیر ۱۳۳۰ از آن مطلع شدم. یعنی فقط دو ماه بعد از شروع کار دولت مصدق. مصدق می‌نویسد وقتی تحقیق کردم، یکی از همکاران به من گفت چون شما حال

خوشی ندارد سرلشکر زاهدی واقعه‌ی کودتای ۲۸ مرداد را کسی تصدی کند که از خودمان باشد اما این که چه وجه مشترکی بین سرلشکر زاهدی و آیت‌الله خمینی است آزادی و استقلال می‌زدند و وجود داشت، مطلبی است که گویانه خود باید توضیح بدهد. دکتر مصدق به دنبال این جملات، جمله‌ای می‌آورد که می‌توانست در سال‌های بعد، راه‌های پیروان راه او باشد که گاه بود و گاه نبود. او می‌نویسد «تشکیل دولت این جانب کاری بود بدون سابقه و هیچ مقدمه‌ای نداشت و تا ایران به آزادی و استقلال نرسد تشکیل دولتی که متکی به سیاست خارجی نباشد کاری است مشکل...» نکته‌ای که در اول این جمله نوشته شده در فریت احمد آباد مستر است، چیزی نیست که از چشم آشتیانیان در پنهان بماند.

کودتای ۲۸ مرداد رخ داد، ننگ آن برج‌پره‌ری حکومت سلطنتی و ایردورتنی نشست که تا آن زمان هنوز در نظر بسیاری از جهانیان مدافع آزادی و آزادی طلبی بود. از هر سو بر سر خاتمی مصدق که مقرر نخست‌وزیری او بود (شماره ۱۰۹ خیابان کاخ) گلوله می‌بارید. رجاله‌ها شمشیر گران گریسته آماده‌ی غارت بودند. از رادیو صدای عربده‌ی میرزا شرفی پخش می‌شد که مصطفی کاظمی را به پشت می‌کوبند برده بود. آنها انتظار داشتند وزیر محبوب قیصر زاهدی را می‌کشند که گروهی روزولت لباس ویراق او را آماده می‌کرد، و در نوبت با تهدید به خودکشی، دکتر مصدق را که آماده‌ی شهادت روی تخت دراز کشیده بود و داشت که از نردبان بالا رود و از مبلکه بگریزد. ابتدا سه سرباز مجروح شده خانه را فرستادند و بعد مهندس رضوی، محمود نویمان، دکتر شایگان، دکتر صدیقی، مهندس سیف‌الله معظی، مهندس زیرک زاده، مهندس حبیبی، ملکوتی، (دو وزیر و پنج نماینده مجلس و یک معاون نخست‌وزیر)، دکتر فاطمی، دکتر قزل رفنه بودا به همسر آسیب دیده و فرزندان کوچک خود سر زدند.

برآشوبی که بعد از ۲۸ مرداد برپا شد، با کمکهای وسیع آمریکا (که نیکسون معاون آیزنهاور حامل آن بود) و حضور مستشاران آمریکایی در ایران و... سرپوش گذاشته شد. چهار حزبی که جبهه ملی را تشکیل می‌دادند (حزب ایران، حزب مردم، حزب ملت ایران، نیروی سوم) هر یک به نوعی از هم پاشیده شده بودند و مکانات همدلی خود با مصدق را پس می‌دادند. سران آنها در زندان بودند. در چنین فضایی جناح مذهبی معتقد به نهضت و دکتر مصدق به پایمردی آیت‌الله زنجانی حرکت تازه‌ای را به عنوان نهضت مقاومت آغاز کرد که علاوه بر مهندس بازرگان و آیت‌الله طالقانی، عباس سهیمی و رحیم علایی، عبدالله معظی، رئیس مجلس هفتم هم در آن بودند و هیچ یک از بلند آوازان جبهه ملی در بین آنها نبود. فقط نمایندگان از احزاب عضو جبهه ملی آمدند. این نهضت در آبان سال ۳۲ اعتصاب و تظاهراتی برپا داشت که حزب توده هم آن را تأیید کرد. در سال ۳۳، رژیم کودتا آیت‌الله زنجانی، بازرگان و دکتر فاطمی را دستگیر کرد، بین آیت‌الله زنجانی و دکتر فاطمی در زندان روابط اندکی هم رد و بدل شد. این آخرین پیام‌های دکتر فاطمی بود. نهضت مقاومت یا دستگیری سران آن از هم پاشید و نهضت نهضت آزادی بسته شد. از آن طرف حزب ملت ایران، به رهبری فروهر بعد از کودتا نه تنها مثل حزب ایران خمیده نشد، بلکه به فعالیت خود شدت داد و فروهر سه بار دستگیر شد. حزب ایران جریده می‌رفت تا سال ۱۳۳۵ که اللهیار صالح به تصور استفاده از دولت آمریکا در جهت اعمال فشار به دربار و کسب آزادی عمل سیاسی، به دفاع از دکترین آیزنهاور پرداخت و این خودموضوع تازه‌ای

شد که جناح‌های معتدله نهضت را از هم جدا می‌کرد. صالح اعلامیه خود را به عنوان کمیته مرکزی حزب ایران صادر کرد. تأیید ضمنی خلیل ملکی (در نشریه نبرد زندگی - شماره ۳ - سال ۳۵) جناح چپ راهم تلاشی کرد و اگر تصویری برای ادامه راه مصدق و بسود داشت، از بین رفت.

جبهه ملی دوم

هفت سال بعد از کودتا، در روزی مصادف با قیام سی‌تیر، جبهه ملی دوم با صدور اعلامیه‌ای پا گرفت. در میان کسانی که آن اعلامیه را نوشته بودند هیچ یک از کسانی که به نهضت ملی کردن نفت پشت بازده و در ساقط کردن دولت مصدق با کودتاگران عملاً همکاری کرده بودند (کاشانی، ملکی، باقانی، حسینی زاده و...) دیده نمی‌شدند، اما این گروه نه می‌توانستند با هم کاری بکنند، نه شخصیتی داشتند که گرد او جمع شوند و نه موضوعی به جذاییت ملی کردن صنعت نفت و نه ضد آن داشتند که حرف بزرگتر را بزنند. حتی اگر در سرشان بود - در حقیقت پس از هفت سال از روزی که با سقوط دولت مصدق آخرین مسامحه تاریخی در مورد نامگذاری جبهه ملی پایان گرفت و بسا داشت این مجموعه معشتم و والا در موزه‌ی تاریخ سیاسی ایران جا بگیرد، چنان که منتقد و پیشواشی در آن زمان در احمد آباد دوران کوهلوت و عزت را می‌گرداند، گروهی از نام یک اللهیار صالح بهره گرفته و عنوان جبهه ملی (دوم) را نیز به عاریت. این ترکیب از همان ابتدا با درگیری مهندس بازرگان و دکتر سعابی از یک سو و اللهیار صالح از سوی دیگر به تشنج کشید و پادرمیانی دکتر صدیقی و یاقر کاظمی بود که نگذاشت در همان ابتدا کار متوقف شود. اما درگیری مهم‌ترین جبهه با خلیل ملکی بود که از فلک الافلاک باز آمده و دیده بود که با پادگاران مصدق چه می‌کنند. پس از تحصن در مجلس سنا که با پذیرایی ساتورهای پیر رو به‌رو شد (میدرانشراف، تقی زاده و...) سرانجام منشور سه گانه‌ای انتشار یافت که در زمان خود شجاعانه بود اما مبهم و گنگ و نه آن که توده‌ها را برانگیزد: احیای حقوق و آزادی‌های فردی بر طبق قانون اساسی، استقرار حکومت قانون ناشی از انتخابات آزاد، اتخاذ سیاست مستقل ایرانی بر اساس حفظ مصالح کشور و منشور مالی متحد. همین.

شورای ۲۵ تری مرکزی جبهه ملی انتخاب شد. معروف تریشان دکتر مهدی‌آذر، شمس‌الدین امیر علایی، مهدی بازرگان، شاهپور بختیار، غلامرضا تغنی، کاظم حبیبی، جهانگیر حق شناس، و سعید علی خنجی، دکتر غلامحسین صدیقی، سید محمد حسینی، دارپوش فروهر و یاقر کاظمی بودند. اللهیار صالح به رهبری برگزیده شد و او دکتر سنجایی و مهندس حبیبی را به عضویت هیات اجرایی برگزید. نهضت آزادی بلافاصله از شورا خارج شد. باقی مانده‌ها درگیر اختلافات شدیدی شدند و رفتن باقانی که غیر آن شده بود، در پاسخ مهندس بازرگان نامه‌ای نوشت و ایرادهایی به شورای مرکزی گرفت. اللهیار صالح جواب سخت و سربالا نوشت. دکتر مصدق خطاب به دانشجویان نوشت: «اینجانب که در زندان به سر می‌برم و هرگز قادر نیستم یک جبهه ملی تشکیل دهم که همه ... با آن متفق باشند.»

دکتر مصدق در ۱۴ اسفند ۱۳۳۵ در ازنا درگذشت و آزادی تأسیس جبهه ملی را با خود به گور برد، اما باثیری که رها کرد جبهه ملی دوم که عملاً عنوانی بدون رهبری و انسجام و تشکیلات بود ازهم پاشید و جبهه ملی سوم برپا شد که نهضت آزادی، جامعه سوسیالیست‌ها، حزب ملت ایران و حزب مردم ایران در آن عضویت داشتند (یعنی بازرگان، خلیل ملکی، دارپوش فروهر، دکتر

سعابی و...) آنچه این مجموعه را به حرکت در آورد ۱۵ خرداد سال ۴۲ بود که در پشتیبانی از آیت‌الله خمینی، مردم صحنه‌ای آفریدند که از ده سال پیش بی‌سابقه بود. جبهه سوم که هدایت الله متین دفتری و حمید محمادی (از گروه ملکی) در آن فعال بودند عمر کوتاهی داشت و تا اساسنامه و آیین‌نامه خود را تدوین کند سرانش به زندان افتاد.

از آن پس بارها و بارها نام جبهه ملی به کار گرفته شد، اما در خارج کشور، این زمان شمعی در دانشجویان ایرانی مخالف رژیم در خارج در گرفته بود که در ده سال آخر رژیم شاه بزرگتر مزاحم و افشاگر رژیم گر بودند. گروهی با عنوان جبهه ملی در داخل کشور داسیوت که گرایش اصلی در آن تمایل به کمونیسم چینی (مائوئیسم) داشت، تبدیل به ماجراجویی شده بود که جز پوست و نامی از مصدق، شباهت دیگری به او نمی‌برد. روزی سال ۵۷ که تا گه‌گاه نسلی که دیگر جبهه ملی را از یاد برده بود (گرچه در هیچ نقطه‌ای مصدق از خاطره‌ها محو نشد) که با این نام رویه روشد که دکتر سنجایی (به عنوان دبیر کل و رئیس) و شاهپور بختیار و دارپوش فروهر به عنوان نقره‌ای دوم آن معرفی می‌شدند. در آخرین روزهای شاه، دکتر بختیار، برای اعلام قبول نخست‌وزیری خود عکس بزرگی از دکتر مصدق را خواست. پشت سرخود نهاد، او را از جبهه ملی اخراج کردند، اما بعضی از افراد با او ماندند. دکتر سنجایی به پاریس رفت تا در اجلاس سوسیالیست‌ها شرکت کند. در همان جا، در نوفل‌لوشاتو متوقف شد. دو ماه بعد انقلاب پیروز شد و سنجایی در دولت موقت به ریاست مهندس بازرگان و وزیر خارجه بود، و فروهر وزیر کار، قطب‌زاده رئیس رادیو تلویزیون، علی اردلان وزیر امور اقتصادی و دارایی، دکتر ابراهیم یزدی وزیر مشاور (و بعداً خارجه) مدنی وزیر دفاع (بعداً قیصر ریاحی، آخرین رئیس ستاد مصدق) شمس‌الدین امیر علایی (سفیر در پاریس) محمد مکرری سفیر در شوروی. می‌توان گفت نزدیک به ۹۰ درصد از کسانی که بعد از انقلاب سمت‌هایی گرفتند، پیروان راه مصدق بودند که در دوره‌هایی از زندگی خود لباس «اربابی جبهه ملی» را به تن کرده بودند. یک روزنامه فرانسوی نوشته بود: «دولت انقلابی ایران که بعد از سقوط رژیم سلطنتی بر سر کار آمد، جز ویر آن به تبعی از پیروان دکتر مصدق و نهضت ملی کردن نفت ایران تشکیل شده است.» این نظریه بنیاد بود و شاه نیز نظریه همین دگرش وقت رفتن از ایران تنها کسی را که به بختیار سفارش می‌کرد تا زودتر گذرنامه‌اش را بدهد تا بگریزد سرلشکر حسین آرموده (دادستان نظامی دادگاهی که دکتر مصدق را محاکمه کرد) بود. در آن هنگام، دکتر سنجایی (وزیر فرهنگ دکتر مصدق که مهندس بازرگان نیز چندی معاونش بود) پیر باتن بیمار در سالی که قدرت اداری یک دفتر کوچک از هم‌ایان خود را داشت می‌کوشید تا «جبهه ملی» را نگه دارد و خود نیز رهبر آن خواهد شد به زودی عنوان رهبر را دبیر کل حذف شد و کار به شورا کشید و هنوز سه ماهی نگذشته بود که دکتر سنجایی اولین وزیری شد که از دولت موقت بیرون رفت (او خواسته بود ماجرای حضور داماد ۲۸ ساله دکتر یزدی را در رأس سفارت ایران در آمریکا، حل یا هضم کند). دکتر یزدی که به جای وی به وزارت رسید به عنوان نخستین اقدام سالی در وزارت امور خارجه را به نام دکتر حسین فاطمی نامید. مردم خیابان پهلوی سابق را به نام مصدق و خیابان آریامیر را به نام دکتر فاضلی نامیدند.

نتیجه

چونیک بنگریم در ذهن اکثر افراد دولتی که پس از ۲۸ مرداد متولد شده و اینکه به جمع سازندگان افکار عمومی پیوسته‌اند، چنین نقش است که گویی «جبهه ملی» حزبی بود که دکتر مصدق آن را ایجاد کرد و خود

رهبر آن شد، این حزب در سال ۱۳۳۰ به قدرت رسید و یک دوره در مجلس هم اکثریت یافت. آماسی از خویشات حزب توده به دولت جبهه ملی، آمریکا و انگلیس به یاری دربار کودتایی ساختند و مصدق را برانداختند و رهبران جبهه ملی را به زندان انداختند، آنها ۲۵ سال سختی و زندان را تحمل کردند و سرانجام در سال ۵۷ باز فعالیت آغاز کردند و در دولت موقت هم چندتن از آنها به وزارت رسیدند اما طرفداران آیتالله کاشانی - که از مخالفان حزب (جبهه ملی) بودند زیر پای زهربران حزب باخالی کردند و رهبر حزب (دکتر سنجابی) مجبور به فرار شد و به آمریکا رفت و حسین اردلان در غیاب او حزب دکتر مصدق را رهبری می‌کرد. از چشم این گروه «یک نفر هم به این حزب خیانت کرده و او شاهپور بختیار بوده است که برخلاف نظر حزب، نخست‌وزیری شاه را پذیرفت و اخراج شد».

این تصویر بالندگی جابه‌جایی عمومیت دارد و حاصل استفاده از عنوان جبهه ملی، بعد از مصدق است. در حالی که اگر از عنوان جبهه ملی، بعد از کودتای ۲۸ مرداد استفاده نمی‌شد و از همان ابتدا «اللهیار صالح» پس از وی دیگران، نامی دیگر بر فعالیت‌های حزبی و تشکیلاتی خود می‌نهادند، بسیاری از توهین‌ها که به دکتر مصدق شد و همه ناسزا بود - بهانه‌ای نمی‌یافت، بررسی کارنامه جبهه ملی و نهضت ملی کردن نشت، همانند رخداد بزرگ انقلاب مشروطیت - امکان پذیر بود و چهل سال به دلایل و مقتضیات روز، همه یکدیگر را از نقد عملکرد جبهه برحذر نمی‌داشتند (که میاد آب به آسیاب دشمن ریخته باشی) و از همه مهم‌تر حقیقتی مخدوش نمی‌شد. حکایت جبهه ملی بعد از دولت مصدق، حکایت آن مردی است که پس از ماهی‌گیری خسته به ساحل می‌رسد و به زحمتی قایق را به خشکی می‌کشد و درحالی که حید و قوت روزانه خود در آن نهاده، قایق را در سربالایی و سنگلاخ بردوش می‌کشد و می‌کشد و می‌کشد تا آن را به کلبه خود در بالای تپه برساند و مضحک‌تر آنجاست که می‌خواهد آن را به داخل کلبه برد، روانشناسان می‌گویند مرد ماهی‌گیر این رنج از آن می‌برد که تاب از دست دادن ندارد و عقل می‌گوید آونمی‌داند که قایق برای راندن در دریاست و درخششی کاری ندارد، آئین او خشکی نیست.

گروه کثیری از جوانان ضد ظلم و سلطه که در ۲۵ سال آخر رژیم شاه در خارج از ایران چه در خاورمیانه و چه در اروپا یا آمریکا - علیه رژیم شاه می‌جنگیدند - چه جنگ سیاسی و تبلیغاتی، چه مسلحانه، چه چپ و چه مذهبی - نیک می‌دانند نیروی خود را - یا بخشی بزرگی از این نیرو را - در آن سالها صرف ماجرای جبهه ملی (سوم) و حزب توده کردند، آنها مصدق را ملک طلق خود می‌دانستند و اینان کشته شدگان راه فعالیت‌های کمونیستی - و این جنگ، چه دستمایه‌ای بود برای ساواک و درهه‌ای این سال‌ها جدی بود. چه بسیار که با مصدق دشمن شدند و مانند چون عملکرد گروه مشهور به جبهه ملی رانمی‌پسندیدند. چه بسیار که ضد کمونیست دواشته از کار در آمدند به واکنش در مقابل عملکرد حزب توده بعد از حزب کودتا. حال اگر در مورد حزب توده این ماجرا از آن رونا سزا نباشد که آنها معتقد به راه لین و استالین بودند و در بسیاری مواقع از روی همان الگوها رفتار می‌کردند، در مورد جبهه ملی چنین نبود.

گروهی که مبارزه در سال‌های بعد از کودتا را با تأیید دکترین آیت‌نیاور آغاز کردند چه رضی داشته به دکتر مصدق که اگر «آری» ملا می‌به دمکرات‌های آمریکایی (هارپن) و حزب کارگر بریتانیا می‌گفت کارش بداند نمی‌رسید. گروهی که مبارزه را در عین حفظ امتیازات اقتصادی و اقتدار آرام و محافظه کارانه پیش می‌بردند که در سال‌های ۶۰ و ۵۰ هر کس خواست

حرکتی بکند تا گزیر باید از آنها جدا می‌شد، چگونه می‌تواند ادعا کند که «راه مصدق» را پیموده‌اند. نرمش و ملاطفت میاستمدارانه دکتر مصدق در برابر شاه، در دهه اول سلطنت او، چگونه می‌تواند الگوی رفتار کسانی باشد که در اوج خفقان رژیم پهلوی اوج فعالیت ساواک، ملاطفت میاستمدارانه در پیش گرفتند. از ترکیب‌های مختلف جبهه ملی پس از ۲۸ مرداد اگر مهندس یازرگان و آقای طالقانی و جمیع نهضت آزادی، و داریوش فروهر، خلیل ملکی مستثنا شود، دیگران به طور مستقیم و جدی و آشکارا با رژیم شاه در نیتاند این نه الگوی دکتر مصدق است که از آغاز سلطنت رضا خان در فشار تبعید بود و بعد از شهریور ۲۰ نیز حکایتش معلوم است و سرانجام دشمن را واداشت که نقاب از چهره بردارد.

علاوه بر اینها، هر دورانی حرکت سیاسی، مگر نه که اقتضای دارد، هدف و مرامی خاصی خود می‌طلبد و شیوه و رفتاری مناسب زمان، گذاشتن نام زمانه و اقیانوس پیمای بر کشتی توریستی و سیاحتی، قطب قریب گزارش‌گر و تاریخ نویسان را در پی دارد، و گرنه این کشتی در اقیانوس رفتار نمی‌تواند، چنان که نتوانست و ناخدای خود را رنجور و آزرده کرد که چرا با من رفتاری در خور ناخدای واقعی اقیانوس پیمای واقعی نمی‌شود! کتاب خاطرات دکتر سنجابی چنین طعم و مزه‌ای دارد. از نظر صاحب این قلم، تا هنوز سانسورزدگانی حضور دارند که تعامی این مقطع از تاریخ ایران را در زردی یا دست کم در مشاهده‌ی دقیق توجیحات سیاسی زیسته‌اند (چهار سال مانده تا از تاسیس جبهه ملی نیم قرن بگذرد) بهتر آن است که بی هراس از طعنه تیراوردن و خنده دشمنان، زبان بگشایند و بند از قلم بردارند و ماجرای جبهه ملی راستین و مشاهدات آن را برگزینند. چنان که به یاری بحث فیروزمند در این ۱۵ سال، با همه صعوبت راه و کنایه‌ها منتشر شده و چهره واقعی و درخشان دکتر مصدق و صلابت و سلامت نهضت ملی کردن نشت ایران که الگوی حرکت‌های بعدی ده‌ها جنبش در دوران جنگ سرد شد، آشکار شده است. دیگر انگ‌های بر ساخته‌ی حزب توده مانند «لیرال» «سازشکار» و... کاربردی ندارد، چنان که لکه‌های رنگی که با عناوین «اشتباه بزرگ» و «زندگی‌نامه سپید ناهدی» و «از تهران تا کاراکاس» و «چهره‌ی واقعی مصدق السلطه» «مصدق فراتسون» و... بر تن پیراهن بر ایستاده‌اند، پاشیده شده، به نخستین باران شسته می‌شود و شست.

و باز چنان که بحث مددکار شد و واقعیت انقلاب مشروطیت ایران نیز از لایه‌لای اسناد و مدارک و تحلیل‌های کارشناسی بیرون زد و روسیاهی به آنها ماند که آن را «کار سفاک» می‌دانستند. این تاخیر در شناخت انقلاب مشروطیت نیز از آن جا رخ داد که شاهین سی سال پیش هیزم بران دیگ اشتقاق و دیکتاتوری عنوان «رهبر مشروطیت» را بدک می‌کشیدند و معاصران از مشاهده آنها رای به حقارت آن نهضت می‌دادند، مردمی که سرمداران رژیم و ساواک و زندانیان یوق به دوش را می‌دیدند که روزهای ۱۶ مرداد در صحن بهارستان، زیر مجسمه فرشته آزادی لیوانها به دست، از روی نوشته در تجلیل انقلاب مشروطیت می‌گویند، مردمی که عکس یادگاری تخی‌زاده و حکیم‌العنک و دیگران را با پانسیون و آینه‌ها و آنتونی ایدن زیر مجسمه فرشته آزادی در حیاط بهارستان، در روزنامه‌های دولتی می‌دیدند، حق داشتند به اصل ماجرا هم شک کنند و این‌ها نقاب‌هایی است که برگزیده می‌گشتند تا خود را و امور خود را بگذرانند. متونانی که نه فقط احترام امامزاده را حفظ نمی‌کنند، بلکه مانند بعضی از متونان آستان قدس، در مواقعی از فروش آشیانی قیمتی موزه هم آبا ندارند، و این همه گفته شد تا نوشته آید که حساب جبهه ملی از مصدق جداست اما این

نوشته بدون اشاره به نکتهائی، ناقص و پریده سر می‌ماند. اگر سقوط رژیم شاهنشاهی را یک نقطه عطف بزرگ بگیریم و تا دو قرن به عقب برویم، مردانی چنان بزرگ که بتوان یادمان‌های رفیع برای آنان برپاداشت، بیش از انگشتان یک دست نمی‌یابیم. و نمی‌توان آنان را الگو برای اندازه‌گیری گرفت و دیگران را به گناه آن که بدان اندازه نرسیده‌اند، یکسره باطل شعرو. معیارها را رفتار جمعی و میانگین نیاقت و شهامت و درایت‌ها معین می‌کند، که اگر چنین نبود به قاعده، دویست سال پیش همان وقت که خیر از شکستن زندان باستیل به ایران رسید، باید دوست‌خانه و سیاه‌چال‌ها و حرم و حرمسراها نیز برچیده می‌شد. علاوه براین، نقطه‌ای از زمین که فلات ایران باشد بخشی از جغرافیای سیاسی جهان است که خاورمیانه یا آسیای میانه‌اش می‌خوانند، و دارای سرنوشتی است منطقه‌ای که تا کنون در حصار نوعی عقب‌افتادگی (فرهنگی و سیاسی) محصور مانده تا قرن بیست و یکم چه شود. در چنین جغرافیا و تاریخی، طمع معجزه و قدرتی همچون خدایان اساطیری از رحال و سیاست پشگان زمینی نمی‌توان داشت که سرودمقیاس صورتی بلند است و برج ایفل در معیار سال ۱۹۰۰ آسمان را خراش می‌داد.

پس چنان است که باید مردانی را که دایم چهل سال از عنوان جبهه ملی بهره گرفتند در معیار مقدور دید و از همین جا حکم داد که اکثر آنها همین قدر که خود را به زیر این مقب کشیدند، کمتر مشخصه‌شان این بود که دلشان برای وطنشان می‌تپد و به سرنوشت جمعی ایران بیش از خود اهمیت می‌دادند. همین که وسامت ملی می‌خواستند یعنی باید از بسیار مواهب می‌گذشتند. همان اللهیار صالح که در انتقادش بسیاری گفته‌اند، سرگردنی از رحال دوران خود بلندتر بود، گرم در مقابل سرود مصدق جلوه نکرد. همان دکتر صدیقی و دکتر شایگان، و همین خاتونه ایپانی دکتر سنجابی به روزگاری که همدردان و همکامان او از زندگی دنیوی بهره‌ای به تعامی بردند و در همان تبعید گاهش - در امریکا - پنهان عصر را در بسیار مواهب می‌گذشتند. می‌گذراندند، فضیلت آن را که چند ماهی وزیر فرهنگ کابینه مصدق بود و قاضی انتخابی ایران در دادگاه لاهه فروخت. دست در کیسه عطایای بیگانه نکرد و اگر عمرش کفاف می‌داد در راه آن بود که به وطن مالموف برگردد و آرزو داشت تا در کوهپایه‌های بیلاق ایمل سنجابی دفن شود این گروه و آن رو خود را سزاوار آن دیدند که مدعی میراث دکتر مصدق باشند که اگر بعد از ۲۸ مرداد، گریه نگشوند، نمکی هم بر زخم ملت نپاشند. اگر کاری نکردند، باری هم بر دوش ملت نهند.

آن چند صدتن که به مجلس تذکار دکتر سنجابی در آمده بودند، به همین نکته توجه داشتند، ورنه به قاعده هیچ یک از این‌ها گلايه نبوده. گمان هم بر آن نبوده که همان‌ها که در نخستین ۱۶ اسفند پس از سقوط رژیم مستثنی در احمد آباد، بهرزار دکتر مصدق گرد آمده‌اند، اینجا هم حاضر شوند و با همان هزارانی که به یاد بود مهندس یازرگان رفته بودند. و سزاوار هم نبود که آن سه چهارتن به مجلس تذکار دکتر سنجابی در آیند و مجلس تبعه تمام بماند و در یوق رود که رفت. ذکر غیر از درگذشتگان، حتی وقتی گلايه‌هایی هم در کار است، کاری است شایسته فرهنگ ما و سنت نیز بر این بوده است.

۱. خاطرات در تبعید - چاپ پاریس - ۱۳۶۰ - صفحه ۱۰۸.
۲. خاطرات سیاسی خلیل ملکی - با مقدمه محمد علی همایون کاتوزیان - صفحه ۱۰۴.
۳. خاطرات و تالعات دکتر مصدق - به کوشش ایرج افشار - صفحه ۲۷۷.

از آزادی احزاب نترسیم • فریکاری روان‌نویسان و شعر جوان • راز ناپایداری دموکراسی
چهارمین کنفرانس جهانی زن • گفت‌وگو با فرهاد فخرالدینی • پژوهشی بدیع از اخوان ثالث
باریکی‌های طنزآمیز نمایشنامه‌نویسی • آن چه اصل است، خود زندگی است • بربریت مدرن
مصدق آری، جبهه ملی نه! • شورش پست مدرن چیا پاس • بدیلی برای زشتی وجود ندارد • و....



● جریان مشارکت دکتر شهریار روحانی در

اداره امور سفارت ایران به زمانی که رهبر انقلاب در پاریس مستقر بودند و کارمندان سفارت ایران در واشنگتن از ورود اردشیر زاهدی سفیر شاه به سفارت ایران جلوگیری کرده بودند، مربوط می‌شود. بعضی زکّارمندان سفارت با محل اقامت رهبر انقلاب در نوفل‌لوشاتو، تماس گرفته و کسب تکلیف کردند. رهبر انقلاب در تاریخ ۲۸ دی ماه ۵۷ - ۱۹ صفر ۱۳۲۹ طی یک حکم کتبی پنج نفر را به مسئولیت آقای دکتر جلیل ضرابی برای نظارت بر روی امور سفارت ایران در واشنگتن و کسب‌گری‌ها در سایر شهرها تعیین کردند. عضی این کمیته، علاوه بر آقای دکتر ضرابی عبارت بودند از آقایان دکتر رضا صدر، دکتر ضب‌عینی، محمد



در شماره ۱۰۳ آدینه به مناسبت درگذشت دکتر کربلایی محمدی ۳ مقاله در آدینه به قلم مسعود بهنود و علی اردلان و از دو دیدگاه متفاوت به چاپ رسیده بود. مقاله «جبهه ملی بی مصدق و مصدق بی جبهه» نوشته مسعود بهنود از منظر خاصی را سبب شد. در این شماره ۳ پاسخ به این مقاله به قلم ابراهیم یزدی - یزدی و رحمان و مسعود حجازی به چاپ می‌رسد.

ابراهیم یزدی

سنجایی به چه دلیل استعفا داد؟

صلح رهبر انقلاب بر سر این جریان در اواسط مرداد ۵۷ یعنی کمتر از یک‌ماه بعد از پیروزی انقلاب و ۳ هفته بعد از نصب آقای دکتر سنجایی تمهیداتی شد. رهبر انقلاب توسط این‌جانب به آقایان مهندس بزرگان و دکتر سنجایی پیام دادند که اعلام استعفا را تا بعد از برگزاری رفراندوم تغییر نظام - ۱۲ فروردین ۵۸ - به تعویق بیندازند. آقای دکتر سنجایی پذیرفتند. ولی به هنگام ماجرای ریوده شدن یکی از فرزندان بیت‌الله طالقانی، به عنوان اعتراض استعفا دادند و این هنگامی بود که آقای دکتر سنجایی کردار جدیدی را از تهران به واشنگتن منصوب و عزیمت کرده بودند و کمیته سرپرستی به کار خود خاتمه داده بود. بنابراین استعفا آقای دکتر سنجایی ارتباطی با کمیته سرپرستی و آقای دکتر شهریار روحانی نداشت. «آقای دکتر شهریار روحانی هرگز در این سعادت ایران در آمریکا نبوده است. بلکه یکی از اعضای کمیته‌ای بودند که به ریاست و مسئولیت آقای دکتر جلیل ضرابی، بعد از خروج اردشیر زاهدی از سفارت ایران توسط کارمندان آن سفارت در دی‌ماه ۱۳۵۷ کتبی توسط رهبر فقید انقلاب منصوب شده بودند. این کمیته با انتصاب کردار جدید به کار خود خاتمه داد.

مقاله تحقیقی آقای مسعود بهنود - عنوان «جبهه ملی بی مصدق و مصدق بی جبهه» در آدینه شماره ۱۰۳، مرداد ۷۴ خواننده آن را جالب و شیوا و پرمحتوا یافتیم. اما در یک چالش مطالب نادرستی آورده شده است که طرح آن تناسبی با وزن مقاله ندارد. در مقاله آمده است: «هنوز سه ماهی نگذشته بود که دکتر سنجایی اولین وزیری شد که از دولت موقت نیروی رفت و آمد شواسته بود. ماجرای حضور در ۲۹ - ۳۰ دکتريزدی را در رأس سفارت ایران در آمریکا حق به حساب نباید.»

۱- استعفای آقای دکتر سنجایی به حضور آقای دکتر شهریار روحانی در سفارت ایران در آمریکا ارتباطی نداشت. شادروان مهندس بزرگان با حضور و فعالیت آقای احمد سلامتیان به عنوان معاون سیاسی ایشان در وزارت امور خارجه موافق نبودند. مرحوم مهندس بزرگان به وزیری خود توافق کرده بودند که معاونین خودشان را بانظر ایشان انتخاب کنند. مرحوم دکتر سنجایی برادری حضور آقای احمد سلامتیان در وزارت امور خارجه اصرار ورزید تا آنجا که آقای مهندس بزرگان را میان استعفای ایشان و ابقای آقای سلامتیان مخیر کرد. آقای مهندس بزرگان استعفای ایشان را پذیرفتند و از این‌جانب خواستند تا مراتب را در سفر قم به

عزیزی و دکتر شهریار روحانی. اعضای این کمیته در محل سفارت ایران در واشنگتن حاضر شدند و صندوق بایگانی اسناد محرمانه‌ی باقیمانده در سفارت را مهر و موم کردند. کمیته اقدامات خود را مرتب و کتبی یا شفاهی به رهبر انقلاب گزارش می‌داد. بعد از پیروزی انقلاب و استقرار اولین دولت موقت در ۲۲ بهمن ۵۷، تعیین وزیر امور خارجه مدتی تعویق افتاد. در آن زمان من عضو شورای انقلاب بودم. از طرف آقای مهندس بزرگان نخست‌وزیر و اعضای شورای انقلاب به این‌جانب پیشنهاد شد که مسئولیت وزارت امور خارجه را بپذیرم. اما این‌جانب بنا به دلایلی از پذیرفتن این مسئولیت امتناع کردم. در آن زمان دکتر سنجایی در تهران نبود و برای پاره‌ای معاذرت پزشکی به اروپا رفته بود. شورای انقلاب غیبت ایشان را برای مسئولیت وزارت دادگستری تصویب کرد. هنگامی که دکتر سنجایی بر سفر استعلاجی خود به اروپا برگشت، پیشنهاد وزارت دادگستری را نپذیرفت و روی یکی از وزرات دهنده‌ی کشور و یا امور خارجه اصرار ورزید و وزارت امور خارجه منصوب و کار خود را از اواخر بهمن ۵۷ آغاز کرد. ۲۹ بهمن ماه دکتر سنجایی طی تلکس رمزی خطاب به آقای دکتر ضرابی آقای جعفر فقیه را که از کارمندان سیاسی قدیمی سفارت در زمان زاهدی بود، به سمت کردار موقت معرفی کرد. آقای دکتر ضرابی در پاسخ این تلگراف در دوم اسفند ۵۷، تلگرافی فرستادند و به این موضوع اشاره کردند که بعضی زکّارمندان قدیمی سفارت حاضر به همکاری با کمیته‌ی امام نبودند. به همین دلیل دکتر سنجایی مجبور شد آقای اعتماس را که زکّارمندان سیاسی سابقه‌دار وزارت خارجه در تهران بود به جای جعفر فقیه منصوب و عزیمت کند. کمیته در ۵۷/۲/۱۲ به کار خود پایان داد. بنابراین دکتر شهریار روحانی، برخلاف هزارت مغرضانه‌ی دکتر سنجایی با افراد خود به سفارت ایران تریخت و در اموال سفارت هم دخل و تصرف نکرد و کسی را هم اخراج نکرد.

مصدق آری

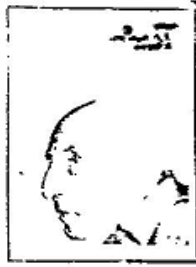
راه مصدق و جبهه ملی نه!

در کنار تلاش و کوششی که به رغم همه موانع می‌کوشد تا واقعیت‌ها را با مردم در میان گذارد در نهایت رنج و اندوه شاهد آنیم که از مدت‌ها پیش به بهانه‌های مختلف نوشته‌هایی منتشر می‌شود و نغمه‌هایی ساز می‌گردد که جز ایجاد سردرگمی و به درنگ واداشتن بخشی از نسل جوان کم‌آگاه نسبت به تاریخ مبارزات نیم قرن اخیر کشور و دور نگه‌داشتن آنها از پیوستن به یک تلاش ملی گسترده در جهت رهایی از بحران، حاصلی به بار نمی‌آورد. یکی از زمینه‌های عمده در این راستا انتشار تحلیل‌هایی است درباره‌ی تاریخ معاصر ایران به ویژه نهضت مشروطیت و نهضت ملی شدن صنعت نفت. جز موارد با ارزش استثنائی، در بیشتر این گونه نوشته‌ها، جهت‌گیری‌های فردی، گروهی و ایدئولوژیک، مجالی برای شناخت واقعیت‌ها و تحلیلی بر مبنای مدارک و اسناد به وجود نیاورده است. از جمله تحلیل‌گرانی که خود را مجهز به ایدئولوژی مارکسیسم می‌دانند بدون آن که خود را با واقعیت رویدادهای تاریخی ساختار جامعه‌ی زمان مورد بحث آشنا کنند، چگونگی پیدایش و شکل‌گیری و روند این دو نهضت را در قالب‌های از پیش ساخته، منطبق با استدلال‌های ایدئولوژیک قرار داده و عواملی چون فنودالیسم، تشدید شتم ملاکان و قدرتمندان ایل‌ها، تضاد جامعه‌ی سنتی و مناسبات در حال رشد سرمایه‌داری، تحت ستم بودن زحمتکشان، حضور خرد بورژوازی و اختلاف طبقاتی و مانند آن را به عنوان عوامل اصلی بر شمرده و به نتیجه‌گیری‌های دلخواه پرداخته‌اند. در بیشتر این بررسی‌ها به پدیده‌ی انگیزه‌ی خیزش ملی در برابر نفوذ قدرت‌های خارجی به منظور حفظ یکپارچگی و استقلال و جلوگیری از تجزیه بیشتر میهن و پاسداری از هویت ملی و فرهنگی، نفی

استبداد و استقرار حاکمیت ملی به منظور برقراری عدالت اجتماعی و هموار کردن راه پیشرفت و توسعه همه جانبه با تکیه بر برون شد از بسته اندیشی و جهل و گام برداشتن در فضائی باز و سرخوردار از پیش علمی با ارج نهادن بر معنویت به عنوان هدف‌های اساسی توجهی در خور نشده است. هدف‌هایی که در طول تاریخ این مرز و بوم در هر خیزش ملی می‌توان همه یا اصولی از آنها را به عنوان عامل اصلی باز شناخت. در دوه سال اخیر که روبه‌روز برآمد نگران‌کننده بحران ملی افزوده می‌شود، شاهد آنیم که گاه به گاه در برابر یکی از توانمندترین جریان‌های سیاسی این سرزمین یعنی «جبهه ملی» که نیمه دوم دهه پنجم زندگی خود را می‌گذراند، قلم‌هایی به موضع‌گیری می‌پردازند و با لحن‌های مختلف از دشه گونه و پرخاشگرانه گرفته تا تره و دروغه آن را مورد حمله قرار می‌دهند. از آنهایی که ریختن خون و جان و مال پیروان جبهه ملی را حلال به شمار می‌آورند تا آنهایی که آن را پدیده‌ی متعلق به تاریخ چند دهه‌ی گذشته می‌دانند، همه بر این امر پای می‌فشارند که باید جریانی به عنوان «جبهه ملی» در صحنه سیاسی ایران بر حث زده امروز حضور پیدا کند و نیز چون نباید به روند مبارزاتی این جریان توفنده شد شود چیرینی که از زمان حضور در صحنه سیاسی ایران چه قبل و چه بعد از انقلاب با شدیدترین برخوردها مواجه بوده و تا مرحله نابودی آن تلاش کرده‌اند. جریانی که قدرت‌های اهریمنی روس و انگلیس و آمریکا همیشه از قدرتمند شدن آن در بیم و هراس بوده‌اند. زیرا به روشنی می‌دانستند که با جگرانه با آن نمی‌توانند برخورد کنند و این جریان شناخت و توان آن را دارد که بتواند در

چارچوب واقعیت‌ها و امکانات جهان امروز براساس یک دیپلماسی هوشمند، منافع معقول ایران را به دور از ایجاد جو شمار و تنش تامین و حفظ کند. از زمان شکل‌گیری جبهه ملی، این جریان تاریخ توفیق آن را یافت که در بستری گسترده همی گروه‌های جامعه ایران را در برگیرد. جبهه ملی تنها سازمان سیاسی است که در طول مبارزات خود توفیق آن یافته تاجوان و میان سال و سالتند، چه زن و چه مرد را در صفوف خود جای دهد. از دانشجو و معلم و دبیر و استاد و پژوهشگر و کاردان و کارشناس گرفته تا کارگر کشاورز و کارمند، از پیشه و رساده گرفته تا بازاری و از تحصیل کردگان فرنگ رفته گرفته تا روحانی، همه و همه را در کنار هم متشکل کند.

جبهه ملی تبلور بدنه عظیم گروه کاردانا و کار چرخانان کشور به شمار می‌رود. یعنی همه کسانی که از توانائی اندیشه و کار برخوردارند و سود خویش را در سود جمع می‌بینند و سعادت جمع خود را در نیکبختی ملت می‌شناسند. تاکید جبهه ملی و رهبر گرانقدر آن دکتر مصدق بر مبارزه با سلطه‌ی بیگانه به هر نام و به هر رنگ در راستای حفظ استقلال و یکپارچگی کشور و مبارزه و تلاش در راه آزادی و استقرار حاکمیت ملی از راه انجام انتخابات آزاد و کوشش در زمینه ایجاد جامعه‌ای مبتنی بر عدالت اجتماعی، جانمایه خواست‌های برحق ملت ایران در طول تاریخ است که از متن تاریخ و فرهنگ مردم این سرزمین برگرفته شده است. در جریان ملی شدن صنعت نفت و دور نیست و هفت ساله حکومت دکتر مصدق در بحرانی‌ترین شرایط. این جبهه ملی و رهبر توانائی آن بود که هوشمندانه در برابر توطئه‌ی رژیم و دربار و حزب توده از یک سو و فشارهای همه جانبه‌ی سه قدرت سلطه‌گر از سوی دیگر توفیق آن را یافت تا کشور را استوار نگه دارد و به پیروزی‌های غیر منتظره دست یابد و جبروت بزرگ‌ترین قدرت استعماری جهان را در هم بکوبد. بعد از کودتای ۲۸ مرداد، این جبهه ملی بود که بعد از چند سال مبارزه مخفی در نهضت مقاومت ملی بار دیگر از سال ۳۹ تا سال ۴۲ به عنوان یکی از قدرت‌های سیاسی این کشور، خواب آرام را از چشمان شاه و حامیان او گرفت و از توان آن برخوردار گشت تا مردم را به صحنه مبارزات سیاسی بکشاند و یأس و دل‌مردگی و بی‌تفاوتی را از مردم دور کند. آنهایی که کج اندیشه بر جبهه ملی ایراد وارد می‌سازند که در طول مبارزات خود از رودروئی و موضع‌گیری براندازی پرهیز داشته است، اگر فریبکار نباشند، از درک واقعیت‌های جامعه ایران ناتوان هستند و توجه ندارند که ویژگی‌های جامعه ما چنان است که از حرکت‌های سیریمینی و مسلحانه و براندازانه حمایتی ندارد و کف‌نم شدن کشور به آشوب می‌تواند به فاجعه منجر



مسعود حجازی

مصدق بی جبهه یا

تحریف واقعیت‌ها

در شماره ۲۰۰ مورخ مرداد ۱۳۷۴ مجله‌ی آدینه مقاله‌ی «جبهه بی‌مصدق و مصدق بی‌جبهه» چاپ شده است که در بعضی بخش‌های آن هم به «بی‌جبهه» و «بی‌مصدق» تزیین گذشته و هم از نظر نتیجه‌گیری و تعصبات تشویش‌ناک به چشم می‌خورد که باید بررسی شده و حقایق و وقایع آن چنان که روی داده بازگو شود از نتیجه‌گیری‌های مبهم و خلاف واقع جلوگیری شود.

در مقاله‌ی چاپ شده در آدینه چند دهه از تاریخ پرتلاطم و هیجان‌انگیز و افتخارآمیز کشور ما در چند صفحه خلاصه شده و چه بسا همین امر موجب شده است تا نکات مهمی از حوادث در مقاله آورده نشود و مقدمات لازم برای نتیجه‌گیری‌های واقعی فراهم نگردد. در تدوین تاریخ پنجاه سال اول قرن سیزدهم هجری شمسی دکتر محمد مصدق در مرکز هر بررسی است چرا که شخصیت، افکار و عقاید و خط مشی و عملکرد او بر بیشتر حوادث آن دوران تاثیر نهاده است. برای شناخت نقش دکتر مصدق در تاریخ معاصر ایران توجه به دوره‌ی سیاسی ضرورت دارد.

و آن که معنوی شود دکتر مصدق در چه زمان و به چه سمت به عنوان یکی از سازندگان تاریخ معاصر کشور به‌یادش و نقش آفرین شد و دوم آن که خط مشی و هدف سیاست ملی ایران که دکتر مصدق رهبری آن را برعهده داشت و به «راه مصدق» و «مکتب مصدق» معروف شد در چه امر و یا مجموعه‌ای مشخص گردید. دکتر محمد مصدق یکی از شخصیت‌های نادر کشور ما است که بیشتر سال‌های عمر پربار خود را از آوان جوانی به فعالیت در امور سیاسی و مسائل اجتماعی مصروف ساخت تا ظهور او به عنوان یک شخصیت ممتاز و استثنائی در صحنه سیاست و اجتماع ایران از هنگام موضع‌گیری او در برابر رضاخان در مجلس پنجم از سال ۱۳۰۴ شمسی آغاز شد. وقتی رضاخان در سمت

گردد، از چند سال پیش دست اندرکاران مبارزات چریکی و براندازانه بارها و بارها برنادرست بودن آن راه اعتراض داشته‌اند. کسانی که بر ترکیب نخستین شورای جبهه ملی و شخصیت‌های ناهمگون آن در زمان تشکیل و کنار گذاردن و کنار رفتن تنی چند از نامحرمان از آن به عنوان یک ضعیف تکیه می‌کنند، چگونگی و حساسیت زمان را از یاد برده‌اند. دکتر مصدق با بهره‌گرفتن از شخصیت توانای خویش توفیق آن یافت تا جبهه ملی را به عنوان یک جریان سیاسی شکل ببخشد و آن را از حالت یک محفل مرکب از چند چهره و شخصیت بیرون بیاورد. به همین دلیل بود که با کنار گذاردن و بعد کنار رفتن چهره‌های پرآوازه و جنجالی و حتی رو در رویی شخصیتی چون آیت‌الله کاشانی، جبهه ملی توان خود را از دست نداد و نقش فراگیر خود را در تمامی دورانی که در صحنه قرار داشت چه در زمان حکومت دکتر مصدق و چه در دوران جبهه ملی دوم با وجود رفت و آمد شخصیت‌های مختلف حفظ کرد و جز به زور سر نیزه و زندان و یورش بردن بر آن، هیچ‌گاه برائت درگیری‌های داخلی و ناامیدی و بی‌تفاوتی رهبران و فعالان خود متوقف نشد. جبهه ملی از چنان نفوذی در جامعه برخوردار بود که دشمنان او از آمریکا و انگلیس و روس گسسته تا دست‌نشانده‌گان آنها، دربار و فراماسون‌ها و حزب توده همه برای متوقف کردن آن در عمل در یک ائتلاف بزرگ با یکدیگر همسو شدند.

عجیب آنکه در استراتژی حمله به جبهه ملی از سوی جریان‌های مخالف آن تغییری حاصل نشده و در برابر اقبال مردم به این جریان سیاسی، سیل حمله به گونه‌های مختلف به سوی آن روان است و هر جریانی به لحنی خاص به آن ناسزا می‌گوید و به تخطئه آن می‌پردازد. شگرد تازه برارین استوار است تا در لباس حمایت از چندتنی از چهره‌های زنده و درگذشته که همه اعتبار و یا بخش عمده اعتبارشان از همگامی با جبهه ملی به دست آورده‌اند، یک سو جبهه ملی را پدیده‌ای پایان یافته و متعلق به موزه تاریخ سیاسی ایران قلمداد کنند و سوی دیگر تر جلدائی مصدق از جبهه ملی را مطرح سازند. و این شگردی است که در مقاله مصدق بی‌جبهه و جبهه بی‌مصدق به قلم مسعود به‌کار رفته است. چندین سال مبارزه برای کوییدن تشک و فرهنگ ملی و چهره‌تابناک آن دکتر مصدق سرانجام هیچ حاصلی به بار نیاورد و روز به روز درخت کهنسال آن برون‌تر گشت و بر سراسر ایران سایه افکن گردید. امروز ناپاک تلاش بر این است که بگویند مصدق آری و بی‌راه مصدق و مصدقی‌ها و سبیل آنها جبهه ملی نه؟! امید که اگر کسانی از سر صفا قلم به کج راهه برده‌اند، از لحن این قلم دلگیر نگردند و به خشم نیایند.

ریاست وزراء برنی تغییر سلطنت اقدام کرد بر نیروهای نظامی و انتظامی و کینه ششون کشور تسلط یافته بود. اکثریت نمایندگان مجلس نیز چه از طریق قلع و قمع و چه به علت ارباب در حد و رضاخان بودند. در چنین شرایطی حسن پیرنیا (مشیرالدوله) یکی از نمایندگان مردم تهران که از رجال موجه و مورد اعتماد عموم بود به دلیل آن که از نتیجه رای‌گیری در مورد تغییر سلطنت اطمینان داشت از دکتر مصدق پرسید آیا مصلحت می‌داند در چنین مجلسی حضور یابد و در رای‌گیری شرکت کند؟ دکتر مصدق در پاسخ می‌گوید: «به توپ چی و سوزان سال‌ها مواج می‌دهد که یک روز بیاید و ر منکشی دفاع کند. به و یک هم دوست موافق می‌دهد بری اینکه یک روز به کار منکست محوره و رفون اساسی دفاع کند. اگر ما امروز به محس سوزید به وظیفه نمایندگی خود رفتار نکردیم به... دکتر مصدق در جلسه نهم آبان ۱۳۰۴ در مخالفت با ماده واحد تغییر سلطنت مقاومت می‌کند و در برابر اکثریت مرعوب و تعصیب شده از سوی رضاخان با صراحت می‌گوید:

«..... خوب آقای رئیس الوزراء سلطان می‌شود و مقام سلطنت را اشغال می‌کنند. آیا امروز در قرن بیستم هیچ‌کس می‌تواند بگوید یک مملکتی که مشروطه است پادشاهش هم مسئول است؟... ایشان پادشاه مملکت می‌شوند، آن هم پادشاه مسئول... اگر سیر فخرانی بکنیم و بگوئیم پادشاه است، رئیس الوزراء و حاکم و همه چیز است، این ارتجاع و استبداد صرف است...»

سپس صدا را رسان کرده و خطاب به متولیان دستگاه رضاخان اعلام می‌کند:

«... اگر سرم را بزنند و نکه نکام بکنند و آقا سید یعقوب هزار فحش به من بدهند زیر بار این حرف‌ها نمی‌روم - بعد از بیست سال خونریزی (خطاب به آقا سید یعقوب) ... حالا عقب نشانی است که یک کسی در منکست باشد که هم به باشد - هم رئیس الوزراء هم حاکم - اگر بی‌عوز باشد که ارتجاع صرف است - است - در صرف است - پس چرا خون شهداء راه آزادی را بی خود ریختید؟ چرا مردم را به کشتن دادید؟...»

از این رو پس در سقوط رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ دکتر مصدق همچو یک قهرمان تاریخی در صحنه سیاسی ایران ظاهر شد. به حق تاریخی او و آن مقاومت بی‌نظیر در مجلس پند هشتاد و یک دکتر مصدق از یک شخصیت موجه و مودع صمیمیت جامعه فراتر رود و در موقعیت یک رهبر می‌فر گیرد. او در تمام مدت مجلس سیزدهم طرف مر حعه و ریزنی شخصیت‌های سیاسی و مرته بود و در اتحادات دوره چهاردهم فعالانه مشارکت داشت. سده گزیده و دستجات و سایر داوطلبان نه‌یستی که تعدد آن بیش از یک‌هزار نفر بود در توزیع ثروت و ثبات شتابانی برای جلب توجه عامه‌ی مردم نام دکتر مصدق را در صدر اسامی داوطلبان قرار می‌دادند. در انتخابات مجلس چهاردهم دکتر مصدق بیشترین آراء مردم تهران را به دست آورد و نماینده اول تهران شد. نماینده دوم موتمن الملک پیرنیا و نماینده سوه آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی بود. از بین نمایندگان منتخب تهران موتمن الملک از قبول نمایندگی عذر خواست. موتمن الملک در تمام دوران

مجلس شورای ملی قبل از سلطنت رضا شاه وکیل طبیعی و مسلم مردم تهران به شمار می‌رفت و شأن و شخصیت وی و اطمینان مردم نسبت به او به حدی بود که در بیشتر آن ادوار به ریاست مجلس شورای ملی انتخاب می‌شد. دکتر مصدق چندین ساعت با او به گفتگو پرداخت و کوشش بسیار کرد تا موافقت الملک را به قبول نمایندگی متقاعد کرده او را از انزوای خارج کند.

اما نویسنده مقاله مجله‌ی آدینه با حذف این حقایق و تمامی رویدادهای قبل از مجلس چهاردهم چنین نوشته است: «... فقط مانده بود دکتر مصدق که با آکراه به میدان آمد و در جایی که سرای او بود مجلس، در یک فرصت دوساله انگلی از خود بر سیاست ایران زد و دوباره خانه نشین شد. او در مجلس چهاردهم هم کودتای سوم اسفند را برای شل جدید معانکد و هم سیدضیاء و سر سلسله پهلوی را شناساند و هم میلیو راراند هم با پیشنهاد طرحی راه باج خواهی استالین (نفت شمال) را بست...»

بدین ترتیب نویسنده‌ی مقاله نقش دکتر مصدق را در سیاست ایران از شروع کار مجلس چهاردهم مطرح و آن چه را که دکتر مصدق در مجلس چهاردهم انجام داده به «انگلی زدن» تعبیر کرده است. بعد از شهریور ۱۳۲۰ تا پایان مجلس چهاردهم که کشور در اشغال سه قدرت فاتح در جنگ یعنی شوروی و آمریکا و انگلیس بود اساسی‌ترین مسئله جلوگیری از تجزیه کشور و حفظ تمامیت و استقلال و خروج نیروهای بیگانه و هم‌چنین جلوگیری از کسب امتیازات و موقعیت‌های سیاسی و اقتصادی بود که قدرت‌های اشغالگر با توجه به قدرت قاطعه خود درصدد تحصیل آن بودند.

دکتر مصدق نه تنها با راندن دکتر میلیو مستشار آمریکایی وزارت دارایی که دارای اختیارات بی حد و حصری در امور مالی و حتی قانونگذاری کشور بود و با اقدامات دیگری در جهت جلوگیری از بازگرفتن پایگاه جدید برای قدرت‌های اشغالگر از جمله طرح تحریم امتیاز نفت که در جلسه ۱۱ آذر ماه ۱۳۲۲ تقدیم مجلس کرد و پس از مذاکرات طولانی به تصویب رساند مانع دادن امتیاز به دولت شوروی و شرکت‌های آمریکائی شد و موجب شد که مجلس پانزدهم هنگام رد توفقه قوام - صاد چیکف درباری امتیاز نفت شد - (مقتضی سید احمد قوام و دولت شوروی در غیاب مجلس) دولت را مکلف ساخت که برای استیفای حقوق ملی مذاکرات و اقدامات لازم را دنبال کرده و مجلس شورای ملی را نتیجه امر مطلع کند.

برائز همین تصمیم، تجدید نظر در قرار داد نفت جنوب مطرح شد و با اقدامات و فعالیت‌هایی که انجام گرفت نهضت ملی شدن صنعت نفت بارور شد و خلع ید از شرکت نفت انگلیس به ثمر رسید.

بدین ترتیب دکتر مصدق پس از سقوط رضا شاه نقش عمده‌ای در حفظ استقلال کشور و جلوگیری از تسلط قدرت‌های جهانی فاتح در جنگ بین الملل دوم ایفا کرد و برخلاف نوشته نویسنده‌ی مقاله‌ی مجله‌ی آدینه هیچ‌گاه خانه نشین نشد و به طور مداوم چه در سنگر مجلس و چه خارج از آن فعال بود با این تفاوت که هنگام نمایندگی در مجلس با استفاده از کرسی نمایندگی به فعالیت وسیع و همه جانبه دست می‌زد که اثرات آن بسیار چشم گیر بود و در زمان‌هایی که از این امکان

محروم بود و وسایل و امکانات دیگری در اختیار نداشت به ناچار با استفاده از موقعیت بعضی از نمایندگان مجلس و با روزنامه‌ها نظریات خود را مطرح می‌کرد و پس از آن که خطر تجزیه ایران برطرف شد تمام کوشش خود را در جهت استقرار آزادی و حکومت دموکراسی در کشور به کار برد که فعالیت برای آزادی انتخابات مجلس شورای ملی در دوره‌های پانزدهم و شانزدهم از اهم آن کوشش‌ها است.

جبهه ملی نیز به همین منظور در سال ۱۳۲۸ از طرف دکتر مصدق پایه گذاری شد.

گرچه در همان اوان تشکیل جبهه ملی، اساسنامه و آیین نامه آن تنظیم و منتشر شد ولی به دلیل درگیری‌های مداوم و شدید در صحنه سیاسی کشور جبهه ملی هرگز فرصت نیافت تا به کار سازماندهی بپردازد و حتی نتوانست در سطح رهبری و تصمیم‌گیری وضع سازمانی مشخصی پیدا کند و زمانی که دکتر مصدق از دکتر شایگان خواست تا مدتی به جای حسین مکی سمت دبیر جبهه ملی را برعهده گیرد و نسبت به ایجاد دبیر خانه و تنظیم صورت جلسات و امور اداری و دفتری (که حسین مکی از آنها غافل مانده بود) ترتیباتی اتخاذ کند این امر موجب رنجش حسین مکی شد و در نتیجه دکتر مصدق و دکتر شایگان از این کار منصرف شدند و بنابراین این حکم نویسنده‌ی مقاله‌ی مجله‌ی آدینه که نوشته است «بر سردبیری جبهه بین مکی و دکتر شایگان جنگ بود» تحریف واقعیت است.

در مجلس شانزدهم رهبری جبهه ملی در جمع نمایندگان آن جبهه که از نه نفر تجاوز نمی‌کرد متمرکز شد. این گروه با بعضی از نمایندگان مجلس که تمایل داشتند تا با جبهه ملی همکاری کنند اما عضو آن نبودند، فراکسیون وطن را تشکیل دادند. در اردیبهشت ۱۳۳۰ پس از آنکه دکتر مصدق به نخست‌وزیری انتخاب شد از عضویت و در نتیجه از رهبری جبهه ملی استعفا داد و تا به عنوان نخست‌وزیر فقط به جبهه ملی تعلق نداشته باشد. کلیه نمایندگان جبهه ملی در مجلس به سبب عیال‌القدر آزاد با این نظر دکتر مصدق موافقت داشتند که آیت‌الله کاشانی بلا صلاحه اعلامیه رد شد و در صریح اعلام کرد: «چون صلاح ملت و مسکنت ذرائع موقع و زیگ جیب نتایج شده است که حاکم آقائی دکتر محمد مصدق در تحت همکاران خود کاملاً آزاد باشد...» و بعد از هرگونه توصیه به ایشان از ابتدا خودداری نموده و بعد از این خواهم نمود تا در انجام مسئولیتی که به عهده گرفته‌اند احساس مانعی نبرسد.

و عند تقصیر آزاد به دیس که در نظریات خود اعلام می‌ورس و هیچ یک از رهبران جبهه ملی با او موافقت نداشتند. جبهه ملی اصرار شد و به صفت محذوف پیوست. پس که پیوسته مقاله‌ی مجله‌ی آدینه نوشته است «در پی زد جبهه ملی منحل شد» و «در جلسه‌ای که بی هجس منظور تشکیل شد دکتر مصدق به قهر بیرون رفت و عند تقصیر آزاد پیشنهاد کرد که دکتر مصدق را از جبهه ملی اخراج کنند» و مطالب دیگری از این قبیل کلاً خلاف واقع بوده و در هیچ یک از نوشته‌ها و مدارک و خاطرات مستند چنین مطالبی دیده نشده است. همچنین برخلاف نوشته‌ی نویسنده‌ی مقاله‌ی مجله‌ی آدینه دولت مصدق هرگز دولت جبهه

ملی خوانده نشده است.

پس از افتتاح دوره هفدهم مجلس شورای ملی نمایندگان صرفاً از دکتر مصدق در مجلس به جای «فراکسیون وطن» بذلر پیشنهاد مهندس احمد رضوی «فراکسیون نهضت ملی» را انتخاب کردند که رهبری مبارزات مردم را برعهده گرفت. بدین ترتیب برخلاف نوشته‌ی مقاله‌ی مجله‌ی آدینه جبهه ملی دارای سازمان و تشکیلاتی نبود که هنگام نخست‌وزیری دکتر مصدق منحل شود. «اگر نه در شروع دولت مصدق، دست کم در کوتاه زمانی بعد از رسیدن دیگر وجود نداشت».

مبارزات ملی به رهبری دکتر مصدق در تحت دوره شانزدهم به راه جبهه ملی تسخیر گرفت و در مجلس شانزدهم در فراکسیون وطن متمرکز و در دوره هفدهم فراکسیون نهضت ملی قرار گرفت. «... بر عهده داشت» وضعیت از انحلال جبهه ملی در دوره دکتر مصدق وجود نداشتن آن بعد از رسیدن به قدرت و «...» قبیل که در مقاله‌ی مجله‌ی آدینه آمده است هیچ واقعیت نداشته و با توجه به تعبیه بعد از سال ۱۳۲۹ و اهمیت آن فعلاً منضم به این نوشته‌ی بعدی نویسنده‌ی آن مقاله نمی‌شود. «...» کوشش کرده است سازمان جبهه ملی بعد از «...» عقاید خط مشی آن را تخطئه کند.

درباره تصمیم دکتر مصدق در مورد سرنگی رفزانم نیز گرچه انتخاب حسین مکی به عنوان ناظر در هیئت نظارت اندوخته اسکناس موجب مرشد که او با تنظیم گزارش رسمی در مورد نشر اسکناس به موقعیت اقتصادی دولت تسلطه وارد کنند اما به بند خاطرنشان کرده که این تصمیم برائز آگاهی دکتر مصدق و موقعیت واقعی خود در مجلس هفدهم اتخاذ شد. روی اکثریت مجلس به حسین مکی نشانده‌ی آن بود که اکثریت در جهت مبارزه نهائی علیه دکتر مصدق وارد اقدام شده است. «آری حسین مکی در این دای گیری ۴۰ ری شعارش شد و همین تعداد برای سقوط دولت هنگام ری گیری در سبب علی زهری که موعده آن چند روز بعد از رفزانم فرمی رسید کافی بود.

نویسنده‌ی مقاله‌ی مجله‌ی آدینه می‌نویسد: «اوکی که دکتر سنجابی، داریوش فروهر و خلیل ملکی زهبران سه حزب (ایران، ملت ایران و نیروی سوم) آخرین وفاداران به مصدق حدود ۲۰ مرد ۱۳۳۲ خود را به مصدق می‌رسانند تا او را از بستن مجلس باز دارند ملکی حتی تندی می‌کند تا پیروید نمی‌پذیرد...»

این ملاقات قبل از ماه مرد به حد گرفته است و ۲۰ مرداد اعلامیه برگزاری رفزانم در مرد ۲۰ منتشر و رفزانم نیز در روز ۱۲ مرد ۱۳۳۲ سرنگر شد. گرچه اشخاص بالا از رهبران حزب محسوب می‌شدند ملاقات و گفت و گوهای آنها را دکتر مصدق «لاص» مورد دکتر سنجابی و خلیل ملکی سه شخصی است و در حزب نیروی سوم هیچ یک از اعضا نیستند (چه رسد به ملاقات حتی سه مریه تصمیم نداشتند و در زمان آن ملاقات حتی سه مریه تصمیم دکتر مصدق در رفزانم رفزانم به جوش می‌زدند. همین امر یکی از دلایل منحل شدن حزب نیروی سوم شد که در حلقه حلقه می‌شد. «...» حزب نیست «...»

هم پاشیدگی آن حزب در ماه‌های بعد از کودتا شد. اینکه نویسنده‌ی مقاله‌ی مجله‌ی آدینه می‌نویسد: «چهار حزبی که جبهه ملی را تشکیل می‌دادند (حزب ایران، حزب مردم ایران، حزب ملت ایران، نیروی سوم) هر یک به نوعی از هم پاشیده شده بودند...» با واقعیت تطبیق ندارد. به جز حزب نیروی سوم که به دلیل اختلاف نظر درباره‌ی خط مشی سیاسی حزب و تضاد عمیق نسبت به مسائل مربوط به نهضت ملی ایران دچار بحران و از هم پاشیدگی شد احزاب ملی دیگر به طور فعال در تشکیل و فعالیت‌های نهضت مقاومت ملی مشارکت داشتند. نویسنده‌ی مقاله پس از شمارش اسامی جمعی از موسسین نهضت مقاومت ملی اضافه می‌کند: «هیچ یک از بلدآوارگان جبهه ملی در بین آنها نبود». ولی توضیح نمی‌دهد که این بلدآوارگان در آن زمان یا در زندان‌های حکومت کودتا گرفتار بودند و یا آنکه در اختفاء بسر می‌بردند و جمله نخست و توضیح ندادن واقعیت موجب می‌شود که مقاومت ناصحیحی درباره رویدادهای گذشته در ذهن خوانندگان نسل‌های جوان ایجاد شود. نویسنده‌ی مقاله‌ی مجله‌ی آدینه در دیالوگ چنین می‌نویسد: «حزب ایران چریده می‌رفت تا سال ۱۳۴۵ که الهیار صالح به تصور استفاده از دولت آمریکا در جهت اعمال فشار به دربار و کسب آزادی عمل سیاسی، به دفاع از دکترین آیزنهاور پرداخت و این خود موضوع تازه‌ای شد که جناح‌های نهضت را از هم جدا می‌کرد. صالح اعلامیه خود را به عنوان کمیته مرکزی حزب ایران صادر کرد. تأیید ضمنی خلیل ملکی (در نشریه نبرد زندگی - شماره ۳ - سال ۲۵) جناح چپ را هم متلاشی کرد و اگر تصویری برای ادامه راه معقد وجود داشت - از سر رفت.»

دکترین آیزنهاور به تعجیب بین‌المللی بری سوگیری از رسوخ کمونیسم مربوط بود و زرتی به عسائی که نویسنده‌ی مقاله مطرح کرده نداشت. الهیار صالح معتقد بود که با تأیید این خط مشی بین‌المللی در مورد ایران (نه دفاع از آن به طور کلی) اقدامی در جهت خشی کردن تلبات عناصر داخلی و خارجی مخالف نهضت ملی ایران در مورد وابستگی این نهضت به کمونیسم بین‌المللی انجام داده است.

جبهه ملی که در سال ۱۳۲۸ از طرف دکتر مصدق تنظیم و به تصویب هیئت موسسین جبهه ملی رسیده بود سازمان جبهه ملی چنین تعریف شده است: «جبهه ملی از هیأت موسسین و دستجات مختلف ملی که طرفدار تأمین عدالت اجتماعی و حفظ قانون اساسی هستند تشکیل می‌شود» و در ماده ۶ تصریح شده بود: «هیچ فردی مستقیماً نمی‌تواند عضو جبهه ملی بشود و عضویت افراد در جبهه مشروط به این است که عضو جمعیتی باشند که آن جمعیت سمت و ایستگی به جبهه ملی راجع‌الحصول کرده باشد».

ولی در سال ۱۳۲۹ و در تأیید آن در سال ۱۳۴۱ در اسانامه جبهه ملی علاوه بر عضویت احزاب و جمعیت‌ها بر عضویت افراد نیز تأکید شده بود و به موجب ماده چهارم اسانامه تصریح شده بود که: «در تشکیلات جبهه ملی انتخاب یا انتصاب افراد باید تنها بر اساس صلاحیت شخصی باشد و جمیع مأموران و مسئولان باید صرفاً به عنوان جبهه ملی عمل کنند و نیز افرادی از احزاب و جمعیت‌ها و اتحادیه‌ها و اصناف وابسته به جبهه ملی که به تصدی امری در جبهه برگزیده می‌شوند با حفظ عضویت خود در آن جمعیت‌ها به هیچ نحو و به هیچ عنوان نمی‌توانند فعالیت حزبی یا صنفی و یا هر نوع فعالیت و یا تبلیغی که مربوط به جبهه ملی نباشد بنمایند».

دکتر مصدق با چنین تشکیلاتی که بر اساس عضویت احزاب و جمعیت‌ها و افراد به صفت شخصی نه فقط احزاب و جمعیت‌ها به وجود آمده بود مخالفت داشت. او همچنین با تصمیمات شورای موسسین جبهه ملی که از مطرح کردن تقاضای عضویت جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران خودداری کرده بودند و کنگره جبهه ملی که از قبول پیشنهاد عضویت جمعیت نهضت آزادی ایران خودداری کرده بود انتقاد کرد.

به نظر شورای مرکزی جبهه ملی و کنگره سال ۱۳۴۱ به دلیل تغییراتی که در وضع سیاسی و اجتماعی کشور به وجود آمده بود تشکیلات جبهه ملی نمی‌توانست منحصر از اتحاد و همبستگی احزاب و اتحادیه‌ها به وجود آید و تغییراتی در وضع اسانامه و تشکیلات جبهه ملی نسبت به سال ۱۳۳۲ ضروری به نظر می‌رسد. حبیب و اسارت ودوری دکتر مصدق از فعالیت‌های اجتماعی و قطع ارتباط او با سایر شخصیت‌ها و رهبران جبهه ملی مانع از آن شده بود که همکاران و همفکران دکتر مصدق بتوانند دلایل این تصمیمات و چگونگی شرایط جدید کشور را به اطلاع او برسانند به ویژه آن که هدایت اله متین دفتری که به دلیل وابستگی نسبی (نوه دکتر مصدق) می‌توانست به‌طور آزادانه به احمد آباد نزد پدر بزرگ رفت و آمد کند ذهن دکتر مصدق را نسبت به چگونگی تشکیلات جبهه ملی مشوب ساخته بود. هدایت اله متین دفتری که عضو هیچ حزب یا گروهی نبود و به صورت انفرادی در تشکیلات جبهه ملی عضویت داشت و بر اساس نظریه دکتر مصدق در امر تشکیلات نمی‌توانست شخصاً در چنان تشکیلاتی جانی داشته باشد برای ضربه وارد کردن به تشکیلات جبهه ملی که هم از احزاب و گروه‌ها و هم از افراد به صفت شخصی تشکیل شده بود از نظریه جبهه ملی بدون عضویت افراد حمایت می‌کرد و آتش بیار معرکه شده بود. ولی با وجود کوشش‌هایی که هدایت اله متین دفتری کرد نتوانست ذهن دکتر مصدق را نسبت به

مسائل سیاسی و خط مشی‌ها علیه جبهه ملی آشفته کند. متن تمام مکاتبات بین شورای مرکزی جبهه ملی و برخی از مخالفان که به عنوان سازمان دانشجویان با دکتر مصدق مکاتبه می‌کردند و همچنین نامه‌های دکتر مصدق منتشر شده است. در هیچ‌یک از نامه‌های دکتر مصدق درباره مسائل سیاسی و خط مشی جبهه ملی انتقاد و یا حتی اظهار نظری نشده و دکتر مصدق به صراحت فقط به مسائل تشکیلاتی و اسانامه جبهه ملی پرداخته است.

بنا بر حقایق فوق که ذره‌ای از خروار است نوشته‌ی مقاله‌ی مجله‌ی آدینه تحریف آشکار واقعیت‌ها به شمار می‌رود به خصوص آنجا که می‌نویسد: «نهضت آزادی از شورا خارج شد. باقی مانده‌ها درگیر اختلافات شدید شدند و رفت تا جایی که خبر آن به عرشکده مصدق رسید و او که از این بازی خشمگین شده بود در پاسخ مهندس بازرگان نامه‌ای نوشت و ایرادهایی

به شورای مرکزی گرفت» البته با صانع جواب سخت و سربالا نوشت. دکتر مصدق خطاب به دانشجویان نوشت: «اینجا به که در زندان به سر می‌برم و هرگز قادر نیستم یک جبهه ملی تشکیل دهم که همه... با آن متفق باشند». اولاً نهضت آزادی عضو شورا نبود که از آنجا خارج شود ثانیاً باقی‌مانده‌هایی وجود نداشت که درگیر اختلاف شدید شوند. بلکه تمامی اعضای شورای مرکزی همچنان به وقایع خود عمل می‌کردند و تمامی مکاتبات با دکتر مصدق نیز در شورای مرکزی قرائت و به اتفاق آراء به تصویب اعضای شورا می‌رسید و حتی یک رای مخالف نیز وجود نداشت ثالثاً نامه دکتر مصدق به مهندس بازرگان ویرا هرنامه دیگر اگر حاوی ایرادی بوده فقط از جنبه تشکیلاتی بوده است ولی نویسنده‌ی مقاله آن را به نحوی تنظیم کرده که خواننده تصور ایراد از جنبه‌های دیگر بنماید. رابعاً البته با صانع در هیچ زمان جواب سخت و سربالا برای دکتر مصدق نداشت. ملاحظه مجموع نامه‌های متبادله ناصحیح بودن این نتیجه‌گیری را روشن می‌کند. با آنکه تشکیلات جبهه ملی پس از سال ۱۳۳۹ به آن چنان وسعت و عظمتی رسید که در تاریخ مشروطیت ایران تا آن زمان سابقه نداشت و جریان کنگره جبهه ملی در سال ۱۳۴۱ و مبارزات آن با دستگاه استبدادی یک قسمت مهم از تاریخ دهه‌های گذشته را تشکیل می‌دهد همه فعالیت‌ها و اقدامات به... مصدق و در جهت خط مشی و عقاید و فکر و که هرگز شایسته نهضت ملی را به انجام رساند صورت می‌گرفت در هنگامی که مشی تشکیلاتی جبهه

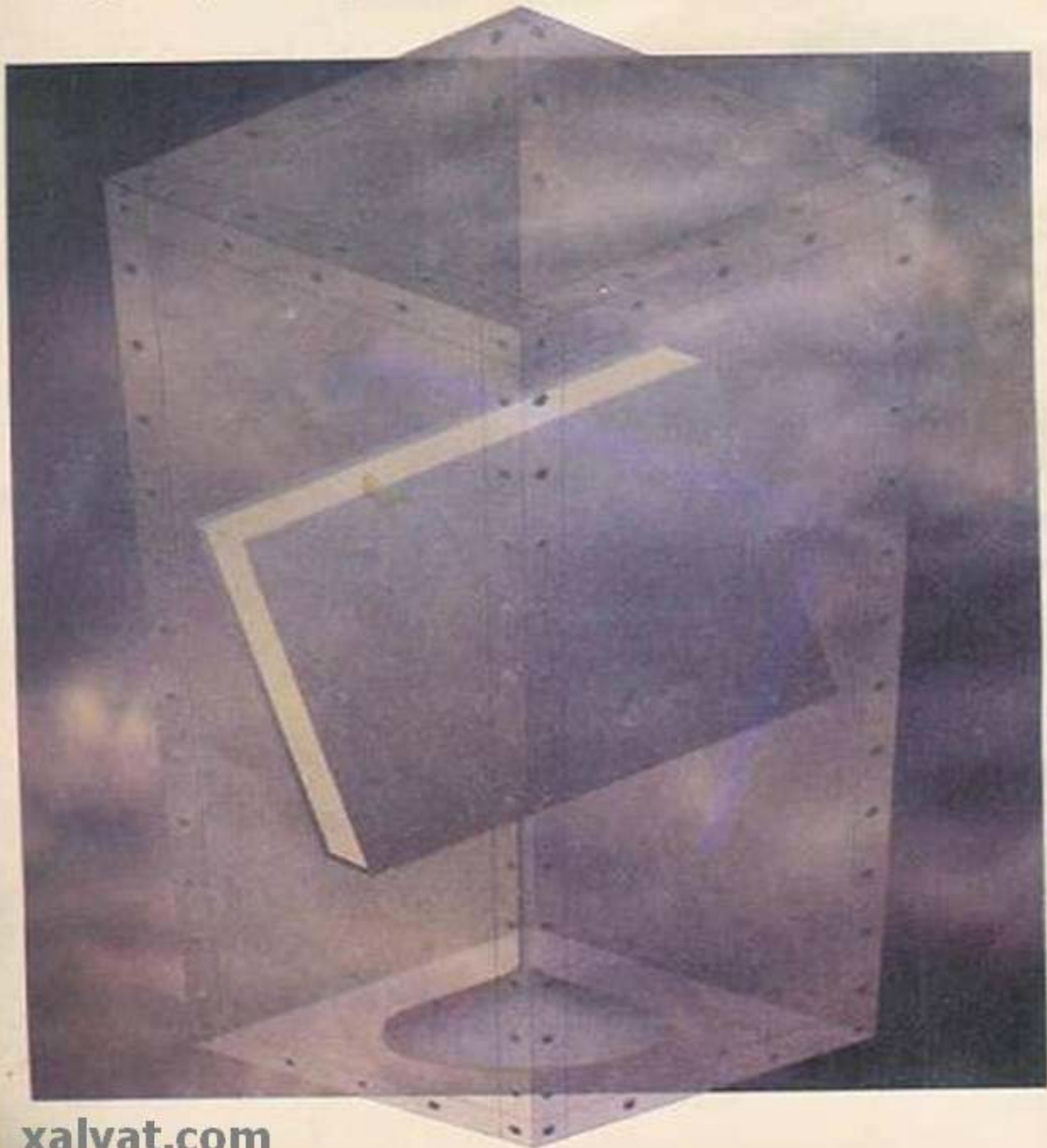
ملی مورد ایراد دکتر مصدق قرار گرفت و شورای مرکزی با چند مکاتبه موفق نشد نظر رهبر نهضت ملی را به تأیید موقعیت تشکیلاتی موجود جلب کند تقریباً تمامی اعضای شورای مرکزی از عضویت آن شورا استعفا دادند تا دست دکتر مصدق برای هرگونه اقدامی در سازماندهی جبهه ملی باز باشد.

همین امر می‌رساند که از نظر رهبران و تشکیلات دهندگان جبهه ملی رعایت نظم دکتر مصدق در آن شرایط در انوایت نخست قرار داشت و همین امر در نامه‌های متبادله با دکتر مصدق به دفعات تصریح شده و مورد عمل نیز قرار گرفته است. بدین ترتیب عنوان کردن مصدق بی‌جبهه و بی‌جبهه‌ی مصدق یک نتیجه‌گیری غیر واقعی از رویدادهای است که مدارک وقوع آن در دست است و شاهدان عینی هنوز در حال حیات‌اند.

نویسنده‌ی مقاله‌ی مجله‌ی آدینه در قسمت‌های پایانی مقاله چنین می‌نویسد: «از نظر صاحب این قلم، تا هنوز سالخوردگانی حضور دارند که تمامی این مقطع از تاریخ ایران را در نزدیکی یا دست کم در مشاهده‌ی دقیق نوجوانت بیسی زیسته‌اند... بهتر آن است که بی‌حراس از طعنه تیر آوران و خنده دشمنان زبان بکشایند و بناد قلم بردارند و ماجرای جبهه ملی و مشابهات آن را بگویند. چنان که به یاری بحث فیروزمند در این ۱۵ سال همه معصوب راه کتابها منتشر شده و چهره واقعی و درخشان دکتر مصدق و صلابت و سلامت نهضت ملی کردن نفت ایران که الگوی حرکت‌های بعدی ده‌ها جنبش در دوران جنگ سرد آشکار شده است. دیگر انگ‌های برساخته حزب نوده مانند «لیبرال» «سازشکار» و... کاربردی ندارد چنانکه لکه‌های رنگی که به عناوین «اشتباه بزرگ» و «زندگی‌نامه سپید زاهدی» و «واژ تهران تا کاراکاس» و «چهره واقعی مصدق السلطه» و «مصدق فراماسون» و... برتدیس پراپت دکتر مصدق پاشیده شده، به نخستین باران شسته می‌شود و شد.»

نمود شک «جبهه بی مصدق» و «مصدق بی جبهه» نیز یک از همان انگ‌هاست که کوشش می‌شود بر یک جریان اصیل تاریخی زده شود. این انگ قطعاً برجای نخواهد ماند و اگر باقی بماند شسته خواهد شد و همان‌سان سایر مطالب خلافی که در آن مقاله و مجله به رشته تحریر در آمده و امید است فرصت و موقعیت برای پاسخگویی به آنها فراهم آید. ■

- کتاب از دریچه‌ی تنگ نظر • بحران ترجمه در میزگرد آدینه • مقدور تراز جهان همه با هیچ
- نوبل امسال برای شاعران • جنبش زنان و انتخابات مجلس • فرایندی زنده یا گوری مشترک
- بازار دموکراسی نمی آورد • شعر تک سیستمی و دموکراسی ادبی • حماسه‌ی هنرمند ساکت
- عدالت ثروت مندان عدالت فقرا • از آزاده گی مصدق پیروی کنیم • خاستگاه پست مدرنیست ها



تدریج بالا گرفت. دکتر حسین فاطمی چه گونه گی پیدایش این اختلاف را به این شرح بیان کرده است: «توفیق هفت هشت نفر از رفقای ما در انتخابات دوره شانزدهم و عدم کامیابی دو سه نفر و موفقیت طلب» سبب شد که از همان اوقات، دو سه نفر را محارمه کنار بگذاریم، که یکی از آنها، عمیدی نوری بود... روزی که از انتخاب شدن مأیوس شد. بنای فحاشی را گذاشت، او که اولین مقاله را بعد از شهریور ۱۳۲۰ برضد دربار نوشت، به تدریج در صف شاه پرستان قرار گرفت.»

نخست وزیر مصدق نیز موجب اختلاف در جبهه ملی شد. هنگام تشکیل دولت، عبدالقدیر آزاد انتظار داشت دو تن از وزیران کابینه از حزب او به نام استقلال تعیین شوند و چون با خواست او موافقت نشد، به صف مخالفان پیوست. چندی بعد، ابوالحسن حایری زاده، مظفریقایی، حسین مکی و یوسف مشا که از موسسین جبهه ملی بودند، نه تنها از جبهه کناره گیری کردند، بلکه به صف مخالفان و دشمنان نهضت ملی پیوستند و تا سقوط دولت مصدق از پای نشستند.

جبهه ملی از همان ماه های آغاز تأسیس دچار آشفته گی و برخوردهای جدی شده بود. کسانی که از نزدیک تأثیر وضع و برخوردهای سران جبهه بودند، پیش بینی می کردند که اتحاد سران آن، دیری نخواهد پایید، به دلیل نقش سازنده دکتر فاطمی در سازمان دهی جبهه ملی و تلاش او در حفظ اتحاد و هم کاری بین این گروه ناهمگون بخشی دیگری از راه داشت های او نقل می شود:

«...انجمن انتخابات [مجلس هفدهم] تشکیل می شد و جبهه ملی هنوز نامزدی خود را نداده است. روزنامه های مختلف می نوشتند که اختلافات به مرحله تلاشی شدن رسیده است. وضع - صورت زندهای بخود گرفته بود؛ دیگر در جست جبهه آن روح صمیمیت و رفقت وجود نداشت؛ زعمای قوم به هم فحش می دادند. به مصدق را بیداد انتقاد می گرفتند. یک شب در منزل حائری زاده که جبهه تشکیل شده بود. آقای رشتنه [کاشانی هم حضور داشت] آن وضع به سزای مرا متاثر کرد که مدتی به گریه مشغول شده و به حسرت عصبانیت به منزل دکتر مصدق رفتم. از دعوت او - کند پیدا شدن انتخابات و از عضویت در جبهه ملی استعفا داده، بیرون آمدم. فردای آن روز - مصدق مرا خواست، وقتی جریان جلسه را برای او گفتم - مدتی، زار زار گریست و گفت: ما با این عنوان می خواهیم با امپراطوری انگلیس جنگ کنیم»

در انتخابات دوره هفدهم، مصدق که اکنون نخست وزیر بود با اعلام لیست نامزدهای نماینده گی از سوی جبهه ملی موافقت نمود زیرا او قبلاً رهبر این سازمان بود و مردم می گفتند دولت لیست نامزدها را تهیه کرده است. مصدق حتی تهدید کرد چنانچه چنین لیستی به نام جبهه منتشر شود آن را تکذیب خواهد کرد. نماینده گان جبهه ملی به رهبری مصدق در مجلس شانزدهم در کمیسیون نفت، در مبارزه برای جلوگیری از طرح و تصویب قرار داد الحاقی، مقابله با

غلامرضا نجاتی

از آزاده گی و فضیلت انتقاد پذیری مصدق پیروی کنیم

تاریخ پستی حاکم است. هرکس به خود اجازه می دهد، در هر موردی به ویژه در زمینه رویدادهای تاریخی و عن کرد شخصیت های سیاسی اظهار نظر و برتری به کسی نشاندن حرف خود یا فشاری کند. مقالات متدرج در شماره ی ۱۰۶ مجله ی آدینه پیرامون روابط جبهه ی ملی و مصدق از این زمره است و به همین دلیل نگارنده کوشیده است تا واقعیت هایی را در موضوع آن مقالات صریح کند.

تشکیل جبهه ی ملی

جبهه ی ملی ایران سازمانی بود مرکب از چند تن شخصیت سیاسی و مدیران روزنامه ها، با افکار و عقاید گوناگون، که به ابتکار دکتر محمد مصدق پایه گذاری شد. بن عده در روز ۲۲ مهر ۱۳۲۸ در اعتراض به آزاد نبودن انتخابات دوره شانزدهم مجلس شورای ملی در دربار متحین شدند و پس از چهار روز، بدون حصول نتیجه به تحصن خود پناهنده شدند و در تاریخ اولی آبان تأسیس جبهه ی ملی را به رهبری مصدق اعلام کردند. مصدق با تفسیری که از دوران مشروطیت درباره ی تشکیل احزاب سیاسی و عدم موفقیت آنها کسب کرده بود، معتقد به تشکیل حزب نبود. وی در مبارزه ی دشوار ضد استعماری که طرح آن را تهیه دیده بود، به پشتیبانی گسترده ی اقشار جامعه و احزاب و نیروهای سیاسی معتقد به دفاع از آزادی و استقلال ایران، بدون توجه به مرام و مسلک آنها نیاز داشت. مصدق در تعریف جبهه ی ملی می گفت «جبهه ی ملی مرکز احزاب و اجتماعات و دستجاتی است که برای خود تشکیلاتی ندارند و هدف آنها دفاع از آزادی و استقلال ایران است». با این همه، به رغم تلاش و کوششی که برای تسکین قدرت و اعتبار جبهه ی ملی از سوی چندتن از رهبران آن و بیش از همه دکتر حسین فاطمی انجام گرفت، جبهه ی ملی هیچگاه به صورت یک سازمان سیاسی متشکل و منسجم در نیامد.

اختلاف و دودسته گی بین اعضای جبهه ی ملی از هنگام انتشار خبر پیروزی چندتن از نامزدهای جبهه در انتخابات مجلس شانزدهم شروع شد. پس از تشکیل دولت مصدق (اردیبهشت ۱۳۳۰) دامنه ی اختلافات به

در سال های اخیر به دلایل گوناگون علاقه ی روز افزونی در بین کتاب خوانان به مطالعه ی تاریخ معاصر ایران و به ویژه دوره ی بزرگ شهریور ۱۳۲۰ تا پیروزی انقلاب در بهمن ۱۳۵۷ دیده می شود. از دلایلی این علاقه مندی به تاریخ رویدادهای مهم و تعیین کننده ی این دوره است، همه ی کسانی که شاهد حوادثی مانند اشغال ایران به وسیله ی نیروهای متفقین، استعفای رضا شاه، تأسیس حزب توده، جنبش ملی شدن صنعت نفت، کودتای ۲۸ مرداد تا انقلاب بوده اند و یا از زوئی دیگران شنیده اند، می خواهند به دلایل و چه گونه گی و شکل گیری این رویدادها و آثار و نتایج آنها نگاه شوند. انگیزه ی دیگر کتاب خوانان به مطالعه ی تاریخ معاصر، انتشار اسناد و مدارک سری و طبقه بندی شده ی آرشیوهای دولتی انگلیس و آمریکا و استفاده از آنها در امر پژوهش و کمک به غنای تاریخ است. شماری از سیاست گران و دست اندرکاران و ناظران ایرانی، رویدادهای گذشته نیز خاطرات خود را با یادگاه های گوناگون منتشر کرده اند ولی متأسفانه گفته ها و نوشته های اغلب این خاطره نویسان، متکی به مدارک و شواهد واقعی نیست، بیش تر آنها در راستای منافع و جریانه ها نیز مقاصد مشخصی، به تحریف حقایق پرداخته اند. موضع برخی از این نویسندگان نیز تدافعی، یا تهاجمی است. کتاب هایی نظیر ملی شدن نفت یا یک اشتباه بزرگ، خاطرات امیر عباس هویدا، خاطرات محمد رضا شاه، زندگینامه سپهبد زاهدی، خاطرات کیانوری، از تهران تا کاراکاس، از این دسته اند.

از دیگر آثار مکتوب نقد ها و تحلیل هایی است که از سوی دسته و گروه های معینی به ویژه در عرصه ی تاریخ و سیاست نوشته و منتشر می شود، اینان در زمره ی جبهه ی شرقی، خود را حاضر و ناظر و موثر معرفی می کنند و از موضع سیاسی معین و یا در جهت منافع گروهی و حزبی و اندکی، موقعیت های جریان مورخ نظر خود را به حساب خود و گروه خویش منظور می کنند و نکست ها را به گردن دیگران می اندازند. کسانی را تائید و تمجید و برخی را متهم و بی اعتبار می کنند.

کای دشوار نقد و قادی در این سرزمین هنوز جدی نیست و خریدار چندان ندارد. در امر تحقیق و تحلیل عامی، با استفاده از اسناد و مدارک، هنوز سهل گیری و

دولت رژیم آراء، توطئه‌های دربار که سرانجام منجر به تصویب طرح ملی شدن صنعت نفت شد تلاش و فداکاری شایانی تحسینی نشان دادند و مردم ایران را امیدوار کردند که اگر در انتخابات دوره‌های بعد، نماینده گان شایسته به مجلس بفرستد، ضمن حفظ و حراست از دست آورده‌های پیروزی ملی شدن نفت، بسیاری از مشکلات، از پیش پای ملت برداشته خواهد شد. در انتخابات مجلس هفدهم نیز، مردم به نماینده گان جبهه ملی چشم امید دوخته بودند.

اما در پی که این «جبهه» دیگر آن جبهه ملی مورد انتظار مردم نبود، مصدق نخست‌وزیر نیز با توطئه‌های دربار، عوامل انگلیسی و مخالفان دست به گریبان بود و فرصت رسیده گی به اختلافات داخلی جبهه ملی را نداشت. چندی از سران جبهه عضو دولت بودند، برخی هم گرفتار غرور و خود خواهی شده و نقش خود را در پیروزی‌های به دست آمده، بالاتر از دیگران می‌دانستند و چون به مراد خود نرسیده بودند، به پناه جویی و مخالفت برخاستند.

شماری از رهبران جبهه ملی در میان مردم از اعتبار و حیثیت سیاسی برخوردار بودند، ولی همه‌ی آنها، چه در دولت و چه در مجلس، تربیت شده‌ی دوران حرکت ملی نبودند، چندان، پیش از پیوستن به مصدق از اعضاء هیئت حاکمه سابق بودند، سوابق سیاسی چند نفر از آنها نامطلوب بود و در مجموع، دیدگاه‌های سیاسی و اجتماعی‌شان هم آهنگی نداشت. برخی نیز عمق و وسعت حرکت مردمی و رسالت تاریخی خود را درک نکردند و چون فرصت طلب بودند، در نیمه‌ی راه از صحنه خارج شدند و فریب دربار را خوردند؛ حتی یکی دوترا از آنها برای سقوط دولت مصدق با سازمان‌های جاسوسی انگلیس و آمریکا همکاری کردند.

ساده اندیشی است اگر بخواهیم شکست جبهه ملی را در نتیجه‌ی ضعف تشکیلاتی، بی‌کفایتی رهبران آن و نیز نفاق، خودخواهی و جاه طلبی آنها بدانیم، هر چند این عوامل در شکست جبهه تاثیر زیادی داشت، ولی فروپاشی جبهه از زمانی شروع شد که شماری از رهبران آن از مصدق راه او، فاصله گرفتند و مردم دریافتند که دیگر رهبران جبهه ملی سخن گوی آنها نیستند.

کودتای ۲۸ مرداد

پس از پیروزی کودتای انگلیس، آمریکایی و ارتجاعی ۲۸ مرداد، چندی از هم‌کاران مصدق در دولت و مجلس دستگیر و زندانی شدند. شماری نیز، به سختی گاه‌ها پناه بردند و تا رفع خطر آفتابی نشدند. در میان دستگیر شده گان به استثنای دکتر غلامحسین صدیقی و محمود نریمان که حدود ۹ ماه در زندان ماندند، بقیه پس از یکی دو ماه آزاد شدند، تنها دکتر حسین قاضی، دکتر علی شایگان و مهندس احمد رضوی در دادگاه نظامی محاکمه شدند. (قاضی به اعدام محکوم و تیرباران شد. شایگان و رضوی به زندان‌های طولانی محکوم و پس از مدتی آزاد شدند.) پس از تشکیل سازمان نهضت مقاومت ملی (شهریور ۱۳۳۲) عده‌ی از اعضاء احزاب ایران، ملت ایران و مردم ایران و گروه‌های اجتماعی حزب زحمتکشان (نیروی سوم) دعوت نهضت مقاومت را برای همکاری

استقبال کردند. ولی سران و فعالان حزب ایران که از مؤسین جبهه ملی بودند (به استثنای دکتر شهباز بختیار) دعوت نهضت مقاومت را جدی نگرفتند به دنبال تصویب قرار داد کنسرسیوم نفت (آبان ۱۳۳۲) به دلیل اختلاف نظر در مورد استراتژی نهضت مقاومت ملی به ویژه موضع نهضت مقاومت در برابر دولت کودتا، خود را کنار کشیدند، زیرا معتقد بودند که رژیم کودتا با داشتن مجلس و نهادهای مربوط یک رژیم قانونی است و باید آن را به عنوان یک «واقعیت» پذیرفت و به صورت «پوزسیون» عمل کرد.

جبهه ملی دوم

در اوایل سال ۱۳۳۲ و در دوره‌ی حکومت دکتر منوچهر اقبال چندی از هم‌کاران دکتر مصدق و سران جبهه ملی سابق، هم‌راه با رهبران نهضت مقاومت ملی با بررسی اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران و تغییراتی که در سیاست خارجی آمریکا و متحدین غربی آن در شرف وقوع بود در صدد تجدید فعالیت برآمدند و برای تأسیس یک سازمان سیاسی دربرگیرنده‌ی نیروهای ملی، چند هفته بحث و گفت‌وگو کردند و سرانجام در اجتماع هفده نفری در منزل دکتر صدیقی به توافق رسیدند. به پیشنهاد دکتر سنجابی، سازمان جدید «جبهه ملی دوم» نام‌گذاری و روز ۳۰ تیر، خبر تأسیس آن اعلام شد. در موقعیت جبهه ملی دوم از آغاز تأسیس در زمینه ترکیب سازمانی، عناصر تشکیل دهنده، انتخاب اعضاء شورای عالی و هیئت اجرایی و نیز نام‌مختص بودن یک مقام مشورت به نام رهبر، یا دبیرکل تردید بود. هیئت مؤسس، به مصدق که در احمد آباد تحت نظر بود، در مورد تشکیلات جبهه مشورت نکرد. اعضاء شورای مرکزی که از میان هیئت مؤسس انتخاب شده بود و رهبران حزب ایران در آن نفوذ و اکثریت داشتند، احزاب ایران، ملت ایران و مردم ایران را به عنوان عناصر سازمانی جبهه پذیرفتند ولی با عضویت جامعه‌ی سوسیالیست‌های نهضت ملی، مخالفت کردند. پس از تأسیس نهضت آزادی ایران (اردیبهشت ۱۳۴۰) تقاضای عضویت آن را در جبهه ملی نپذیرفتند. از تمامی رهبران نهضت مقاومت ملی، که در سال‌های پس از کودتا، رهبری مبارزه علیه رژیم را عهده دار بودند، برای همکاری، دعوت نشد.

خلیل ملکی، مبارز نامی، با شهرت و سوابق فعالیت‌های سیاسی و پاس‌داری از نهضت ملی در دوره‌ی حکومت مصدق، به جبهه راه نیافت. ۲۵ سال بعد، دکتر کریم سنجابی، به این اشتباه رهبران جبهه اعتراف می‌کند و می‌گوید: «... متأسفانه باید بگویم که در ترکیب شورای جبهه، کوتاهی شد و چندی از دوستان و رفقای ما، مسیب آن بودند...»

در مورد آیدئولوژی جبهه ملی دوم، سران حزب ایران و شماری از اعضاء دیگر شورای عالی، تحت‌القاء نظریات دکتر محمد علی خنجی، برخلاف نظر دکتر مصدق، معتقد به ایجاد یک حزب به نام جبهه ملی بودند. این طرح در تمام دوره‌ی چهل و پنج ماهه فعالیت جبهه ملی دوم، مورد بحث و مناقشه بود و سرانجام منجر به مبادله‌ی نامه‌هایی بین مصدق و شورای مرکزی جبهه شد. این نامه‌ها، گویاترین اسناد مربوط به عملیات جبهه ملی دوم آشفته گی درونی آن سازمان است. آقای دکتر سنجابی، عضو شورای عالی و نیز

عضویت اجرایی جبهه ملی دوم، در برابر این سؤال که «اگر یک جبهه‌ای صاحب یک آیدئولوژی باشد و تمام احزاب وابسته به آن جبهه، خودشان را منحل کنند - آن چیزی که دکتر خنجی خواسته بود - و یک آیدئولوژی را پذیرند - آن وقت دیگر آن جبهه نمی‌شود و می‌شود یک حزب دیگری» پاسخ دو پهلو می‌دهد و می‌گوید: «... عینی که دکتر خنجی و رفقا، برای انحلال جمعیت کوچکی که داشتند، ما به آن‌ها تکلیف نکرده بودیم - خود آن‌ها بودند و این تکلیف را هم به هیچ یک از حزب نکرده‌ایم، اما چون در مقابل این وضعیت قدری گشوده‌ایم که احزاب، جاذبه و کشش کمی برای تجمع و تحریک مردم نداشتند [...] لازم بود که برخی از تشکیلات نظم و ترتیب به وجود آوریم [...] حزب - خسته حیه ملی به این صورت یک سازمان - شبه حزب - وسیعی را داشت که در همین حال - حزب - خسته حیه در آن عضویت داشتند [...] البته جمعیتی که است - او بی‌انصافی شد. جمعیت مسوب به حزب مکی بود...»

استراتژی جبهه ملی دوم

هدف اساسی و استراتژی جبهه ملی دوم، به محدودی انتخابات و حضور نماینده گان - در مجلس شورای ملی بود. برای حصول به این هدف - رهبر - می‌بایست موضوع خود را در برابر دو اصل - سیاست خارجی رژیم کودتا، یعنی قرارداد کنسرسیوم نفت و پیمان بغداد (بعدها «استو») مشخص می‌کرد. موضوع جبهه، در برابر محمدرضا شاه، طرفداری رژیم سلطنتی در چارچوب قانون اساسی بود. مصدق بر از رژیم سلطنت مشروطه طرفداری می‌کرد، اما شاه پس از کودتای ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ و همکاری با لندن و واشنگتن در براندازی دولت ملی مصدق با کودتا، مشروعیت خود را از دست داده بود، باین همه، رهبران جبهه ملی دوم هم چنان شاه فراری و دست‌نشانده‌ی بیگانه گان را، به شرط تأمین آزادی انتخابات تأیید می‌کردند. آقای دکتر سنجابی می‌گوید: «... یک روز ارتشید هدایت که مقام والایی در ارتش داشت، از طرف شاه به ملاقات بنده آمد و یکی دو جلسه با من ملاقات کرد. من به ایشان تذکر دادم که ما مخالفتی با اساس سلطنت نداریم، ما مشروطه‌خواه هستیم و معتقد به قانون اساسی و اگر اعلیحضرت انتخابات را آزاد بکنند و آزادی فعالیت سیاسی بدهند، جز نفع، زمانی برایشان وارد نخواهد بود...»

موضوع جبهه ملی دوم نسبت به قرارداد کنسرسیوم نفت، که مهم‌ترین هدف استعمارگران انگلیسی و آمریکایی پس از سقوط مصدق به شمار می‌رفت «سازشکارانه» و حتی تأیید ضمنی آن قرارداد تحمیلی بود. آقای سنجابی، مشی سیاسی جبهه ملی دوم را درباره‌ی قرار داد مزبور به این شرح توضیح داده است: «... مسئله دیگر کنسرسیوم بود [...] ما آن قرارداد را منافی ملی شدن صنعت نفت می‌دانستیم ولی در آن زمان که مبارزه برای آزادی و اصول مشروطیت و قانون اساسی بود، لزومی نمی‌دیدیم در رد آن ترتیب اثر بدهیم. هر وقت سوالی راجع به آن می‌شد - جواب می‌دادیم که باید از زبانی محض شود...» سیاست جبهه ملی، دوم در مورد پیمان «استو» که

مغایر با اصل بی طرفی ایران و نیز سیاست «بی طرفی مثنی» مصدق بود، «سکوت» و به بیان دیگر تأیید پیمان نظامی و دفاعی مورد نظر واشنگتن بود.

«... مانی خواستیم در آن موقع «طرفیتی» ایجاد کنیم که به صورت ظاهر جانبداری از طرف دیگر بشود. [...] ما معتقد بودیم که این پیمان باید مورد بررسی و ارزیابی مجدد قرار گیرد.»

گذشته از مواردی که بیان شد، رهبران جبهه ملی دوم با توجه به دشمنی شدید محمدرضا نسبت به مصدق، سعی داشتند در فعالیت‌های سیاسی و تبلیغاتی نام او را به میان نیاورند، حتی در مواردی از او خبره گیری کنند و رهبر نهضت ضد استعماری ایران را که در احمدآباد تحت نظر بود، فراموش شده بنگراند!

محاسبه جبهه ملی دوم، با توجه به بحران سیاسی و اقتصادی ایران در سال‌های بعد از کودتای ۱۳۳۲ استراتژی جدید سیاست خارجی دولتی آمریکا پس از پیروزی جان کندی در انتخابات رئیس‌جمهور مبنی بر تغییراتی در ساختار رژیم‌های دیکتاتوری، نظیر ایران به ویژه پس از انتشار خبر کودتای سرلشکرولی قهرنی در سال ۱۳۳۶ ظاهراً درست به نظر می‌رسید، ولی آن‌ها از این موضوع غافل مانده بودند که دکتر علی امینی با برنامه اجرای رفود اجتماعی مورد نظر واشنگتن به میدان آمده بود و آمریکایی‌ها پس از کودتای مرداد ۱۳۳۲ و سرمایه‌گذاری اقتصادی و نظامی کلانی که در آن سال‌ها در ایران کرده بودند، اجازه نمی‌دادند ناسیونالیست‌های طرفدار مصدق به قدرت برسند. شاه نیز به هیچ عنوان به این کار رضایت نمی‌داد.

در آغاز، دکتر علی امینی نخست وزیر، سعی داشت با جبهه ملی، به نوعی تعادل برسد؛ موافقت و تشکیل مینگ جبهه ملی در میدان جلایه (پارک لانه فعلی) نشانه تمایلی او به این تعهد بود. مینگ میدان جلایه (۲۸ اردیبهشت ۱۳۴۰) با شرکت ۸۰ تا ۱۲۰ هزار تن، می‌توانست به عنوان پشتیبانی گسترده‌ی مردم از نهضت ملی تلقی شود، ولی برنامه و برگزاری مینگ نتیجه‌ی خلاف انتظار به بار آورد. سخنرانان مینگ به ترتیب آقایان دکتر کریم سنجابی، دکتر غلامحسین صدیقی و دکتر شاپور بختیار بودند. بنابر تصمیم شورای عالی، موضوع بیانات سخنرانان که از پیش تهیه و توافق شده بود، در چارچوب تأیید، قانون اساسی، تأمین آزادی‌های فردی و اجتماعی و انجام انتخابات مجلس شورای ملی بود. در مورد سیاست خارجی قرار شد از بحث پیرامون قرارداد کنسرسیوم و پیمان «ستو» خودداری شود و از شخص شاه سخنی به میان نیاید.

هنگام سخنرانی، دو سخنران اول به ترتیبی که قرار بود صحبت کردند ولی دکتر بختیار تحت تأثیر احساسات شدید مردم که شعار «زننده باد رهبر ما مصدق» سر دادند و چند دقیقه فریاد «مصدق» برکشیدند از موضوع گفتار اصلی خارج شد، و ناگهان موضوع سیاست خارجی رژیم کودتا را پیش کشید و گفت: «سیاست جبهه ملی پیروی از اصل بی طرفی، یعنی همان سیاست «موازنه مثنی» مصدق است، ملت ایران قراردادهای تحمیلی را قبول ندارد.»

مینگ روز ۲۸ اردیبهشت، با همه عظمت آن، نشان داد که دستگاه رهبری جبهه بسیار آشفته و ضعیف است به طوری که رهبران آن در مورد تعیین مثنی سیاسی جبهه، اتفاق نظر ندارند حتی نتوانستند در تهیه و اجرای

برنامه مینگ و موضوع گفتار سخنرانان به توافق برسند. در مصاحبه مطبوعاتی روز بعد، رهبران جبهه ملی در پاسخ به علت هم آهنگ نبودن سخنرانان در مینگ، گفتند: «اظهارات دکتر بختیار، نظر شخصی او بود.»^۷ پس از اجتماع میدان جلایه، مذاکراتی به منظور ایجاد نوعی تفاهم بین سران جبهه و دکتر امینی انجام شد. روز ۶ شهریور ۱۳۴۰ چند تن از رهبران جبهه ملی در منزل دکتر فرهاد رئیس دانش‌گاو تهران با دکتر امینی ملاقات کردند و در زمینه فراهم ساختن فضای آزاد سیاسی و شروع انتخابات مجلس شورای ملی حدود چهار ساعت، بدون اخذ نتیجه مذاکره کردند. دکتر امینی از تعارض قانون اساسی و مشکلاتی که برای انجام برنامه‌های اصلاحات اجتماعی در سر راه او قرار داشت سخن گفت و در یک مورد خطاب به رهبران جبهه ملی گفت «جبهه ملی مال شما نیست، جبهه دکان مصدق است و شما می‌خواهید از «سرقفلی» نام مصدق استفاده کنید.»^۸

پس از این دیدار اختلافات بین دولت و جبهه ملی شدت یافت «انتخابات آزاد یا کناره‌گیری» به عنوان شعار جبهه دنبال شد، ولی این شعار در مقابل برنامه رفود دولت امینی، که مهم‌ترین آن اصلاحات ارضی بود و به زندگی و آینده صدها هزار کشاورز ارتباط داشت و توجه گروهی از روشنفکران و قشرهای متوسط جامعه را جلب کرده بود، جایزه نداشت حتی اگر «انتخاباتی» به آزادی نسبی صورت می‌گرفت، جبهه ملی دوم به سبب ضعف دستگاه رهبری و تشکیلاتی قادر به مقابله با مخالفان که در رأس آن‌ها، ملاکان بزرگ و محافظه‌کاران سنی در شهرستان‌ها و نیز عوامل دربار قرار داشتند، نبود. مصدق نیز در انتخابات دوره هفدهم این واقعیت را به وضوح و شرایط روز، تجربه کرده بود.

حادثه دانش‌گاو تهران در روز اول بهمن، که طرح تن از پیش تهیه شده بود، اوج برخورد جبهه ملی با دولت امینی بود و در نهایت به زبان جبهه ملی و نخست‌وزیر و به سوشاه تمام شد. در آن روز دانش‌جویان دانش‌گاو تهران، در اعتراض به تعطیل مجلس شورای ملی، تظاهراتی برپا کردند و خواستار برکناری دولت امینی شدند. محمدرضا شاه که با ادامه زمام‌داری امینی مخالف بود و در نظر داشت برنامه اصلاحات اجتماعی مورد نظر واشنگتن را خود به عنوان رهبر «انقلاب سفید» اجرا کند، با استفاده از فرصت، دستور حمله به دانش‌گاو و سرکوب دانش‌جویان را صادر کرد. کمانده‌های ارتش به دانش‌گاو هجوم بردند و در تعقیب دانش‌جویان تا کلاس‌های درس آن‌ها را دنبال کردند؛ عده‌ی زیادی دختر و پسر را مجروح کرده و پسندتن از استادان را کتک زدند، وسایل و ابزار آزمایش‌گاو دانش‌گاوهای پزشکی و فنی را شکستند حتی کتاب‌ها را در کتاب‌خانه‌ها پاره کردند. آمار مجروحین از ۴۰۰ تن تجاوز کرد.

واقعه‌ی روز ۱ بهمن ۱۳۴۰ دانش‌گاو تهران، به دولت امینی، ضربه‌ی کاری وارد کرد. جبهه ملی دوم را نیز بیش از پیش تضعیف کرد. دولت سران جبهه ملی را مسئول حادثه دانست و پانزده تن از آن‌ها را به مدت چند هفته بازداشت کرد. دولت امینی نیز بیش از پنج‌ماه دوام نیاورد و بجای او را اسدالله علم گرفت.

دکتر همایون کاتوزیان، استراتژی و تاکتیک جبهه ملی دوم را در حکومت امینی چنین توصیف

کرده است:

«... شعار اصلی جبهه در تظاهرات پراکنده، که عموماً در دانشگاه برپا می‌شد «امینی» استعفاء بود. شعار، تاکتیک، استراتژی، هدف و مقصود جبهه ملی در «انتخابات فوری» خلاصه می‌شد. موضع علمی رهبران جبهه در مورد اصلاحات ارضی پیشنهادی امینی، تا پس از کناره‌گیری او، سکوت مطلق بود. اگر خود شاه هم سرپرستی فعالیت‌های جبهه را به عهده داشت نمی‌توانست به خوبی از آن علیه تمامی اپوزیسیون - از جمله خود جبهه ملی - و به نفع خودش بهره‌جوید. چرا جبهه ملی که سرنوشت یک ملت و اعتماد بخش گسترده‌ای از جامعه سیاسی آن را به دست داشت، این گونه به نابودی خود کمر بست؟ پاسخ مختصر این است: در نتیجه ضعف تحلیلی، قضاوت‌های نادرست سیاسی، فقدان رهبری قاطع، عدم دموکراسی درونی و آشفتنگی تشکیلاتی...»

کنگره جبهه ملی

در همان زمان که شاه و دولت اسدالله علم برنامه‌ی رفت‌وآمد و «انقلاب سفید» را تدارک می‌دیدند، رهبران جبهه ملی در صدد برگزاری کنگره جبهه بودند. این کنگره روز ۴ دی ۱۳۴۱ با حضور ۱۷۵ تن دعوت شونده آغاز شد و چهار روز به طول انجامید. از ابتدای کار، در هر روز یک سخنرانی کنگره، دستور مذاکرات، تعداد سخنرانان گروه‌های سیاسی، ساختار جبهه ملی و برقراری نهضت آزادی ایران به عضویت جبهه که پس از تشکیل آن (اردیبهشت ۱۳۴۰) هم‌چنان معلق مانده بود، بحث و گفت‌وگوهای طولانی توأم با مشاجره شد. هر روز رئیس کنگره، آقای سید باقرخان کاظمی بود. وی پس از رأی‌گیری، اللهیار صالح انتخاب شد. به عضویت نهضت آزادی موافقت نشد، بحث پیرامون ساختار تشکیلاتی جبهه (تر دکتر مصدق و تر دکتر خنجی) اختلاف بین حاضرین را وسیع‌تر ساخت.

تبعیت پرسروصوت در دستگاهی دولت، پیرامون اصلاحات حتمی و همه‌پرسی موضوع کنگره «انقلاب سفید» جبهه ملی را به بی‌تابی کنگره‌موقع کنگره، غافل‌گیر کرده بود. سرحد جبهه در اعلامیه‌ی، از مردم خواست در پاسخ به همه‌پرسی شده بگوید: «اصلاحات ارضی آری! دیکتاتوری نه!»

از بعد از ظهر روز ۶ بهمن پیش‌تر اعضای شورای عالی جبهه ملی و رهبر جبهه، به استیلا و نیز گروهی از بازاریان و عده‌ی زیادی از دانش‌جویان دانش‌گاو تهران به تدریج دستگیر و رهایی شدند. «دوران بازداشت این عده که بیش از هفت ماه طول کشید» به دستور شاه از طریق فرستاده‌ی عده، مذاکراتی با سران جبهه به منظور ایجاد توافق که شرط اصلی آن تأیید انقلاب سفید از سوی جبهه ملی بود، صورت گرفت ولی پس از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ مذاکرات قطع شد. سران جبهه ملی دوم، در برابر حادثه ۱۵ خرداد و واکنش نسبت به قتل عام صدها تن که در اعتراض به استبداد رژیم شاه و دستگیری آیت‌الله خمینی کشته و مجروح شده بودند، سکوت و از هر گونه اظهار نظر رسمی در این مورد خودداری کردند. در اواسط شهریور ۱۳۴۲ هم‌زمان با اعلام شروع انتخابات دوره‌ی بیست و یکم مجلس شورای ملی، همه زندانیان به

استثنای رهبران نهضت آزادی ایران - آزاد شدند و به خانه‌های خود رفتند. دکتر صدیقی هنگام خداحافظی به رفاقت: «از این لحظه، دیگر عضو جبهه ملی نیستم و با شما کاری ندارم».

هم زمان با آزادی سران جبهه ملی، سازمان دانش‌جویان جبهه ملی ایران اعلام کرد که قصد دارد برای اطلاع از صحت و سقم ادعای دولت پیرامون آزادی انتخابات مجلس، روز ۱۵ شهریور مینگی در میدان بهارستان برگزار کند. سازمان دانش‌جویان تصمیم خود را به وزارت کشور و شهرداری تهران اطلاع داد.

روز ۱۴ شهریور - یک روز قبل از مینگی - رهبران جبهه ملی که از زندان آزاد شده بودند، در صدد برآمدند تا از برگزاری اجتماع دانش‌جویان جلوگیری کنند؛ آقای دکتر سجایی نامه‌یی به آقای صالح نوشت و درخواست کرد با صدور اعلامیه‌یی دانش‌جویان را از برگزاری مینگی بهارستان «که ممکن است مقاصدی از آن بروز کند» منع کند. عصر روز ۱۴ شهریور اعلامیه‌ی آقای صالح منتشر شد:

«دانش‌جویان عزیز: با اظهار قدردانی از احساسات و افکار آزادیخواهانه فرد فرد شما، چون فرماندار نظامی با مینگی فردای شما موافقت نکرده و روش جبهه ملی پیروی از قانون می‌باشد، من بنام هیأت اجرایی جبهه ملی از شما تقاضا دارم و دستور می‌دهم از مینگی فردا منصرف شوید و این مطلب را به‌وسیله‌ی که ممکن است به اطلاع عموم برسانید».

مفهوم دستور هیأت اجرایی جبهه ملی به دانش‌جویان این بود که هر نوع اقدام از سوی اپوزیسیون باید با موافقت رژیم کودتا باشد، ولی دانش‌جویان به این دستور اعتنا نکردند. صبح روز ۱۵ شهریور چند هزار تن دانش‌جو و طبقات دیگر مردم به میدان بهارستان روی آوردند و با مأموران نظامی که از شب قبل خیابان‌های اطراف میدان را اشغال کرده بودند به زد و خورد پرداختند به این ترتیب دانش‌جویان ماهیت اولین انتخابات «انقلاب سفید» شاه را با شرکت «آزاد زنان و آزاد مردان» به جهانیان نشان دادند و رژیم را رسوا کردند.

پایان کار

پس از آزادی رهبران جبهه مسئله‌ی آینده‌ی سازمان و مشی سیاسی آن در برابر «انقلاب سفید» شاه مطرح بود. جبهه ملی دوم به پایانی خط رسیده بود و توانایی هیچ‌گونه مانور سیاسی نداشت. از اوایل زمستان ۱۳۴۲ مذاکرات و مباحثات طولانی پیرامون امکان فعالیت یا انحلال آن انجام شد و سرانجام اتخاذ تصمیم در این مورد به عهده‌ی آقای صالح واگذار شد و صالح نیز سیاست «صبر و انتظار» را توصیه کرد.

سازمان دانش‌جویان جبهه ملی مخالفت خود را با این تصمیم اعلام کرد. نشریه‌ی «پیام دانش‌جو» ارگانی سازمان دانش‌جویان در شماره‌ی اسفند خود با انتقاد از تصمیم رهبران جبهه ملی و انتقاد از عملیات گذشته‌ی آن‌ها نوشت: «صبر و انتظار، سیاست نیست؛ عنوانی است برای ترس آمیخته با حجب و حیا و در عین حال «جنت مکانی» و این روش در شان جبهه ملی نیست».

سازمان دانش‌جویان در برابر تصمیم جبهه ملی، سیاست «پایداری و مقاومت» را توصیه کرد و به مبارزه ادامه داد. دانشگاه تهران، تا انقلاب سال ۱۳۵۷

هم چنان پیش‌قراول مبارزات ضد استبدادی و سنگرمقاومت ملت باقی ماند.

مشاجره با مصدق

در اواخر سال ۱۳۴۲ علاوه بر دانش‌جویان شماری از سازمان‌های وابسته به جبهه ملی دوم و کادرهایی که از شیوه‌ی کار و عمل‌کرد دستگاه رهبری جبهه ناراضی بودند و انتقاد می‌کردند، نامه‌هایی به دکتر مصدق نوشتند و خواستار نظریات او درباره‌ی خط مشی آینده‌ی جبهه ملی شدند. مصدق که در احمدآباد تحت نظر بود، به این نامه‌ها پاسخ داد. اظهار نظرهای مصدق و انتقاد از عمل‌کرد گذشته‌ی جبهه، موجب ناراحتی رهبران آن شد و واکنش هیأت اجرایی و شورای مرکزی در حالی انضلال را برانگیخت و به مبادله‌ی نامه‌هایی بین شورای مرکزی و مصدق انجامید. چون درج تمامی این نامه‌ها در این مقاله میسر نیست، چند فراز از یکی از نامه‌های مصدق را برای ثبت در تاریخ و نیز در پاسخ به آن قسمت از نوشته‌ی آقای دکتر حجازی در شماره‌ی ۱۰۴ آدینه که گفته‌اند: «در هیچ یک از نامه‌های دکتر مصدق درباره مسائل سیاسی و خط مشی جبهه ملی، انتقاد و یا حتی اظهار نظری نشده و دکتر مصدق فقط به مسائل تشکیلاتی و اسانامه جبهه ملی پرداخته است» نقل می‌کنیم:

مصدق در نامه‌ی مورخ ۱۰ اردیبهشت ۱۳۴۲ در پاسخ به نامه‌ی ۲ اردیبهشت هیأت اجرایی و هیأت رئیسه شورای مرکزی جبهه ملی چنین نوشته است: «... موقع تشکیلی گنگه تقاضا فرمودید پیامی تقدیم کنم، اطاعت کردم و در آن پیام عرض نمودم، در جبهه‌ی جبهه را باید به روی احزاب و اجتماعات و دستجات باز گذشت... [احزاب و دستجات] که حاضر بودند در زلزله‌ی آن روز، همه چیز خود را فدا کردند، که در این گروه دانشجویان فوق آنها بودند، چون که تحصیل کرده و در سیاست آلوده نشده بودند. به اینحال دانشجویان با آن همه فداکاری، مورد توجه جبهه منی و قه نشدند، چه تحقیری از آن بالاتر که نگه نشدند نه پندوی خود را در جبهه، خودشان انتخاب کنند و جبهه ملی، ولایت از طرف آنها دو نفر دانشجو انتخاب کرد. این همان انتخاباتی است که دولت از آزادی بنام ملت ایران انتخاب می‌کند. اگر آقایی محترم با انتخابات مجلس موافقت، چرا جبهه منی تأسیس کرده‌اید؟ و چنانچه مخالفت، چرا رویه و رسم دولت را از دست نداده و در انتخابات احزاب و دانش‌جویان، که که آنها خود می‌بایست عمل کنند دخالت فرموده‌اید؟ به‌طور خلاصه، همان‌طور که دولت‌های وقت برای ملت وکیل نتراشدند، جبهه ملی هم برای احزاب و اجتماعات از این کار خودداری نکرده است...»

سرانجام مکاتبات مصدق با شورای جبهه ملی به مشاجره کشید، صالح در پاسخ به آخرین نامه‌ی مصدق که در آن اصلاح اساس نام را توصیه کرده بود نوشت: «... راجع به اصلاح اسانامه جبهه ملی هم که بار دیگر اشاره فرموده‌اید، جواب همان است که در نامه‌های رسمی هیأت اجرایی و شورای جبهه به عرض رسیده است و بنده چیزی نمی‌توانم به آن اضافه کنم...»

۲۵ سال بعد، دکتر سجایی، در توجیه سیاست «سکوت» و پایانی کار جبهه ملی نوشته است

«... البته بنده خود با سیاست سکوت موافقت نداشتم. مطلب بر سر بودن یا نبودن جبهه ملی بود [...] سیاست صبر و انتظار هم باز برای این بود که بینم این تشکیلات چه صورتی می‌گیرد و چه وضعی پیدا می‌کند. جبهه‌ای که بی حرکت و ساکت بماند، در واقع حکم اعدام و نفی خودش را صادر کرده است. ما اگر به صورت یک جبهه‌ی باقی می‌ماندیم می‌بایستی دوباره رو به یک حوادثی برویم شاید مواجه با گرفتاری‌هایی، شاید مواجه با زندان‌های دیگری می‌شدیم».

چنین بود ماجرای تشکیلی جبهه ملی دوم و فعالیت ۴۵ ماهه آن و علی‌رغمی که منجر به انحلال آن شد و نیز توضیح و تبیین این موضوع که حساب جبهه ملی از حساب مصدق جدا است. این نکته را هم باید خاطرنشان ساخت که دست‌آوردهایی را که حاصل تلاش و فداکاری و جان‌فشانی یک ملت است، نباید به حساب گروه خاصی منتظر کنیم، در مبارزات مسلکی و مرامی نیز شایسته نیست درباره‌ی دوست یا دشمن، ساخته‌گی سخن بگوییم و درباره‌ی آن چه جرئت گفتن‌اش را نداریم به تحریف حقایق متوسل شویم و یا در پناه اسطوره‌ی مصدق و دیگر بزرگان به مخافتانمان بازایم.

تاریخ ما، پیش از آن که نیازمند برخورداری جنجال برانگیز و یا تعالی باشد، محتاج روشنگری‌های منصفانه و محققانه است، فرهنگ فتر، سبقت، سرچشمه‌ی و سازگویی و استفاده از صلاح‌های گفته‌مانند: «فراماسون، حزب توده، دست نشانده گاه انگلیسی و آمریکا و روس، در شان و شایسته‌ی یک فرد روشنفکر و یا یک گروه میانی نیست؛ باید این شیوه برخورد را از حریم علم و قلم بزداییم و در فضای بری از آلودگی‌ها و حب و بغض از ارزش‌ها دفاع کنیم. اگر به راستی پیرو راه مصدق و ستایش‌گر شخصیت والای او هستیم، باید از منش و کردار او صداقت و تقوای سیاسی، آزاده‌گی و فضیلت از خود انتقاد و پیروی کنیم. با مخالفان منصفانه و عادلانه برخورد کنیم، در قبول واقعیت‌ها شجاعت داشته باشیم و اشتباهات‌مان را بپذیریم...»

۱. جنبش ملی شدن صنعت نفت و کردتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، یادداشت‌های دکتر حسین قاضی در مینگی‌گاه، صفحه‌ی ۵۸.
۲. همان کتاب، صفحه‌ی ۵۷۱.
۳. برای آگاهی بیشتر در مورد اختلاف سران حزب ایران با رهبران نهضت مقاومت ملی، رجوع کنید به اسناد نهضت مقاومت ملی ایران، جلد ۵ انتشارات نهضت آزادی ایران، بهار ۱۳۶۳.
- ۴ و ۵. کریم سجایی، امیدها و ناامیدی‌ها، خاطرات سیاسی، انتشارات جبهه، تهران ۱۳۶۸، صفحات ۲۱۳ - ۳۶۵.
۶. همان کتاب، صفحه‌ی ۳۵۰.
۷. مصاحبه‌ی نویسنده با دکتر غلامحسین صدیقی، مهر ۱۳۶۹، مشروح موضوع در کتاب: تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران از کردتای انقلاب، صفحات ۱۷۵ - ۱۷۹ نقل شده است.
۸. مصاحبه با مهندس مهدی بازرگان ۱۸ مهر ۱۳۷۲.
۹. همایون کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران، بی‌بی‌ک، ترجمه از متن انگلیسی، صفحه‌ی ۲۲۱.
۱۰. امیدها و ناامیدی‌ها، صفحه‌ی ۷۲.

مصدق را اصرار من به میدان سیاست کشاند

در شماره‌ی ۱۰۳ مورخ مرداد ماه ۱۳۷۴ مجله‌ی آدینه، در صفحه‌ی ۸ مقاله‌ی با عنوان «جبهه‌ی بی‌مصدق و مصدق بی‌جبهه» به قلم آقای مسعود بهنود درج شده است. این مقاله حاوی بسیاری نقاط ضعف و نکات اشتباه آمیز است. در ضمن این مقاله نویسنده اتهامات ناروا و کاملاً دور از حقیقت به این جانب وارد کرده‌اند که از نظر تاریخی موقوف هستم این اشتباهات را با ارائه‌ی اسناد و مدارک گوشزد کنم. نویسنده درباره‌ی دوره‌ی پانزدهم مجلس شورای ملی که مبارزه‌ی اقلیت علیه قرارداد انجائی «گس-گلشائیان» آغاز شد و من به عنوان نامنی اقلیت چند شبانه روز به مخالفت با آن لایحه برخاستم چنین مرقوم داشته‌اند: «اما راهنمایی دکتر مصدق و دلاوری حسین مکی کار خود را کرد و... دست دکتر مصدق در این کار بود و به اشارت او و جمعی از تحصیلکرده‌گان و متخصصان برای مکی که دانش لازم را نداشت می‌نوشتند و او پشت فریب روز و شب می‌خواند...» در این عبارت چند نکته‌ی اشتباه آمیز وجود دارد که باید روشن شود:

اولاً، راجع به «راهنمایی دکتر مصدق!» باید عرض کنم که دکتر مصدق در آن زمان کاملاً دور از سیاست بود و طبق تابعیتی که توسط من به مجلس ارائه کرد و در مذاکرات مجلس منعکس است خود را «سازنشسته سیاسی» می‌دانست و در احمد آبراه می‌زیست و گاهی برای امور شخصی به تهران می‌آمد. من درباره‌ی صنعت نفت دانش لازم را البته نداشتم و برای اطلاع از مطالب پشت پرده‌ی نفت به حزب ایران مراجعه کردم که مرا در این راه یاری کنند. من نه فقط از تشریک مساعی حزب ایران بهره می‌بردم، بل که از همه‌ی وطن‌پرستان استفاده کردم و بهره‌ی بسیار از آنها بردم و آغاز مبارزه‌ی من هیچ‌گونه ربطی به راهنمایی دکتر مصدق نداشت.

ثانیاً مصدق در آن ایام پای خود را از سیاست کنار کشیده بود و این اصرار من بود که او را به میدان سیاست کشانند. من مقاله‌ی در این باب در پیچیده‌ی قدرت مصدق نوشتم که در شماره‌ی ۳۷ سال ۱۳ مجله‌ی خوانندگیا (به‌شبه هفتم بهمن ۱۳۳۱) درج شد و اگر خلاصه‌ی واقع نوشته بودم دکتر مصدق آن را تکذیب و انکار می‌کرد.

در جای دیگر آقای بهنود نوشته‌اند که «دکتر مصدق از جمعی از روزنامه‌نگاران دعوت کرد تا در خانه‌اش گرد آیند...»

در این مورد هم باید عرض کنم که من و حائری زاده و دکتر بقایی و عبدالقدیر آزاد دعوت‌نامه‌ی تیه کردیم و مدیران جراید را به منزل دکتر مصدق دعوت

کردیم که عین آن دعوت‌نامه نیز با امضای چهار نفر فوق‌الذکر جزء اسناد من موجود است. در جای دیگر آقای بهنود نوشته‌اند: «المصدق موفق شد تا اعضای کمیسیون نفت را وادار تا تصویب کنند که لایحه الحاقی برای استیفای حقوق ملت ایران کافی نیست؛ این پیروزی برای یک اقلیت ۱۶ نفره! چیزی نبود که به آسانی بدست آید...» این گفته‌ی آقای بهنود هم اشتباه است زیرا؛ در کابینه رزم آرا (دوره‌ی ۱۶) اقلیت مجلس ۸ نفر بیش تر نبود، باری اگر بخواهیم پاسخ همه‌ی اشتباهات و اتهامات آقای بهنود را در این جا بنویسم سخن به درازا می‌کشد. فقط اکثفا می‌کنم به پاسخ اتهامات ناجوانمردانه‌ی که مستقیماً به من زده‌اند درباره‌ی شکست و پاشیده‌گی.

نهضت ملی

ایشان پس از تحریر مقدمات و اشارات تاریخی درباره‌ی انتخابات مجلس ۱۶ و قلی هژیر، نوشته‌اند که «پس از اردیبهشت ۱۳۳۰ خبری مثل سبب روی تکیه خبرگزاری‌های جهان نیست؛ دکتر مصدق نخست وزیر شد.» سپس آقای بهنود راجع به ترکیب کابینه‌های مصدق اشاراتی کرده‌اند که در ظرف ۲۷ ماه دولت او ۱۲ بار کابینه خود را ترمیم کرد... آقای بهنود یک‌باره بدون اقامه هیچ دلالی افزوده‌اند که «... چهار وکیل اقلیت مجلس پانزدهم بقایی، آزاد، حائری زاده و مکی چنان در صحن مقابل جا گرفته و دشمن نهضت و دکتر مصدق شده بودند...»

آقای بهنود اصلاً در این مقاله اشاره به قیام مردانه ۱۳۳۱ نکرده‌اند. فرموده‌اند چرا آقای دکتر مصدق در تیرماه ۱۳۳۱ از مقام نخست‌وزیری استعفا کرد؟! مگر ایشان که یک سیاست‌مدار کهنه کار بود اطلاع نداشت که دربار و اشرف پهلوی، قوام السلطنه را به ایران آورده‌اند تا در کسوت نخست وزیر قبیله‌ی نفت را فیصله دهد؟ چرا ایشان در چنین موقعیت خطیری میدان را خالی کرد و به پنهانی «یعنی مطالبه مقام وزارت جنگ» که صد درصد می‌دانست شاه نمی‌پذیرد استعفا کرد و زمینه را برای صدور فرمان نخست‌وزیری قوام السلطنه آماده کرد و حتی موضوع استعفا خود را هم از مردم پنهان داشت؟! انورخامه‌ای در جلد سوم «از انضباط تا کودتا» صفحه ۳۹۱ چاپ اول ضمن اشاره به این نکته که خبر استعفا دکتر مصدق را از مردم پنهان می‌داشتند و روزنامه‌های کیهان و اطلاعات نیز مطالب را به اجمال برگزار کردند چنین ادامه داده است: «... ولی مردم به وسیله باختر امروز از حقیقت امر آگاه شدند... و در سرفاله آن که نوشته حسین مکی از جریان کار... و نوشته‌های پشت پرده اطلاع یافتند.»

مردم قهرمانی ایران وقتی خبر استعفا دکتر مصدق را شنیدند با زعامت روحانی جلیل‌القدر، آیت‌الله کاشانی و رهبری اعضای جبهه‌ی ملی، حساسی سیام تیر ماه ۱۳۳۱ را به وجود آوردند و با دادن شهیدانی بسیار، سرانجام آقای دکتر مصدق را برمسند صدارت نشاندند. آقای بهنود به اقدامات دکتر مصدق از تیر ۱۳۳۱ تا مرداد ماه ۱۳۳۲ هیچ گونه اشاره‌ی نکرده‌اند. آیا انتصاب خانی نامدار و نوکر حلقه به گوش انگلستان «رضا فلاح» در رأس شرکت ملی نفت ایران انتصابی به جا و شایسته بود؟ رضا فلاح شخصی بود که خود آقای دکتر مصدق ستی خیانت او را در دفاع از حقانیت ایران روی میز شورای امنیت سازمان ملل قرار داده بود. چطور شد که این خائن مورد لطف قرار گرفت؟ انتصاب او اولین قدم جدی و اساسی در پاشیده‌گی جبهه‌ی ملی و آشفته‌گی مجلس شورای ملی شد و دکتر مصدق با ملاحظه‌ی این پی آمدها حاضر نشد رضا فلاح را از این سمت برکنار کند. آیا این به هم پاشیده‌گی جبهه‌ی ملی گناه‌اش با مکی، بقایی، حائری زاده بود؟! اقتصاد سیاسی چند ریل وطن پرست، عقد ازدواج نیست که تا آخر عمر حتی با ملاحظه‌ی کج روی اعضاء بر دوام بماند. سال‌های بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که رضا فلاح در کلوپ روتاری آن نطقی کذایی را کرد و ملی شدن صنعت نفت را در زمان مصدق تخطئه کرد و من پرستان واقعی فهمیدند که چرا آن روزی که دکتر مصدق، رضا فلاح را با سماعت در رأس شرکت ملی نفت ایران قرار داد حسین مکی از شورای عالی نفت استعفا داد و پیمان اتحاد با مصدق را شکست.

دکتر مصدق بعد از سیام تیر ۱۳۳۱ با سوءاستفاده از پشتیبانی بی‌دریغ مردم با اعراب مجلس شورای ملی تقاضای اختیارات شش ماهه و سپس اختیارات یک ساله کرد یعنی اختیار داشته باشد یک تنه قانون وضع کند و خود اجرا کند و به تنهایی اختیار قوه‌ی مقننه و مجریه و سپس با وضع قانون‌های کذایی قوه‌قضائیه را در ید قدرت داشته باشد (اختیاری که در هیچ جای دنیا سابقه نداشته و حتی در زمان جنگ جهانی دوم اختیاری به این وسعت به پرچمیل هم داده نشده). آیا هیچ فکر کرده‌اید که این قدرت را برای چه می‌خواست؟! من در هیچ یک از نوشته‌های ام در دوره‌ی ۸ جلدی «کتاب سیاه» هیچ گونه نتیجه‌گیری یا انتساب اتهامی به شخص ایشان به قلم نیاورده‌ام، البته با گذشت زمان، آن‌گاه که همه‌ی حب و بغض‌ها ناپدید شده حقیقت عریان خودنمایی خواهد کرد، فعلاً که عده‌یی حتی از جنازه‌ی سیاسی دکتر مصدق هم مشغول بهره‌برداری و ارتزاقی مادی و معنوی هستند.

دکتر مصدق با استفاده از اختیارات مکشبه‌ی آن قانون کذایی امنیت اجتماعی را که زیر بنای سازمان امنیت ملی، یعنی ساواک شد وضع کرد و نیز قانون آزادی کتب مطبوعات را که دکتر بقایی در مجلس گفت: «ما حاضریم به جای این قانون یاسی چنگیز را روی چشممان بگذاریم.» آیا من که وکیل اول تهران بودم حق داشتم این وکالت را به دیگری تفویض کنم؟ کدام قانون وکیل در توکیل را می‌پذیرد و قبول دارد؟

این‌ها بود شمه‌ی از دلالی که من با اقدامات دکتر مصدق پس از سیام تیرماه ۱۳۳۱ موافق نبودم و به زعم آقای بهنود مقابل مصدق قرار گرفتم.

فرض کنیم من در این مورد به راه خطا رفته و اشتباه

کرده‌ام، مصدق آن سید چیلل تقدیر و مرد خدا یعنی آیت‌الله کاشانی را چرا بدان گونه آزرده و مورد همه گونه اهانت و بی احترامی قرار داد؟! وقتی چنین دیدم از همه اختلافات و دوگانه‌گی‌هایی که با مصدق داشتم پشیم پوشیدم و پای در میان نهادم و پس از مذاکرات مفصل با دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی مقدمات آشتی آن‌ها را فراهم کردم که جلسه‌ی درآشتی برای این منظور در هفتم بهمن ماه ۱۳۳۱ تشکیل و اعلامیه‌ی هم با اعضاء دو طرف اختلاف منتشر شد. آقای بهنود جریان این جلسه را در جلد ششم کتاب سیاه مطالعه کرده‌اند، ولی در سناریویی که در ذهنی خود پرورده‌اند نمی‌دانستند اختلاف مصدق و آیت‌الله کاشانی را چه گونه به قفسه ربط دهند و ناگزیر با نادیده گرفتن حسی نیت و پایا میانی من برای آشتی آن دو رجلی سیاسی و مذهبی با نهایت بی‌انصافی مرقوم داشتند: «لکن کسی در ایجاد اختلاف آخرین بین مصدق و کاشانی نقش اصلی را ایفا کرد!»

و اما درباره‌ی انحلال مجلس هفدهم که منجر به فرمانی عزل مصدق و انتصاب زاهدی و پی آمد آن، کودتای تنگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شد، باز هم در سناریوی تخیلی آقای بهنود کاسه کوزه‌ها بر سر حسین مکی شکسته شده است.

ایشان مرقوم داشته‌اند که «... ماجرای دشمنی او (یعنی حسین مکی) که دیر جبهه‌ی ملی خوانده می‌شد با دکتر مصدق به جایی رسید که وقتی مجلس او را به عنوان عضو هیأت نظارت براندوخته‌ی اسکاتس برگزید، در واقع به معنای اعلام جنگ عظمی مجلس یا دولت مصدق بود، چرا که قطعی بود که او با شرکت در جلسه‌ی بررسی اندوخته‌ی اسکاتس قصد دارد اخباری را به گوش ملت برساند که حاصل

آن افزایش شدید قیمت‌ها و فشار بر طبقه‌ی ضعیف و متوسط و جدا کردن آن‌ها از نهضت بود. دکتر مصدق این را تاب نیاورد و برای انحلال مجلس دست به رفوژ انداخت.»

استدلال آقای بهنود درباره‌ی تصمیم مصدق به انحلال مجلس بسیار سطحی است، چون اولاً: موضوع نشر اسکاتس طبق قانونی خاص بانک ملی است و از مردم پوشیده نبوده است چون بانک ملی همراهه میزان اسکاتس‌های منتشر شده و در جریان و سپرده‌های اشخاص را منتشر می‌کرد و همگان از آن اطلاع داشتند و نیازی به افشای آن توسط نماینده‌ی در مجلس نبوده است. ثانیاً: انتصاب من به سمت ناظر براندوخته‌ی اسکاتس توسط اکثریت نماینده‌گان مجلس بود و نماینده‌گان اعضاء فراکسیون نهضت ملی که طرفدار شخص دکتر مصدق بودند نیز به من رأی دادند. دکتر سنجابی در کتاب **امیدها و ناامیدی‌ها**، صفحه‌ی ۱۳۳ در این باره اشاره کرده است که «... متأسفانه بعضی از اعضای فراکسیون خود ما مثل مهندس رضوی و افراد دیگر به جای اینکه به کپی رأی بدهند به حسین مکی رأی دادند...» علت این امر وحشت اکثریت نماینده‌گان از انتقال حدود شصت تن طلای پشتوانه‌ی اسکاتس از کانادا و آفریقای جنوبی و لندن به ایالات متحده آمریکا بود که با گرو گذاردن آن مصدق در نظر داشت مبلغ مستطاب دلار وام بگیرد. از این موضوع نماینده‌گان مجلس به شور محرمانه از اعضاء بانک ملی مطلع شده بودند و می‌دانستند تنها نماینده‌ی که در تمام دوران نماینده‌گی در مقابل این قبیل مسائل ایستاده‌گی کرده و می‌کند من هستم، لذا با وجودی که من خود را داوطلب این سمت نکرده بودم به من رأی دادند. اگر فرض آقای بهنود در مورد علت انحلال مجلس درست

باشد در این صورت، اولاً: معلوم نبود که من در این سمت چه اقدامی خواهم کرد و عملی مصدق قضا می‌شد از جثایت بود. ثانیاً: فرض کنیم من از موضوع چاپ اسکاتس و موضوع شصت تن طلا، چنانچه هم در مجلس برپا می‌کردم آیا اثر آن آن قدر از پی آمد انحلال مجلس و صدور فرمانی عزل مصدق و سرانجام کودتای تنگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مهم تر بود که به خاطر جلوگیری از آن دکتر مصدق می‌بایست چنان اقدام خطرناکی انجام دهد.

salvat.com

نه آقای بهنود! شما کاملاً در اشتباهید و نمی‌دانم قصدتان از عنوان کردن چنین مسائلی چیست؟ نیت دکتر مصدق از ابتدا انحلال مجلس بود و کلیه اقداماتی که بعد از سیام تیر ماه ۱۳۳۱ انجام داد برای تحقق این نیت بود، چه من طرفدار کارهای او می‌بودم یا نه، او کار خود را به بهانه‌ی دیگر انجام می‌داد. تمام دوستان و یاران مصدق یا انحلال مجلس و انجام فرمانم برای این منظور مخالف بودند و او را از این کار باز می‌داشتند. دکتر سنجابی در کتاب **امیدها و ناامیدی‌ها** در صفحه‌ی ۱۲۴ نوشته است که مفضل مفسر انحلال مجلس را به مصدق گوشزد کردم ولی او تصمیم خود را گرفته بود و به حرف احدی گوش نمی‌داد.

نا گفته نگذاریم که در ماجرای فرمانم، طرفداران مصدق و البته با اطلاع او بدترین و رذیلاته‌ترین توهین‌ها را به آیت‌الله کاشانی که مخالفین فرمانم بود به عمل آوردند که قلم از شرح آن شرم دارد. گفتم که قصد و نیت مصدق این بود که به هر تقدیر مجلس را منحل کند، قبلاً هم عرض کردم، دلیلی آن هر چه بوده من در نوشته‌هایم اتهامی به مصدق وارد نکرده‌ام و این تاریخ است که باید روشن کند قصد و غرض نهایی او چه بوده است. ■

- گزارش: زیستگاه همان در خطر است ● امروز و فردای مادر موج تمدن‌ها ● شعر امید و اندیشه سایه
- قانون مطبوعات از نگاه مطبوعاتیان ● این نسخه قاتل بیمار است ● شاخص‌های تاثیرگذار فروغ
- بی‌ینال‌کار دستی و عتیقه و باقی قضایا ● جنگ جهانی سوم آغاز شده است ● ندای عشق مردستیز
- توسعه برون‌زا و آلودگی درمان‌ناپذیر ● قدرت مردمی، چشم‌انداز یک بدیل ● زال بدنشان ● و...



ملی کردن حق مسلم ملت‌ها است

۲۹ خردادماه، سالروز خلعید از شرکت نفت ایران و انگلیس است. ۴۴ سال پیش در چنین روزی، به دنبال مبارزات پی‌گیر ملت ایران علیه استعمار انگلیس، پرچم ایران بر فراز پالایشگاه و منابع نفت کشور به اهتزاز درآمد. شرکت ملی نفت ایران پی‌ریزی شد و به سال‌ها سلطه‌ی بلامنافع استعمار انگلیس بر منابع ملی ما پایان داده شد. دولت انگلیس به دیوان بین‌المللی لاهه شکایت برد و دکتر محمد مصدق رهبر جنبش ملی و نخست‌وزیر وقت در رأس هیاتی از ایرانیان به لاهه رفت و در جلسه دادگاه حضور یافت. به یادآوری و بزرگداشت ۲۹ خرداد، متن کامل سخنرانی دکتر محمد مصدق را که برای اولین بار در مطبوعات فارسی زبان به چاپ می‌رسد و سندی تاریخی است در این شماره می‌خوانید. با تشکر از دکتر سعید فاطمی که در آن سفر تاریخی از همراهان و مترجمان دکتر مصدق بود و متن سخنرانی او را برای چاپ در اختیار آدینه گذاشت.

آقای رئیس، آقایان قضات

بشریت مدتی است به فکر افتاده که بجای توسل به زور و فشار اختلافات خود را از طریق حق و عدالت و بوسیله دادگاه‌های دادگستری بین‌المللی حل و تصفیه کند. منشاء این فکر عالی و مقدس تجربیات تلخ و خونینی است که در گذشته به انسان آموخت که هرگز زور و فشار از عکس‌العمل‌های تند و وحشت‌انگیز مصون نخواهد ماند. رشد عقلی و فکری بشریت حکم می‌کند که اختلافات خود را منحصر به مسائل مسالمت آمیز تصفیه کند. یقین داشته باشید آرزوی نیل به این آمال در اعماق قلوب ملت ایران که از روز اول به جامعه ملل و بعد از آن به سازمان ملل متحد ملحق گردید ریشه گرفته است. قضات محترم این دیوان بین‌المللی تصدیق می‌فرمایند وقتی ملتی می‌تواند سرنوشت خود را کاملاً تسلیم حکم دستگاه‌های بین‌المللی کند که نه تنها به بی‌طرفی و استقلال تام کسانی که عهده‌دار این مقام عالی هستند ایمان کامل داشته باشد بلکه به وقوف آنها از جریان امور و همچنین به تجربه

و به اصابت رأی آنها نیز معتقد باشد. بنابراین اگر به این حقیقت اعتراف کنیم که هنوز چنین اعتماد وسیع و اعتقاد محکمی در هیچ نقطه دنیا وجود ندارد نباید آنرا به منزله آهانتی نسبت به مؤسسات سازمان ملل متحده تلقی نمود چه در تمام منشورها و معاهدات و پروتکل‌ها و هر قرار داد دیگری که رجوع به مؤسسات بین‌المللی بسته شده دول سعى کرده‌اند حدود اختیارات این مقامات جدید را تعیین و آنچه را که در نظرشان از مختصات سعى حق حاکمیت آنها و اساس استقلالشان است از حدود صلاحیت و سلطه حکومت آن مقامات خارج سازند. در جایی که دول بزرگی چون کشورهای متحده آمریکا و فرانسه احتیاط را به پایه‌ای برسانند که تعیین حدود صلاحیت ملی را موقوف به تشخیص خود کرده باشند بر ملت کوچکی مانند ایران چه بحثی خواهد بود اگر صلاحیت دیوان در حدود منشور ملل متفق و اعلامیه خود محدود نموده چاره ندهد به هیچ عنوان به آن حدود تخطی شود.

نیاید از آقایان این حقیقت را پنهان کنم که در نزد ما برین تشویش جلوگیری از هرگونه عملی که در حکم مداخله در صلاحیت ملی باشد شدیدتر از سیر ملل است و علت هم این است که ما مثل شرق سالیان دراز مزه تلخ مؤسسات اختصاصی و سستانی را که صرفاً به منظور تأمین منافع بیگانه‌ها به وجود آمده بوده چشیده و به چشم خود دیده‌ایم که کشور ما میدان رقابت سیاست‌های استعماری بوده و ضناً پی‌برده‌ایم که متأسفانه عی‌رغم آن همه امید و آرزو، جامعه ملل و سازمان ملل متحد نتوانسته‌اند به این وضع اسفناک که شرکت سابق نفت ایران و انگلیس در پنجاه سال اخیر مظهر برجسته آن بود خاتمه دهند.

ملت ایران که از این وضع بستره آمده بود در یک جنبش مردانه با ملی ساختن صنایع نفت و قبول اصل پرداخت غرامات یکباره به سلطه بیگانگان خاتمه داد. در آن موقع دولت انگلیس به یک سلسله عملیات تهدید و اراغاب متوسل شد. چتربازان خود را به مجاورت سرحدات ایران و ناوهای جنگی را به نزدیکی آب‌های ساحلی ما فرستاد. سپس دست به کار محاصره اقتصادی شد

و خواست این منظور را با فشار اقتصادی و توقیف ارزشانی که در انگلستان داشتیم عملی کند. در داخله ایران به کمک عمال و ایدادی خود دسایسی علیه دولت و نهضت ملی برپا کرد و در امور اقتصادی و مالی و صنعتی ماکارشنکی را تشویق کرد. در خارج تبلیغاتی به راه انداخت تا در کشورهای دیگر و محافل بین‌المللی موجبات بدنامی ما را فراهم کند. در پایان چون از این فعالیت‌های شوم نتیجه‌ای به دست نیامد قیافه مظلومانه به خود گرفت و به دست‌گذاری مثل متحد از قبیل دیوان بین‌المللی دادگستری و شورای امنیت شکایت کرد. شاید عدوب دولت انگلستان از رویه سابق و توسل به مؤسسات بین‌المللی به صورت ظاهر پیشرفتی به نظر آید ولی به سبب ناسکوارگی که از سیاست انگلیس در ایران وجود داشت تأثیر این تغییر رویه در ذهن ملت ایران چنین شد که منظور انگلستان از عزم مزبور آن است که با حلیه توسل به وسایل قضائی و مسالمت آمیز دوباره همان رقیبت سیاسی و اقتصادی را که به آن خاتمه داده بود به سرمد تحمیل کند و حال آنکه ملت ایران به حیه وضع سابق دیگر هرگز تن نمی‌دهد.

با کمال اعتمادی که به حقیقت خود داریم و مخصوصاً برای اینکه اعتماد محلی نپذیر است نمی‌توانیم قضیه‌ای را که برای ملت ما حیاتی است در معرض خطر رأی ناسامعادی ولو اینکه آن خطر غیر محتمل هم باشد قرار دهیم.

با توجه به آنچه گفته شد از آقایان تمنی دارم که براین طرز فکر ما خرده نگیرند و اگر ممکن باشد آن را تصدیق کنند و در هر حال لااقل طرز فکر ما را درک کنند.

به همین منظور بود که با وجود نقاهت و ضعف مزاج که نتیجه کبرسن و مصائبی است که در راه مبارزه برای آزادی متحمل شده‌ام و با وجود این که بار سنگین مسئولیت مرا ناتوان ساخته است از راه دور به این دیار آمدم تا از طرفی با حضور خود حس احترام کامل ملت و دولت ایران را به دستگاه‌های بین‌المللی ثابت کنم و از طرف دیگر به آقایان مدلل سازم که گذشته از ایرادات حقوقی که نسبت به صلاحیت

دیوان داریم اخلاقاً و سیاستاً در وضعی واقع شده‌ایم که دیگر نمی‌توانیم موضوع ملی شدن نفت را مورد بحث قرار دهیم. تاریخی روابط ایران و انگلیس طولانی‌تر از آنست که بخواهم در اینجا به تفصیل آن را بیان کنم. همین‌قدر بایست

بگویم که در قرن نوزدهم ایران میدان رقابت دو سیاست امپریالیستی روس و انگلیس بود. چندی بعد دو حریف با هم کنار آمدند و در ۱۹۰۷ کشور ما را به دو منطقه نفوذ تقسیم کردند. سپس هنگامی که امپراطوری تزاری و ژگون شد و اتحاد جماهیر شوروی گرفتار انقلاب داخلی شد بریتانیای کبیر که از میدان جنگ فرتج بیرون آمده و در خاور میانه به بلا منازع و بی‌رقیب بود از



فرصت استفاده کرد و خواست با عقد قرار داد ۱۹۱۹ که عنان امور کشوری و لشگری را به دست افسران و کارشناسان انگلیسی می سپرد ایران را منحصرأ در تحت اختیار و تسلط سیاسی و اقتصادی خود قرار دهد. بالاخره چون آن قرار داد هم با مقاومت شدید آزادی خواهان و وطن پرستان مواجه گردید دیپلماسی انگلیس برای اینکه نیات خود را به صورت دیگری عملی سازد رژیم دیکتاتوری را که بیست سال از آن حمایت کرد بر سر کار آورد. منظور اقتصادی سیاست انگلیس از تمهید این وسائل این بود که بالاتحصار نفت کشور ما را تصاحب نماید. به این ترتیب آنچه که می بایست موجب ثروت ملی ما بشود منشاء بلیات گوناگون و مصائب طاقت فرسای ما گردید. این سلطه به وسیله کمپانی صاحب امتیاز عملی می شد یعنی علاوه بر اینکه نفت ما را به سوی انگلستان می کشاند به ضرر ایران فواید کثیرمائی عاید انگلستان می ساخت.

میزان این استفاده ها را نمی توان به طور تحقیق معلوم کرد، چه ایران هیچ وقت نتوانست به اقلامی که در ترازنامه شرکت منظور شده بود بررسی کند و نه از میزان و قیمت نفتی که به ثمن بخت و یا حتی به رایگان به بحریه انگلیس فروخته می شد اطلاع حاصل نماید و همچنین منافعی را که از راه انحصار حمل و نقل دریائی و معاف کردن کالاهای وارد به ایران از پرداخت حقوق گمرکی به اقتصاد انگلیس رسیده بود نمی توانست تشخیص دهد. چنانچه ارقام ترازنامه شرکت را حجت بدانیم باز ملاحظه می کنیم که مثلاً در طی سال ۱۹۴۸ از ۶۱ میلیون لیره عواید خالص شرکت دولت ایران از جمیع جهات فقط ۹ میلیون لیره دریافت کرده در صورتی که تنها از بابت مالیات پرداخت ۲۸ میلیون لیره عاید خزانه انگلستان شده است.

علاوه بر خسارات مزبور کارگران و مستخدمین ایرانی همیشه در مقابل کارمندان خارجی خفیف و در وضع نامساعدی بودند. ده ها هزار کارگر ایرانی را در مساکنی که بیشتر به آغل حیوانات شبیه بود جا می دانند و ایرانیان را همواره از ترس آنکه مبادا روزی برای اداره آن دستگاه آماده شوند از کلیه کارهای فنی بر کنار نگاه می داشتند. از طرف دیگر شرکت به بهانه حفظ امنیت پلیس مخفی واقعی به وجود آورده بود که با کمک «اینتلجنس سرویس» نه تنها در خوزستان که حوزه استخراج نفت است بلکه در کلیه نقاط کشور و در بین تمام طبقات رسوخ کند. ضمناً عملیات خود را در تمام شئون اجتماعی توسعه می داد. مطبوعات و افکار عمومی را تحت تاثیر قرار داده و عمال انگلیسی را اعم از بازرگانان و نمایندگان سیاسی به دخالت در امور داخلی ایران تشویق می کرد. به این ترتیب بدون اینکه از جانب مجلسی که نمایندگان آن بر اثر اعمال نفوذ سیاسی بریتانیا و دسایس

خود شرکت انتخاب شده و دولتی که افراد آن را نیز خودشان تعیین کرده بودند مقاومتی به بیند شرکت نفت ایران و انگلیس که در حقیت دولتی در داخل دولت تشکیل داده بود مقدرات مملکت را در دست داشت و مدت سی سال کشور ما را در مقابل وطن پرستان که محکوم به سکوت بودند گرفتار رقیب و فساد کرده و هیچ اعتنائی به آماک ملت ایران که شیفته آزادی است نداشت. در ۱۹۵۱ یعنی کردن صنایع نفت یک باره به این وضع نصف آور خاتمه داده شد. توضیح آنکه چند سال قبل از آن مجلس شورای ملی با

تصویب قانون خاصی دولت را مکلف کرده بود که از طریق مذکور استیفای حقوق ملت را از شرکت بکند، در ۱۹۴۹ برای جلوگیری از خطر قریب الوقوع کمپانی حاضر شد که سهم دولت ایران را از بابت حق امتیاز افزایش دهد و روی همین زمینه پیشنهادی به مجلس داده شد ولی مجلس از تصویب آن خودداری کرد. این پیشنهاد هم دیر داده شده بود و هم کافی نبود و موضوع مالی آن هم اثر مهمی نداشت که رضایت ملت ایران را فراهم کند و لذا جز ملی ساختن صنعت نفت چاره دیگری نمانده بود.

امروز می خواهند آن عمل را به قضاوت و بررسی شما و گذار کنند. به چه حقی؟ اصل ملی کردن از حقوق مسلمة هر ملتی است که تاکنون بسیاری از دول شرق و غرب از آن استفاده کرده اند. اصرار و ادعای انگلستان به اینکه ما را اسیر قرار داد خصوصی کند آنهم قرار دادی که در بی اعتباری آن شک و تردید نیست جای بسی تعجب است چه علاوه بر این که ایران حاضر به پرداخت غرامات شده دولت انگلیس هم ملی شدن صنایع نفت را در یک سند رسمی که به «فورمول هرین» معروف شده و متن آن به استحضار دیوان رسیده است شناخته و مطابق این سند دولت انگلستان به نام خود و به وکالت از طرف شرکت اصل ملی شدن را که مطابق

قانون تمام عملیات اکتشاف، استخراج و بهره برداری باید در دست دولت ایران باشد شناخته است.

این شناسائی را سرگلاوین جیب نمایند انگلیس هم در جلسه ۱۵ اکتبر ۱۹۵۱ شورای امنیت به مضمون ذیل صریحاً تأیید کرد: «تا آنجا که من از اظهارات آقای دکتر مصدق فهمیدم مثل این بود که می خواهند بگویند که دولت انگلستان اصل ملی شدن را قبول نکرده و حال آنکه همه می دانند که ما آن را قبول کرده ایم».

بنابراین در حال حاضر دیگر برای شرکت سابق و دولت انگلستان ممکن نیست که از شناسائی اصل ملی شدن صنایع نفت به طریقی که در فورمول هرین پیش بینی شده طفره زند و عدول کند.

در چنین موردی فقط موضوع پرداخت غرامت است که می تواند محل اختلاف واقع شود و چنانکه خواهیم دید در این باب هم از طرف ما هیچ اشکال و ابهامی باقی نمانده است.

قانون ملی شدن دولت را به طور صریح موظف کرده که به دعاوی حق شرکت سابق برسد. در این زمینه لازم می آید توضیح دهم که به موجب همان قانون تا ۲۵ درصد از عواید در صورتی که شرکت آن را تقاضا کند باید در یک بانک مرضی الطرفین به ودیعه گذارده شود. بر طبق قانون راه توافق راجع به تعیین غرامت برای شرکت مسدود نیست و بر فرض عدم توافق در محاکم ایران به روی شرکت سابق باز خواهد بود.

بنابراین استتکاف از احقاق حق که به ما نسبت می دهند مورد ندارد.

با این مقدمات کدام شخص منصفی است که پیشنهادهای ما را به حرف واهی تعبیر کند؟ در ۱۹ سپتامبر ۱۹۵۱ دولت ایران راجع به تعیین غرامات پیشنهادی به دولت انگلیس داد که متن آن را ذیلاً نقل می کنم:

«دولت ایران حاضر است به یکی از طرق

سه گانه ذیل دعاوی و مطالبات حقه شرکت سابق نفت را با رعایت دعاوی و مطالبات دولت کند :

الف - از روی قیمت سهام شرکت سابق نفت (به قیمت قبل از قانون ملی شدن صنعت نفت).

ب - بر طبق قوانین و فوایدی که در مورد ملی کردن صنایع در هر یک از کشورها به موقع اجراء گذاشته شده و شرکت سابق نفت آن را به نفع خود بداند.

ج - به هر طریق دیگری که مورد توافق طرفین واقع شود.

ضمناً برای اینکه وسیله پرداخت غرامات هم تأمین شده باشد در همان پیشنهاد قید شده که :

۲ - دولت ایران حاضر است مقدار نفتی را که دولت و ملت انگلیس سابقاً خریداری می کرده اند در آینده نیز به قیمت عادلانه بین المللی در هر سال تحویل بندر ایوان (فوب) به دولت مذکور بر طبق قرار داد طویل المده به فروش برساند.

دولت انگلیس می تواند با برداشت نصف بهای نفت خریداری خود غرامات موضوع بند یک این نامه را استهلاک کند.

اگر این پیشنهادها مورد قبول دولت انگلیس واقع نشد از این جهت بود که مساعی دولت

مزبور متوجه امر دیگری غیر از غرامات بود و به بهانه این که تا بهره برداری به طرز مفیدی اداره

نشود دولت ایران نخواهد توانست غرامات را بپردازد سعی داشت دولت ایران را مجدداً در

مقابل یک شرکت جدید انگلیسی که بهره برداری نفت راخواه از جهت صنعتی وخواه از جنبه

تجارتی عهده دار شود متعهد کند.

برای من جای تردید نیست که مقصود از مراجعه به شورای امنیت و دیوان بین المللی آن است که باز از ما تعهدات مشابهی تحصیل کنند و حال آن که یادگارهای تلخ و اجحافات امتیاز ۱۹۳۳ هنوز از خاطرها محو نشده و اگر بنا بود اداره صنایع ملی شده را دوباره تسلیم بیگانگان کنیم اساساً چه حاجتی به ملی کردن صنعت نفت داشتیم؟

رویه دولت و ملت ایران در این قضیه مؤلمه به شرحی بود که توضیح دادم و انصافاً باید تصدیق کرد که رویه ما معتدل و منصفانه بوده . برای من درک این نکته دشوار است که چرا موضوع ادعای اشخاص راجع به خسارات ناشی از ملی شدن صنایع در مورد کشور ایران این همه محل گفتگو قرار گرفته و حال آنکه در بسیاری از کشورهای دیگر از جمله انگلستان که صنایع خود را ملی ساخته اند چنین اشکالی پیش نیامده است.

ما این طور متصفانه عمل کرده ایم . معذالک با کمال تأسف ملاحظه می کنیم که تراستهای بین المللی ما را مورد حمله و بایکوت خود قرار داده و از این ره خسارات عظیمی به کشور ما وارد می آورند.

آقایان قضات :

من یقین دارم اگر رسیدگی به اصل موضوع به شما محو شده بود حقانیت ما را تصدیق می فرمودید و پیشنهادهایی که به شرکت ایران

وانگلیس داده ایم عادلانه تلقی می کردید ولی به طوری که در ابتدای بیانات خود توضیح دادم این امر به قدری در نظر ما حیاتی و مقدس است که به هیچ صورت نمی توانیم آن را در معرض خطر رسیدگی بیگانه قرار دهیم ولو آنکه آن خطر هم صرف تصور باشد.

تصمیم ملی شدن صنعت نفت نتیجه اراده سیاسی یک ملت مستقل و آزاد است . تمنی دارم به این نکته توجه فرمائید که در خواست ما از شما این است که به اتکاء مقررات منشور ملل متحد از دخالت در موضوع خودداری فرمائید.

آقای رئیس :

موقعی که از تهران حرکت کردم امیدوار بودم مظلومی که به ایران وارد شده به طور کامل به عرض آقایان برسانم و می خواستم مدبرک بی شماری که در این زمینه دارم و فقط بعضی از آنها را سابقاً به استحضار شورای امنیت رسانده بودم به شما ارائه دهم تا به مداخلات شدید شرکت نفت ایران و انگلیس در امور داخلی ما بهتر پی ببرید ولی چون مرا محدود کردند که از حدود مطالب مربوط به عده صلاحیت خارج نشوم ناچارم که از خواسته شما تبعیت کنم و از ارائه اسنادی که در دست دارم خودداری کنم.

عزایض خود را به همین جاذختمه می دهم و اگر نتوانستم حقانیت و مظلومیت ایران را کاملاً به معرض افکار عمومی مردم دنیا بگذارم ، امیدوارم که لاقال حقانیت ما به دیوان ثابت شده باشد . ■